

تاریخ مختصر آذربایجان



تالیف: آراز اوغلو

ترجمه: عیسی یگانه

A Brief History of

AZERBAIJAN

ARAZOGLU

EISA YEGANE

امیرکبیر بیلی یوردو آذربایجانلی اؤیرنجی لر درگی سی

مدیر مسئول: حسین سلطانی

عنوان ویژه نامه:

" تاریخ مختصر آذربایجان "

نویسنده: آراز اوغلو

ترجمه: عیسی یگانه

طراحی جلد: بابک درزی

حاضر لایان:

آذربایجانلی بیلی یوردولار توپلومو آراشدیرما مرکزی (آبتام)

۱۵- جی اؤزل سایبی

آدرس مرکز: تهران- صندوق پستی ۱۵۹-۱۶۸۴۵

Web site: www.azbiltop.com/abtam

E-mail: abtam@azbiltop.com

آبتام نشریه: تهران، خیابان حافظ، روبروی خیابان سمیه، دانشگاه صنعتی امیرکبیر، ساختمان شماره ۲
امور فرهنگی، خانه نشریات دانشجویی

نشریه در ویرایش متون ارسالی آزاد است.

فهرست

۷.....	مقدمه‌ی مترجم]
۹.....	مقدم.....
۱۵.....	طوایف، اتحادیه طوایف و دولت‌های سرزمین‌های آسیای مقدم (هزاره ۳-۲ ق.م.).....
۲۱.....	آسیای مقدم (نیمه اول هزاره ق.م.).....
۲۴.....	کاسپی‌ها.....
۲۵.....	دولت ماننا.....
۲۹.....	دولت ماد.....
۳۲.....	دولت باستانی آلبانیای قفقاز.....
۳۴.....	مبارزاتی که علیه روم صورت می‌گرفت.....
۳۷.....	دولت آتروپاتن.....
۳۹.....	آلبانی (در سده‌های نخست قرون پنجم تا هشتم).....
۴۲.....	اشغال اعراب (آغاز عصر هفتم و نیمه نخست عصر نهم).....
۴۵.....	آذربایجان (در نیمه اول قرن نهم تا اواسط سده یازدهم).....
۴۸.....	ساجیان.....
۴۹.....	سالاری‌ها.....
۵۱.....	روادیان.....
۵۱.....	شدادی‌ها.....
۵۲.....	حملات روس‌ها به آذربایجان.....
۵۲.....	آذربایجان (در قرون یازدهم و اواسط سده‌های دوازدهم).....
۵۴.....	دولت ائلدنیزها.....

این اثر خود را، به آنان که [....] آذربایجان [....] را صمیمانه دوست می‌دارند؛ در نهایت به ابراهیم بوزیلین برادر و هم‌مرام ترکیه‌ای‌ام که خیلی زود از دستش دادیم و به روح مقدس برادران و خواهرانی که در راه [....] آذربایجان [....] شهید شده‌اند، تقدیم می‌دارم.

آراز اوغلو

۵۷.....	آذربایجان (در سده‌های سیزدهم تا چهاردهم)
۶۰.....	حکومت سلاله هلاکو
۶۲.....	دولت قاراویونلوها
۶۳.....	دولت آغ‌قویونلوها
۶۷.....	دولت صفویان
۷۲.....	خانات آذربایجان
۷۶.....	آذربایجان شمالی تحت اشغال روسیه تزاری
۸۲.....	معماران دوران تجدد آذربایجان
۸۳.....	حرکات مشروطیت (سردار ملی ستارخان - سالار ملی باقرخان ۱۹۱۱-۱۹۰۵)
۸۸.....	جمهوری دمکراتیک آذربایجان (۲۸ مه ۱۹۱۸ - نیسان ۱۹۲۰)
۹۵.....	حرکت حیدرخان عم‌اوغلو
۹۸.....	دولت آزادیستان و شیخ محمد خیابانی
۱۰۰.....	حرکت محمدتقی خان پسیان
۱۰۲.....	میرجعفر پیشه‌وری (حرکت ۲۱ آذر و جمهوری دموکراتیک ملی آذربایجان جنوبی)
۱۱۲.....	انقلاب اسلامی ایران ۱۹۷۹ و آیت الله شریعتمداری [این قسمت مختصر شده است]
۱۲۴.....	آذربایجان در ترکیب اتحاد جماهیر شوروی (سال‌های ۱۹۹۱-۱۹۲۰)
۱۲۸.....	جمهوری آذربایجان (بعد از سال ۱۹۹۰)
۱۳۴.....	[...مناطق که ترکان آذربایجان در آنجا ساکن هستند...]
۱۳۹.....	فهرست منابع

مقدمه مترجم

تاکنون کتاب‌های زیادی در زمینه تاریخ، فرهنگ، ویژگی‌های جغرافیایی، آداب و رسوم و ادبیات آذربایجان از طرف محققان و نویسندگان ایرانی و خارجی به رشته تحریر درآمده ولی آنچه که در این میان بیشتر حایز اهمیت بوده، این است که علی‌رغم تبلیغات سوء برخی از مورخان مغرض (که در خدمت اهداف سیاسی برخی رژیم‌ها هستند)، دیرینگی تاریخ و تمدن ترکان در این سرزمین بر اساس منابع و آثار مکشوفه و یافته‌های باستان‌شناسی روز به روز افق‌های نوینی را در برابر محققان و پژوهشگران می‌گشاید.

«آراز اوغلو» (از مورخان معاصر جمهوری آذربایجان)، نویسنده کتاب حاضر، در «تاریخ مختصر آذربایجان» (موخته‌صرا آذربایجان تاریخی) به صورت اختصاری سیر تاریخ و حضور اقوام ساکن در این سرزمین را بر اساس منابع معتبر به زبان ترکی آذربایجانی (الفبای لاتین) به رشته تحریر درآورده و آن را در باکو به شکل نفیسی چاپ و منتشر ساخته است.

باید گفت که مطالب این کتاب در بسیاری از موارد با تاریخ نگاری سنتی ایران تفاوت فاحشی دارد چرا که زاویه دید مورخ کتاب حاضر با مورخان ایرانی متفاوت است و از آنجایی که اکثر کتب تاریخی کشور ما در دوران حکومت پهلوی و دیگر حکومت‌ها بصورت کانالیزه و در خط سیر سیاسی خاصی تألیف و منتشر می‌شود و در این راستا چه بسا بسیاری از حقایق تاریخی بازگونه و تحریف می‌گردد که نسل‌های آتی در شناخت پیشینه تاریخی کشور خود، دچار انحراف از یافت حقایق تاریخی می‌کند ... به همین دلیل اقدام به ترجمه کتاب یاد شده، گردید تا در حوزه تاریخ به منابع دیگری هم رجوع نمائیم که در بررسی‌های تاریخی ما را به شناخت حقیقت، بیشتر رهنمون گردند

در اینجا لازم است اشاره شود: مترجم، موافق برخی از مطالب مؤلف محترم در کتاب حاضر نیست اما به رسم امانتداری سعی نموده است همه مطالب را، بدون تحریف و تغییر در

کتاب بیاورد و خط تیره جملات معترضه از سوی مترجم اضافه شده و در متن اصلی کتاب از این خطوط استفاده نشده بود، در ضمن موارد، مطالب و جملاتی هم که ناگزیر به حذف آن گردید با نشانه [...] مشخص شده است.

مترجم سعی کرده است تا مطالب کتاب را در جملات روان و نزدیک به متن، ترجمه نماید و نیز اسامی اشخاص، اماکن جغرافیایی و شهرهای مندرج در آن به زبان ترکی کتاب نزدیک باشد.

امید است که کتاب حاضر علی‌رغم داشتن پاره‌ای نقایص، به عنوان یک خدمت فرهنگی به تاریخ آذربایجان، مورد استفاده علاقه‌مندان و صاحب‌نظران قرار گیرد.

در خاتمه ذکر این نکته ضروری است: قبلاً قسمت‌های از این کتاب بصورت پاورقی از سال ۱۳۸۰ در نشریه دوهفتگی پیام سولدوز (آذربایجان غربی) منتشر گشته بود که اینک بصورت کتاب ارایه می‌شود.

عیسی یگانه

آذربایجان، سولدوز - نقده ۱۳۸۲

مقدمه

تاریخ آینه گذشته و صحنه‌ی دهشتناک و مبارزه خونین ملت‌ها و میدان هنگامه‌هاست یا هر حادثه‌ی دهشتناکی که بر سر ملت‌ها آمده و نیز فرصت‌هایی که در مسیر راه آنها قرار گرفته، ناکامی‌ها و کام‌روایی‌های بدست آمده، در نهایت تصویر خوشبختی‌ها نیز در تاریخ او منعکس می‌شود. تاریخ آن ظرف پر از تجارب زمان سپری شده است که بسوی زمان آینده نیز غوطه‌ور می‌شود. آن تخمی را چگونه و به چه مقصدی بکاری، در مقابله ثمره‌اش نیز بدان صورت بعمل خواهد آمد. جای تأسف بسیار است که اگر تاریخ با خون نوشته نشود و ملت‌هایی که سرتاسر خاک وطنی را که در آن زندگی می‌کنند با خون آبیاری نکنند، بوسیله دیگر خلق‌ها، به قول آتاتورک: شکار شده است. خلق‌هایی که به شعور و درک منیت ملی نایل نشوند، آن طوری که کتیبه «یئنی سی» هم بیان کرده است: پسرانش غلام، دخترانش کنیزان صیغه‌ای شده‌اند. تاریخ ما ترکان از قهرمانی‌ها آکنده است و در طول تاریخ و در هر عصری مهر خویش را زده‌اند و امروز ملت‌هایی که خویش را متمدن می‌شمارند، اینان موقعی که در غارها زندگی می‌کردند، ما امپراطوری بوجود آورده‌ایم. از دیوار چین و قانسو - که در پیچ و خم‌های ساری‌چای جای دارد، - گرفته تا دریای آدریاتیک، خلاصه در هر جغرافیایی، نشانه‌های تمدن ما در سینه تاریخ حک شده است. ترکان آذربایجان، از آغاز و در طول تاریخ، یکی از دست‌های باشرف مردم ترک بزرگ بودند و لیکن همیشه بر سرشان بلاهایی هم نازل شده است. همان طوری که شیخ محمد خیابانی، خادم بزرگ [...] آذربایجان، گفته است، او [این ملت] نیازی به مدح کردن ندارد. آذربایجان هم از نظر جغرافیایی و هم از نظر تاریخ خلق‌هایی که در اینجا زندگی کرده‌اند، مدت زمان طولانی است که در مدار تحقیق و پژوهش تاریخ‌شناسان ملیت‌های مختلف و شرق‌شناسان (اورینتالیست‌ها) واقع شده است. هرودوت، استرابون، هومر، پلنی، طبری، موسی کالانکاتلی، رشیدالدین و امثال آن که محققان زمان خود بودند، در عصر خویش معلومات خوبی درباره جغرافیای آذربایجان، گذاشته و رفته‌اند.

خلاصه پژوهش‌های سیستماتیک و نظام‌مند زیادی از سوی محققان اتحاد جماهیر شوروی سابق در زمان خود، درباره آذربایجان صورت گرفته و بیشتر آن در مورد [جمهوری آذربایجان] است. در این دوره با اینکه تعداد آثار نگاشته شده، زیاد هم می‌باشد و با اینکه از نظر محتوا نیز به موضوع اشرافیت دارد ولی این آثار از دیدگاه مارکسیستی نوشته شده‌اند و غرض آلود هستند. در این دوره، متون اگر مبتنی بر ایدئولوژی کمونیستی هم باشد، باز آرزوها و آمال استراتژی‌های روس و مسایلی که اینان بدان علاقه‌مند بودند و پافشاری می‌کردند، مطرح گردیده است و افکار تاریخی اشتباه‌آمیز جدی در آنها رسوخ پیدا کرده و با این حال، چاپ شده‌اند، اگر به دیگر سخن بگوئیم، این نویسندگان نمی‌توانستند از نظرات راهبردی و هدایتگرانه مسکو عدول نمایند و دور شوند، از این رو تاریخ آذربایجان رفیع را، بسیار ساختگی به قلم آورده‌اند. از کسانی که تاریخ آذربایجان شمالی را نوشته‌اند، می‌توان گفت: که «ویلیکوروسون» بسیار سیاست‌زده عمل کرده است و درباره پژوهش‌های مربوط به ترکان آذربایجان، عنصر ترک را قصداً و با نقشه قبلی، خیلی فشرده طرح کرده و در مقابل آن اصطلاح آذربایجانی‌ها و یا خلق آذربایجان را در حافظه مردم حک نموده است. [...] اینان [فارس‌ها] نیز در مقابل دیدگان ما ترکان ساکن اینجا را گویا از نسل فارس قلمداد می‌کنند و آنان تبلیغ می‌کنند که مردم آذربایجان خصوصاً توسط سلجوقی‌ها ترک شده‌اند. در حالی که همین فارس‌ها خیلی بعدها از افغانستان کوچ کرده و به جغرافیای امروزی ایران آمده‌اند. خلقی که اتحاد خود را از دست بدهد، یقیناً در معرض و هدف بهتان‌های این چنینی گرفتار خواهد آمد.

در دوره اتحاد جماهیر شوروی ایدئولوژی بلشویزم، ترکان [...] را با نام‌های اوزبک، قزاق، قرقیز و ترکمن تقسیم کرده است و به صورت نابجایی استراتژی سیاسی جداسازی و ایجاد فاصله را به پیش می‌برد. مسکو که کوشش می‌کرد تا واژه ترکستان بزرگ و ترک‌گرایی از حافظه‌ها پاک شود، همین متد و روش را در آذربایجان شمالی پیاده کرده بود. افکاری که بیانگر آن بود که ملت آذربایجان از نسل ترکان است، ارایه نمی‌شد، از طرفی روس‌ها که به دین مسیحی منسوب بودند این کار را انجام می‌دادند. از طرف دیگر کسانی که برادر دینی ما بودند و هم‌دین ما محسوب می‌شدند، یعنی فارس‌ها هم، [در دوره رژیم پهلوی] همین سیاست را اجرا کرده‌اند،

حتی اینان از مسیحیان هم بدترش را به مورد اجرا گذاشته‌اند. برای اینکه نام آذربایجان محو شود، به هزاران تشبث و بازی روی آورده‌اند. نیاکان بزرگ ما که سرزمین‌های خود را نامگذاری کرده‌اند، در مقابل فارس‌ها [در رژیم پهلوی] این اسامی (و توپونیم‌ها) را عوض کرده‌اند و جهد کرده‌اند تا آن مهرهایی که ملت ترک بدان زمین‌ها زده‌اند، زدوده شود؛ گاهی هم با تغییر مرزهای ولایات (استان‌ها) خواسته‌اند نام آذربایجان را از میان حذف کنند.

تصادفی نیست که افسار تاریخ در آذربایجان شمالی، در دست افرادی چون سنباط‌زاده گرجی تبار و اقرار علی‌اف قرار داشت که بر سر ترکان آذربایجان چون بلایی نازل می‌شدند و غرض‌آمیز به مسایل می‌پرداختند. در نتیجهی بررسی‌های غرض‌آمیز این تاریخ‌شناسان نو، ترکانی را که در آذربایجان شمالی ساکن بودند با واژه آذربایجانی عوض کرده‌اند، در نتیجه این کوشش‌ها، در طول سالیان متمادی واژه ترک و شور ترک‌گرایی از حافظه‌ی مردم فاصله گرفته است. ملتی که روح و نژادش ترک بوده حتی تا این روز، بعضاً خودش را با نام‌های آذربایجانی، آذری یاد می‌کند. همچنین در آذربایجان [ایران] بوسیله نژادپرستان، واژه‌های (ترک خن) را بجای نام ما نوشته‌اند.

... | محمدامین رسول‌زاده، در اثر خود بنام «رسم‌های فرهنگ آذربایجان» بصورت علمی مفاهیم یگانگی دین، تمدن و نژاد مردم آذربایجان، را شرح داده است. وحدت دینی آذربایجان با گسترش دین اسلام در اینجا بوجود آمد و بدینوسیله عامل یگانگی تمدن در اینجا بیشتر پر قدرت تر شد. وضعیت امروزی وحدت نژادی، یعنی غلبه کردن و موقعیت پیدا کردن نژادی طوایف اوغوز، خیلی بعدها صورت گرفت. پله‌ای [مرحله‌ای] که در این پروسه خیلی با سرعت طی شد، در عصر دهم شروع گشت و تا عصر چهاردهم تداوم یافت. در این دوره حوادث بزرگی بوجود آمد، بعد از کوچ و مهاجرت طوایف اوغوز به اینجا و بدنبال آن، اشغال آذربایجان توسط مغول‌ها، عامل اساسی تبدیل آذربایجان به صورت فعلی می‌باشد. در شرح قومی به این دوره، انقلاب قومی می‌گویند. آذربایجان در عصر هشتم دین اسلام را قبول کرد و با پذیرش تمدن اسلامی، در طول تاریخ یک نقش بزرگی برای دنیای ترک، با عظمت ایفا کرده، پیش برده و تداوم بخشیده است.

[ص] در همان سال‌های گسترش اسلام، حضرت محمد علیه‌السلام [ص] به اصحابش می‌فرمود: «تا موقعی که ترکان به شما حمله نکنند، مبدا بدانها هجوم ببرید» همچنین بر اساس معلوماتی که محمود کاشغری در کتاب خود بنام «دیوان لغات الترك» می‌دهد، حضرت محمد [ص] به صحابه‌های خود فرموده که: «زبان ترکی را یاد بگیرید، چرا که حاکمیت آنان به طول خواهد انجامید.»

در حادثه کربلا، عمر سعد به حضرت [امام] حسین [ع] خبر فرستاد که به یزید بن معاویه سر فرود آورد و با او بیعت نماید. حضرت [امام] حسین [ع] این تکلیف را به شکل قطعی نپذیرفت و در مقابل این تکلیف فرمود: «به همراهی اهل بیت خود یا اجازه بدهید که به مدینه بازگردم و یا به سرزمین‌های ترکان بروم.» که در نتیجه این اجازه به وی داده نشد. در آن گرم‌گرم نبرد، هفت جنگاور ترک که در صفوف [لشگر] حضرت [امام] حسین [ع] می‌جنگیدند، آنان آمده و با ایشان دیدار کرده و گفتند که: بیایید تا شما را به آذربایجان ببریم. حضرت [امام] حسین [ع] از این گفته آنان بسیار تشکر کرده و اظهار خرسندی نمود و به سرکرده آنها گفته است که: از سخنان فرمانده شما تشکر می‌کنم. یاری شما نه به من بلکه به پسر بیمار من زین‌العابدین [ع] خواهد بود. بعد از این که من شهید شدم، او را با خود برداشته و بروید و او را از اینجا خارج سازید. بعد از شهادت [امام] حسین [ع] در نتیجه آن حادثه‌ی شوم، همین پهلوانان ترک آمده و حضرت [امام] زین‌العابدین [ع] را از آن صحرای خونین و بلاخیز صحیح و سلامت خلاص کرده و با خود بردند.

فکر می‌کنید چرا حضرت [امام] حسین [ع] نمی‌خواست به سرزمین‌های ملت‌های دیگر برود، بلکه فقط می‌خواست به سرزمین‌های ترک برود!!!!؟؟ در این مورد باید بیشتر اندیشید.

ترک‌ها با کوچ در اروپا، مصر، هندوستان و در چین ساکن شده‌اند. همچنین آذربایجان و آنادولو مسکن نیاکان بزرگ و قدیم ما می‌باشد. کشفیات جدید باستان‌شناسی و بناهای باستانی و آثار تمدنی که در این محل‌ها بوجود آمده، نظریه ما را اثبات می‌کند. محل‌های مسکونی یافت شده در غار آزیخ، غار دامجیلی در آوری داغ، غار داش‌سالاخلی، صخره‌های قوبوستان، آثار بازمانده تمدنی، شکل‌ها و تصاویر روی صخره‌ها در ساوجبلاغ و شکل‌های یافت شده روی

صخره‌ها در آنادولوی جنوب شرقی، این ادعا را بیشتر ثابت می‌کند، اسامی اماکن و سرزمین‌های گسترده شده در اطراف شرق و جنوب شرقی آنادولو، جنوب و شمال آذربایجان را همچنین باید اضافه کنیم.

تاریخدان عرب، ابن هشام در اثر خود می‌نویسد: خلیفه عصر از عبید سؤال کرد که ترک و آذربایجان یعنی چه؟ عبید در پاسخ گفت: «آذربایجان سرزمینی است که از قدیم توسط ترکان مسکونی شده است.»

در طول مدت‌های مدیدی در این گستره جغرافیایی با اعتقاد، عادات و آداب خود انسان‌هایی از نژاد ترکان آمده‌اند- که با زبان شیوای ترکی صحبت می‌کردند،- و در آن ساکن شدند.

حال ترکان آذربایجان در یک جغرافیای چند پارچه شده، زندگی می‌کنند. [۰۰۰] اگرچه در سال ۱۹۹۱ قسمت شمالی آذربایجان از سیطره و اسارت روس‌ها خلاص شده و استقلال خود را کسب کرده است [۰۰۰] در یک سخن آذربایجان در زمان حاضر تنها سرزمین‌های واقع شده در اطراف قفقاز خلاصه نمی‌شود، از جنوب رود ارس شروع شده و در یک گستره وسیعی، سرزمین‌هایی را شامل می‌شود که [ترک‌ها در آن ساکن هستند].

این کتابچه که به مقصد شناسایی آذربایجان نوشته شده، مدعی چیز دیگری نیست، مقصود ما این است که برای نسل معاصر به شکل خلاصه شده‌ای درباره تاریخ‌مان، معلومات و مطالبی ارائه کنیم. در اینجا یک توضیح را قید نمائیم که؛ تاریخ نویسی آذربایجان بعد از اثر نوشته شده‌ی دوست مرحوم، دکتر محمد تقی زهتابی، تحت عنوان «ایران تورکلرینین اسکی تاریخی» [تاریخ دیرین ترک‌های ایران] شروع شد.

می‌خواهم کمی هم از تصویر پرچم [جمهوری آذربایجان] صحبت بکنم. حال به درگاه خداوند شاکریم که در [۰۰۰] سرزمین‌مان، دولت برپا شده‌ی خودمان تحت لوای خود، آزادانه به حیاتش ادامه می‌دهد. معلوم است که رنگ سبز آن، دین اسلامیمان را تمثیل می‌کند، مشخصه‌ی ترکیت، تجدد و اسلامیت را ابتدا علی بیگ حسین زاده مطرح ساخت و جامعه‌شناس مشهور ترکیه، ضیاء گوی آلپ، آن را نظام‌مند ساخته و محمدامین رسول‌زاده هم آن را در عمل پیاده نمود. ماهی که به شکل هلال در قسمت سرخ رنگ [پرچم] دیده می‌شود،

تمثیلی از آزادی است، ستاره هشت پر مقابل ماه نیز، تداعی گر مفهوم ۸ کشور ترک است. ۴ عامل و جهت اساسی مفهوم دولت و نیز ۴ وجه میانی در میان ترکان وجود دارد. [...] در طول تواریخ ۱۶ امپراطوری بوجود آورده ایم و صدها دولتی که برپا ساخته ایم، درباره مفهوم حاکمیت در حد کفایت شعور بوجود می آورد. در یک سخن خداوند ملت ترک را خلق کرده است که به جهان حاکم شود و عدالت الهی را در روی زمین برقرار سازد.

سرکرده افسانه‌ای ترکان و خادمان دولت، خاقان امپراطوری هون «مته» (اوغوز خان) تمامی طوایف ترک اطراف را تابع خود ساخته و هنگام مراجعت [مرگ؟] خود گفته است: تمامی طوایف کمانداران را متحد ساختم، همه ایشان هون شدند. از این پس آسمان چادر ما، خورشید هم بیرق (یک نوع پرچم) ما است.

در جبهه شمالی کتیبه بیلگه خاقان، «اورخون یثنی سی» چنین گفته شده است: در فوق ما خداوند، زیر ما زمین همانطور که فرموده، سرزمین‌هایی که چشم ملت‌ها را ندیده و با گوشش وصفش را نشنیده، در پشت ما (شرق) محل طلوع خورشید، در بغل و اطراف ما (جنوب) تا نیمه روز، پشت سر ما (غرب) تا محل غروب خورشید، در بالای ما (شمال)، تا نیمه شب آنها را بردم.

همچنین در کتیبه‌های کول تیقین در جبهه شرق آن گفته می‌شود: در بالای سر ما عرصه آسمان آبی، زیر پای ما زمین سیاه آفریده شده و در میان این دو فرزندان انسان هم آفریده شده‌اند. در بالای فرزندان انسان هم اجداد من بومین خاقان و نیز ایستمی خاقان حکم‌دار شده و بر تخت نشسته‌اند. دولت ملت ترک به تخت نشسته و قوانین‌اش را به نظم و قاعده در آورده است. از چهار سو دشمن بود. لشکرها برانگیخته و ملت‌های چهار سو را شکست داده و همه را به خود مطیع ساخته‌اند. سرکردگان را وادار به تعظیم کرده و کسانی هم تابع بودند، آنان را نیز مطیع تر کرده‌اند.

صدها نمونه مثل این مورد که حاوی اینگونه ادعاها است و هزاران نمونه دیگر را از تاریخ استخراج کرده و می‌توانیم تقدیم بداریم؛ لکن این سه نمونه کافی است. در این سه سند ارائه شده آن اندیشه‌ای که عرضه می‌شود این است که در آنها نشان داده می‌شود که ملت ترک

سرباز الهی می‌باشد. این شور، ملت ترک را در طول تاریخ با بلاها مواجه کرده و نیز او را ابدی ساخته و مغلوب نشدنی کرده، حفظ نموده و نگاهش داشته است و از هرگونه امتحان تاریخ سربلند بیرون آمده است. [...] مصطفی کمال آتاتورک چه خوب گفته است: «چه خوشبخت است کسی که به او ترک گفته شود» یعنی (کسی که ترک باشد انسان خوشبختی است)، مگر همین شور را در مغز ترکان حک نمی‌کند و این فکر را دنبال نمی‌نماید؟

ماه و ستاره روی پرچم ما که به رنگ سفید است، تصادفی نیست. رنگ سفید مربوط به اساس اعتقاد باستانی و خیلی قدیمی ماست، رمز عدالت و قدرت است. این، همچنین سمبل پاکی و حکمرانی نیز می‌باشد. «بالا ساقونلو» یوسف خاص حاجب، خادم دولت قاراخانلی در اثر خود بنام «قوتادغو بیلگ» می‌گوید: رنگ سیاه نشانه‌ی غلامان و بردگان (مردم، تابع، رعیت) است، [رنگ] پادشاه سفید است. سفید و سیاه همانطور که به آسانی از یکدیگر تشخیص داده می‌شود، اشخاص بالیاقت هم، همین طور با توصیفات و تعاریف برتر خود، به شکل آسانی از مردم عادی فرقتشان معلوم می‌شود.

در اینجا جا دارد گفته شود: در کتیبه‌های اورخون - یثنی سی لفظ استفاده شده‌ی «قارا بودون» [شاخه‌ی سیاه]، در گویش امروزی ما هم بکار می‌بریم. اصطلاح «جماعت عادی»، رنگ «سیاه» آن چیزی را که مردم بدان مثل می‌آورند، اثبات می‌کند.

دذّه قورقود زمانی که از شاخه‌های اوغوز سخن به میان می‌آورد، از اصطلاح‌های «صاحب بیرق سفید» و «صاحب علم سفید» استفاده کرده است. در میان پرچم‌های سلطنتی دولت عثمانی، طبق اسناد تاریخی موجود، به، در جلو حرکت کردن و پیشرو بودن پرچم سفید، اشاره شده است.

ماه و ستاره‌ای که در پرچم روی جلد [صفحه اول] کتاب چاپ شده با رنگ سیاه، رنگ آمیزی گشته است. [...] به نظر ما آنانی که در راه آزادی آذربایجان [...] مبارزه می‌کنند و یا کسانی نمی‌توانند به مبارزه در این راه بپیوندند؛ در نهایت قلب‌هایشان به خاطر آنان می‌طپد، پرچمش در عزا باید باشد. البته که هر ترک [...] راه خلاص از این اسارت را بعد از ترکمن‌چای

جستجوگر بوده است و هنوز جستجو می‌کند. [۰۰۰] در اینجا به کسانی که از کاربرد اصطلاح «اسارت» خرسند نیستند، دو جمله می‌گویم:

ما، دنیا را به لرزه درآورده، در راه حق الهی و عدالت، برج‌ها را متلاشی کرده، خانمان‌ها را بر باد داده‌ایم؛ مادر کسانی را که اشک مظلومان را جاری ساخته‌اند، گریان کرده‌ایم. ما از نجیب‌ترین، عالی‌ترین، قدرتمندترین و مترقی‌ترین ملت‌های دنیا هستیم. بلای ظالمان، یاور و پشتیبان مظلومان می‌باشیم. [۰۰۰]

از سوی خداوند از آنانی که ترک نام دارند، ارتشی را بهر خود بوجود آورده و به این ملت منسوب است، حس افتخار را در جان‌ها به غلیان درآورده است، به خدای خود در نهایت درجه شکر می‌ورزم.

به جوانان مردی که در طریق آزادی آذربایجان [۰۰۰] ره می‌سپارند و دختران قهرمان پاک، بانجابت مردصفت و دیندار آن عشق باد...!

آراز اوغلو

طوایف، اتحادیه طوایف و دولت‌های سرزمین‌های آسیای مقدم

(هزاره ۳-۲ ق.م.)

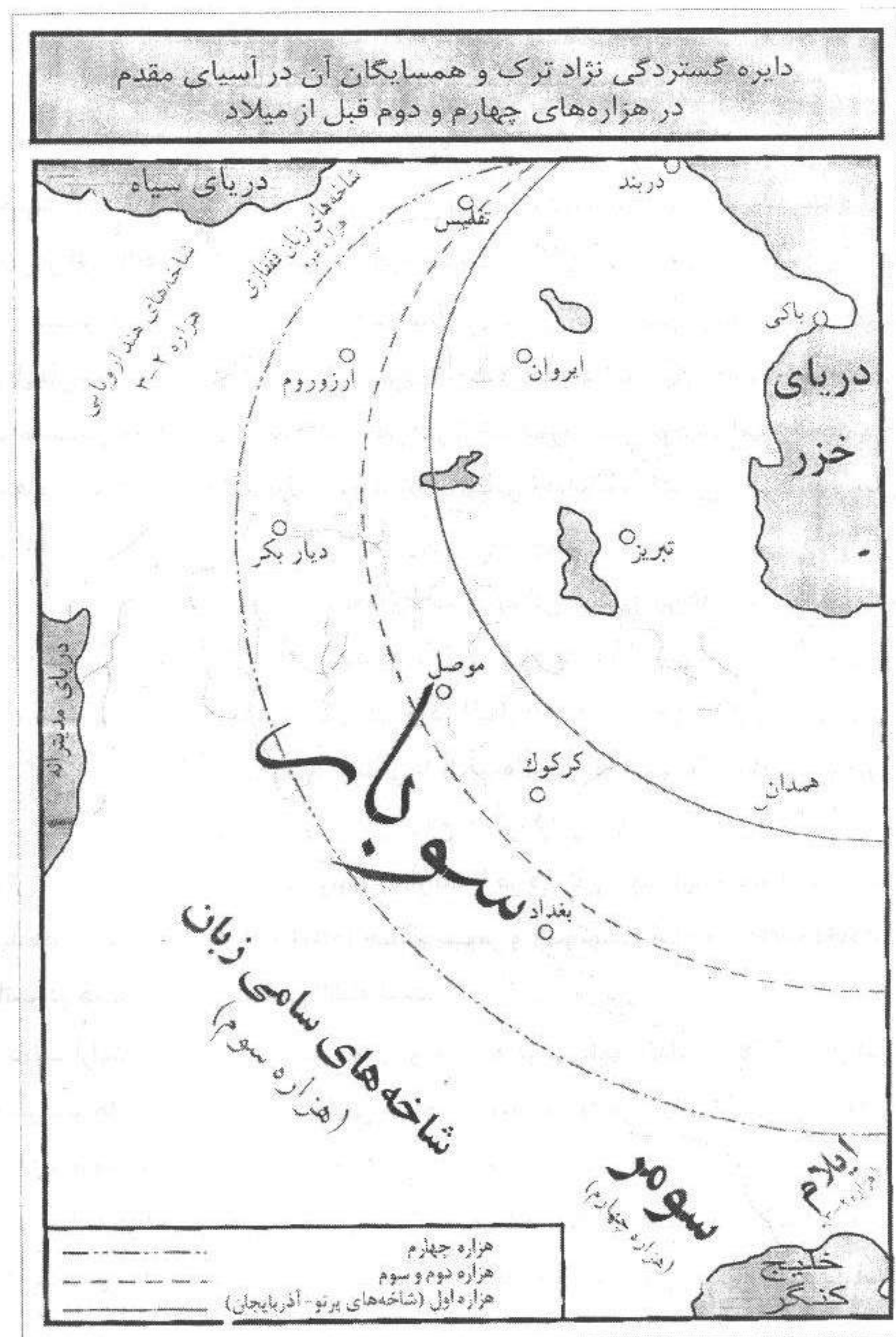
در سرزمین‌های آذربایجان قدیم، تا زمان ظهور اسلام دولت‌های زیادی تشکیل شده و حتی بعضی از آنها تا حد امپراطوری توسعه یافته بودند.

بر اساس قدیمی‌ترین منابع نوشته شده در هزاره دوم و سوم ق.م.، حدود جغرافیایی آذربایجان فعلی و به ویژه قسمت‌های جنوبی آن در ترکیب دولت سومر-اکاد (اکد) واقع شده بود. نخستین اتحادیه طوایف در آذربایجان، در اواخر دوره مفرغ بوجود آمد. مدنیت اطراف رودهای «کور»- «آراز» اثبات‌کننده و نشانگر آشنایی اجداد ما با کشاورزی در ۲ هزار سال ق.م. می‌باشد.

نخستین منابع و نوشته‌های [کتیبه‌های] طوایف ساکن در سرزمین‌های آذربایجان جنوبی و همسایگان آن به ۲۳-۲۵ قبل از میلاد باز می‌گردد و در منطقه اورمیه به زبان «اکدی» نوشته شده است. باید گفت: حاکمیت ترکان در خاک آذربایجان به اوایل چهارم هزاره ق.م. می‌رسد. در این گونه منابع در خصوص (اقوام) آراتالی‌ها [آرت‌ها]، قوت‌ها (قوتی‌ها)، لولوبی‌ها و خورری‌ها [هوری‌ها] اطلاعاتی وجود دارد. بر اساس منابع علمی، اولین دولت ترک در آذربایجان جنوبی همان آرات‌ها هستند. اطلاعات مربوط به آرات‌ها در داستان سومر قید شده است. حوادث و رویدادهای میان «مئرکار» [Merkar] حاکم سومر و «سوکوشیراننا» [Sukussiranna]، حاکم آرات در همین داستان منعکس گشته است.

دولت آرات در نیمه اول سومین هزاره ق.م. پا به عرضه ظهور گذاشت. حوزه اقتدار این دولت به سرزمین‌های جنوبی و جنوب شرقی دریاچه اورمیه محدود می‌گشت. اراضی استان‌های فعلی زنجان و قزوین منتهی‌الیه مرزهای شرقی‌تر آرات بود.

مردم آرات طلا، نقره، سرب، مس، سنگ‌های کوهستان و سنگ‌های قیمتی لاجورد را استحصال می‌کردند. آنها این مواد استحصالی را بخاطر دولت سومری بین‌النهرین استخراج می‌نمودند.



در نیمه دوم هزاره سوم ق.م. دولت سومر سقوط کرد و سومری‌ها در اعصار ۲۴-۲۲ ق.م. تابع حاکمیت دولت اکد شدند و در آن زمان دولت آراتت هم به پایان عمر خود رسیده بود و در قسمت‌های جنوبی دریاچه اورمیه، اتحادیه طوایف لولوبو(لولوبی) بوجود آمد. لولوبوها را طوایف «سو» و «تورک‌ها» به صحنه تاریخ وارد کردند. بوجود آمدن این دولت یا اتحادیه‌ی طوایف، مطابق با قرن سیزدهم ق.م. بود.

لولوبی‌ها به دامداری و همچنین کشاورزی دیمی می‌پرداختند. آنان مانند آراتت‌ها به شدت تحت تأثیر تمدن سومری بودند و نیز از خط میخی استفاده می‌کردند و کاتبانی هم داشتند که با اکدی‌ها در ارتباط بودند. دولت واحد لولوبی در دومین هزاره ق.م. تجزیه شد و به جایش حاکمیت‌های کوچکی بوجود آمد.

در سومین هزاره ق.م. در سرزمین‌های غرب و جنوب غربی دریاچه اورمیه، اتحادیه قوتی‌ها موجود بود. آنها بعد از نیمه دوم همین هزاره به شکل دولتی اتحادیه بوجود آوردند و با سومری‌ها متحد شده بودند لکن در برابر سیاست‌های اشغالگرانه دولت اکد قاطعانه می‌ایستادند. نارام‌سین (نارام سوئن) نوه ساریگون و حکمدار اکد(۲۲۳۶-۲۲۰۱ ق.م.) تجاوزات خود را علیه طوایف ساکن در اطراف دریاچه اورمیه شدت بخشید. در اینجا ۷۰ تن از سران طوایف ساکن آن با یکدیگر متحد گشته و یک اتحادیه جنگی بوجود آوردند و در نتیجه ارتش اکد مغلوب شد و با پیروزی ارتش قوتی به سرکردگی «انریدا» و «آزیر»، نارام‌سین کشته شد و آنان در ادامه جنگ خود به مناطق شرقی «مئسو پوتامییا» [Mesopotamiyay] وارد شدند و «نیپور» شهر مقدس سومری‌ها را تصرف کردند. تخمین زده می‌شود که بعد از این حادثه، قوتی‌ها دوباره به خاک خود - آنادلوی شرقی و آذربایجان جنوبی بازگشته و در اینجا با لولوبی‌ها که در همسایگی آنان بودند، وارد جنگ شده‌اند.

دولت قوتی از اتحاد ایلات بوجود آمده بود و در ترکیب این دولت، سوبار [Subar]، توروک [Turuk]، کومان [Kuman]، بارس [Bars]، بوری، قارقار، آذر، زنگی و سایر شاخه‌های طوایف ترکان قرار داشتند. بر اساس متون منابع، قوتی‌ها در عصر ۲۳ ق.م. از مئسو پوتامییا، رانده شدند. حاکمیت آنها ۹۱ سال و ۴۰ روز به طول انجامید. بزرگترین خصوصیت دولت قوتی، اداره

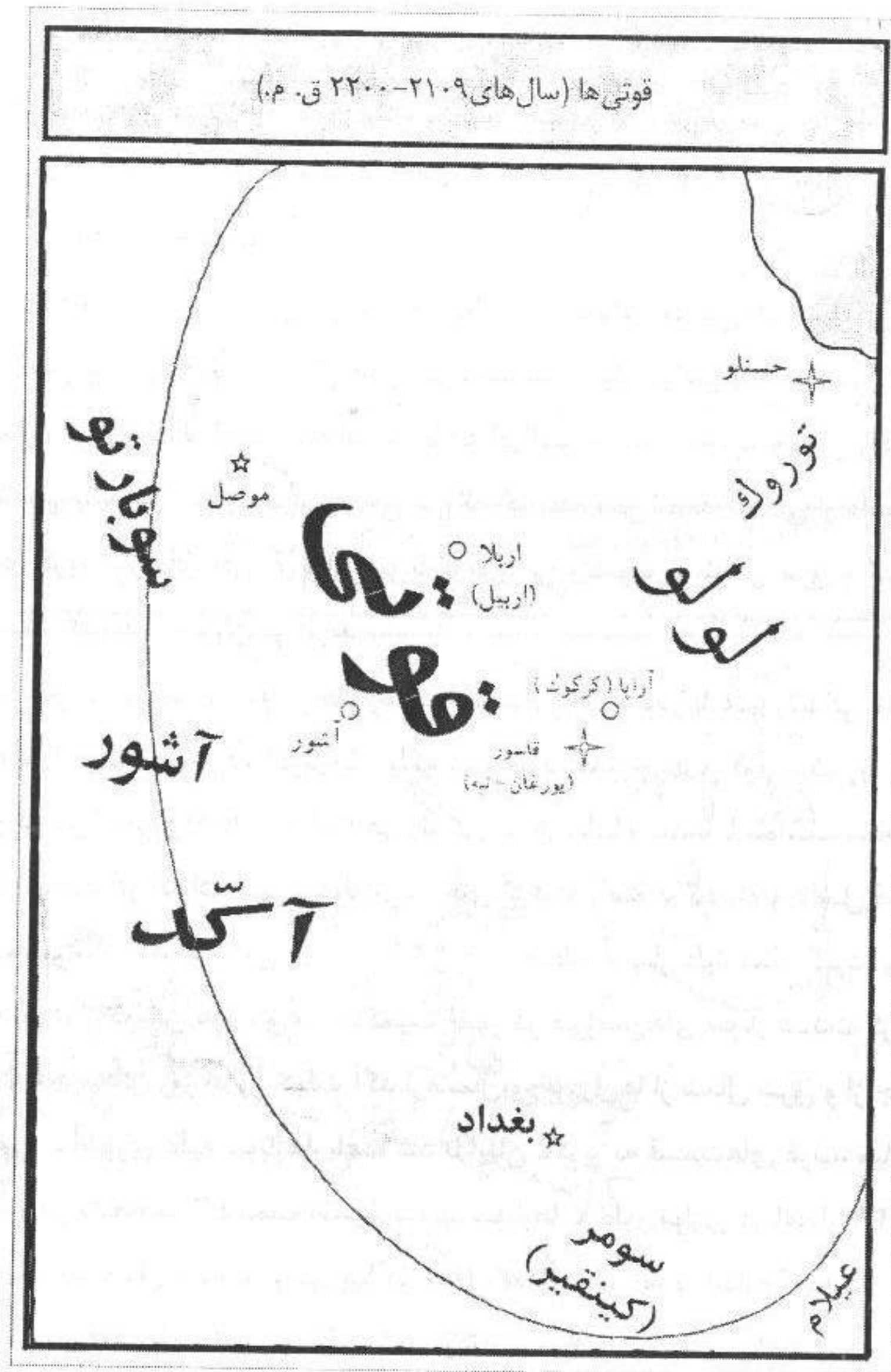
آن بر اساس اصول دمکراتیک می‌باشد. چرا که دولت‌های همسایه بر اساس پدرسالاری و انتقال قدرت از پدر به پسر اداره می‌شدند. اما در میان قوتی‌ها حاکمیت از آن ریش سفیدان «ایل» و بزرگان «ایل» بود که می‌توانستند در یک مجلس مشورتی حاکم را عزل و نصب نمایند. پایتخت قوتی‌ها، کرکوک فعلی (آررافا) بود.

بر اساس الواح اکدی که در آن اسامی بعضی از سرکردگان قوتی آمده بدینگونه است: یارلاقاب، یارلاقاش، یارلاقان، سارلاقاب، ائل اولو(مئش)، اینیم آبا قئش (به کتیبه‌های اورخون-یئنی سئیی و کول تیکان و همچنین به لغت «اینیم کول تیقین» مراجعه شده است)، کودوم و تییریکان [تاری خان] بوده است. در اتیمولوژی زبان ترکی، «قوتی» در معانی «حکمرانی»، «فرخنده»، «جان» و «روح» به کار برده شده است و در ۵۵۳ میلادی نام حکمران ترکان آوار، کوتی خان بود. برای اثبات ترک بودن قوتی‌ها، دلایلی از این دست را از منابع تاریخی-این ازمنه که بجا مانده - می‌توان ارائه نمود.

در یکی از الواح نارامسین حکمران اکاد، از لولوبی‌ها با ملامت یاد شده است. نخستین نوشته‌ها و الواح مخصوص لولوبی‌ها به ۲۳ ق.م. باز می‌گردد و در محلی بنام «سارینول» بر روی صخره‌ای حکاکی شده و به شاه «آنو بانینی» اختصاص دارد و در آن امتداد یافتن اراضی تحت انقیاد لولوبی‌ها از دریاچه اورمیه تا کرانه‌های خلیج بصره (کنگر) به روشنی استنباط می‌گردد.

منابع سومری تصدیق می‌کنند که وطن خورری‌ها از حدود جنوبی قفقاز، اطراف دریاچه وان تا مناطق شمال زاگرس ادامه داشته است. منابع سومری همچنین اشاره می‌کنند که به مناطق کوهستانی اطراف آنها «خورروم» گفته می‌شود. در دوره ماننا معلوم می‌گردد که خورری‌ها در اطراف دریاچه اورمیه سکونت داشته‌اند.

نوشته و نوشته‌هایی منسوب به خورری‌ها، بیانگر آن است که خورری‌ها در پایان سومین هزاره ق.م. بعد از سومری‌ها، آکدی‌ها و عیلامی‌ها به عنوان چهارمین خلق بزرگ صاحب تمدن و مدنیت آسیای مقدم مورد قبول بوده و دولت میتاننی را هم خورری‌ها به وجود آورده‌اند. میتاننی‌ها قطعاً ترک تبار هستند. حتی دریاچه اورمیه تا زمان‌های مدیدی با نام «مانتیانا» یاد شده است.



در منابع به زندگی کردن خلق کاششو(کاسیست) در اطراف دریاچه اورمیه اشاره شده است. براساس منابع، یکی از قدیم‌ترین خلق‌های آذربایجان جنوبی، توروک‌ها می‌باشند که نام

حکمران تورک «ایلوشوملی» هم به همراه ۱۷ حکمران دیگر که علیه «نارامسین» اتحادیه‌ای را بوجود آورده بودند، در میان این اسامی دیده می‌شود. مناطق جغرافیایی مورد سکونت تورک‌ها از دریاچه اورمیه گرفته تا حدود زنجان امتداد می‌یافت. تورک‌ها، قوتی‌ها و لولوبی‌ها به طور همزمان وارد صحنه تاریخ شدند.

در اواخر هزاره سوم ق.م. و اوایل هزاره دوم ق.م. درباره تعداد تخمینی اقوام ساکن در حدود آذربایجان فعلی و برخی دیگر از ویژگی‌های زبان، مسئله و ریشه نژادی آنان تا حال مدارک و دلایل قطعی و قانع کننده کشف شده است. زبان‌های این حدود، تحت عنوان زاگر-علام، زاگرس، کاسپی و سایر اسامی گروه زبانی بزرگ خوانده می‌شوند. برخی از دانشمندان از خویشاوندی گروه زبان‌های خورری و اورارتو با گروه زبانی منسوب به شمال شرق و گروه زبانی «ناه - داغستان» سخن به میان می‌آورند.

در حوزه اطراف دریاچه اورمیه در هزاره سوم و دوم ق.م. سوبارها هم زندگی می‌کردند. سوبارها نه تنها در ترکیب مردم آذربایجان بلکه در بوجود آمدن چندین قوم ترک زبان شرکت داشته‌اند و در بین‌النهرین (دجله و فرات) هم زندگی می‌کرده‌اند و بعدها با طوایف سامی هم - که به آنجا آمدند و در اطراف شهر و دولت اکد جای گرفتند - متحد گشته و عامل قدرتمندتر شدن آن شدند. شاه اکد، سارگون در عصر ۲۴ ق.م. به منطقه سوبار علیا حمله کرده و سوبارها را سرکوب نمود. از دومین هزاره ق.م.، حاکمیت آشور در سرزمین‌های سوبار شدت گرفت و در اثر فشارها و هجوم‌های روز افزون دولت اکد از شمال و خورری‌ها از شمال شرق و از جنوب نیز طوایف سامی - آشوری علیه سوبارها، باعث شد تا اینان ناگزیر به قسمت‌های غرب، میانه و شرق روی نهادند و در نتیجه به ۳ قسمت تقسیم شدند. سوبارها به طور موازی در اعصار ۳۸ در میان خلق‌های دیگر مستحیل شدند و برخی نیز در مقابل اوضاع پیش آمده پایداری کردند و خیلی از آنهایی که در اطراف دریاچه اورمیه ساکن شده بودند به طرف سیبری و ترکستان روی نهادند. نام سیبری از نام سوبارها گرفته شده است. بقایای قسمت‌های میانی سوبارها در بخش‌های علیای دجله و فرات، دریاچه وان و در محال‌های مابین بتلیس فعلی و دیاربکر، هر شاخه‌ای از آنها، در یک محال برای خود مسکن گزیدند و این قسمت‌ها در حاکمیت دولت میتانی بود - که

توسط خورری‌ها این دولت به وجود آمده بود. - در عصر هشتم با فروپاشی دولت میتانی در مناطق سوبارها از قبیل: آرمه، اورمو، کولمری، تورخو و سایر مناطق آن، حکومت‌های متعدد «خان خانی» (یا ملوک الطوایفی - بیگلر بیگی) بوجود آمد. اینان در مقابل آشور و دولت جدید التأسیس اورارتو تاب نیاورده و با هم متحد گشتند و دولت بیگی سوبار را تشکیل دادند. دولت بیگی سوبار توانست تا سال ۶۷۳ ق.م. استقلال خود را حفظ نماید.

در آن دوران برخی از اقوامی که در اراضی آذربایجان زندگی می‌کردند و وارد سرزمین توران می‌شدند، از آنجا توسط بعضی از اقوام دیگر رانده می‌شدند.



آسیای مقدم

(نیمه اول هزاره ق.م.)

در اواخر دومین هزاره ق.م. و اوایل اولین هزاره ق.م. در مناطقی از اراضی کوه‌های زاگرس، برخی دولت‌های کوچک محلی بوجود آمد. گیلزان، زاموا، آلبریا، کاراللا، بوشتو، مئسی، سوری کاش، قیزیل بوندا، آلتایا، اوایشدیش [اوش دیش]، زیکرتو، آندیا، سوبی، سانقی بوتو، پولو آدی و سایرین بودند. در نهایت قدرتمندترین آنها زاموا بود. آشوری‌ها در فواصل اندک زمانی، مکرر به مرزهای گیلزان هجوم می‌آوردند، با اینحال، این دولت توانست مدتی دوام داشته باشد و در اواخر ۹۰۰ ق.م. اورارتو توانست گیلزان را تصرف نماید. دولت زاموا مرزهای خود را از دریاچه اورمیه تا رود زاب کوچک گسترش داده بود.

بر اساس تأکیدات تاریخی در ۸۰۰ ق.م. در قسمت شمالی دریای سیاه کیمیرهای ساکن آنجا، در اواخر این عصر، تحت فشار سکاها مجبور به ترک موطن خود شدند. عده‌ای از آنها بسوی آنادولو روی نهادند و قسمتی هم در (قفقاز جنوبی) و آسیای مقدم پخش شده‌اند. اسامی اراضی به جا مانده برگرفته از نام کیمیریان، در حوادث تاریخی آن زمان، اثبات کننده پخش آنها در سایر اراضی می‌باشد. قیمیری، کئمری، کمرداران، کمر، گمرلی، کمرقایا و... این نام‌های اراضی، یادگار کیمیریان است.

«م.آ.دان دامائیر» می‌گوید: «در منابع معاصر به اهالی شمال دریای سیاه ایشقوز گفته شده است. در آسیای میانه از ایشقوزها به عنوان سکاها یاد می‌شود.»

بعد از کیمیرها، ستاره سکاها درخشیدن گرفت. آنها در ۷۰۰ ق.م. از ترانس قفقاز تا آسیای مقدم حکومت بوجود آوردند. هرودوت از آنها در عصر خودش با نام اسکیف یاد کرده است. نخستین بار نام سکاها در منابع آشوری آمده است. در سندی مربوط به دوره امپراطور آشوری آسارحادون (۶۸۰-۶۶۸ ق.م.) نام آنها ذکر شده است. بعضی تاریخ‌نویسان مغرض آنها را به منشأ فارس نسبت می‌دهند. اما تمدن و مدنیت سکاها، برپایی و شکل دولت آنها، تشکیلات ارتش، سواره نظام بودن همه آنها و تاکتیک‌های نظامی بوزقیر [صحرایی] را با بهترین وجه بکار

می‌بردند و از روی اسناد و نوشته‌های کتیبه‌های میخی پیدا شده در شوش (سوس) و لغاتی که در زبان ترکی به حیات خود ادامه داده و بکار برده می‌شود، منشأ ترک بودن آنها را به اثبات می‌رساند. حوادثی که موقع هجوم به سکاها بر سر داریوش وارد شد، بهترین دلایل است. در منابع آشوری از اینان با نام ایشقوز یاد می‌شود.

سکاها تا عصر دوم میلادی حاکمیت خود را ادامه دادند و از شرق تا سدچین و از غرب تا رود «دن» یک گستره جغرافیایی بزرگی را بدست آورده و در آنجا امپراطوری خود را بوجود آوردند. از تاریخدان‌های قدیم روم، استرابون می‌نویسد: «به ملت‌های که در شرق زندگی می‌کردند «ماساژت» و «سکا» گفته می‌شد.» همچنین دیگران هم با نام ایشقوز یاد شدند و بعداً هر نسلی نام مخصوص خود را دارد.

گمان می‌رود که ماساژت‌ها در نهم - هفتم ق.م. مابین رود «گیلیله» و دربند زندگی می‌کردند. آنها بدنبال اسکیت‌ها (ساکاها) از گذرگاه دربند وارد خاک آلبان شده‌اند. یکی از دانشمندان معاصر و ائتمولوژیست ترک مشهور قاراقالپاق مدعی است که در کتیبه غربی داریوش نام طایفه «اوج ساک» وجود دارد. اولین بخش آنها در ساحل دیگر «سیردریا»، دومی در خاک ترکمنستان فعلی و سومین آنها در سرزمین‌های مجاور دریا و بدون شبهه در اراضی جنوب شرقی خزر جای گرفته بودند.

اوایل ادعا می‌شد که همه ایشقوزها فارس‌زبان و آریایی‌نژاد هستند. اما تاریخ‌شناسانی در سده اول میلادی زندگی می‌کردند از قبیل: «پومپونی» و «مئلا وپلینیون»، ایشقوزها را ترک‌زبان قبول دارند و حتی زوزیما که در قرن پنجم میلادی زندگی می‌کرد نوشته است: «به بعضی از ایشقوزها، هون‌ها هم می‌گفتند.»

بدون توجه به سایر منابعی که تصدیق می‌کنند ماساژت‌ها ترک‌زبان هستند، حتی کسانی هم هستند که فرضیه مغول بودن آنها را هم به میان می‌آورند. در نهایت باید گفت که تمام ایشقوزها را ترک‌زبان دانستن اشتباه‌آمیز است. قبل از شروع مهاجرت بزرگ ترکان، در منابع به پخش شدن گسترده طوایف ایرانی‌زبان آریایی در این اراضی هم اشاره شده است. مئنانولی تاریخ‌نویس بیزانسی که در سده ششم میلادی زندگی می‌کرد می‌گوید: در گذشته به ترکان

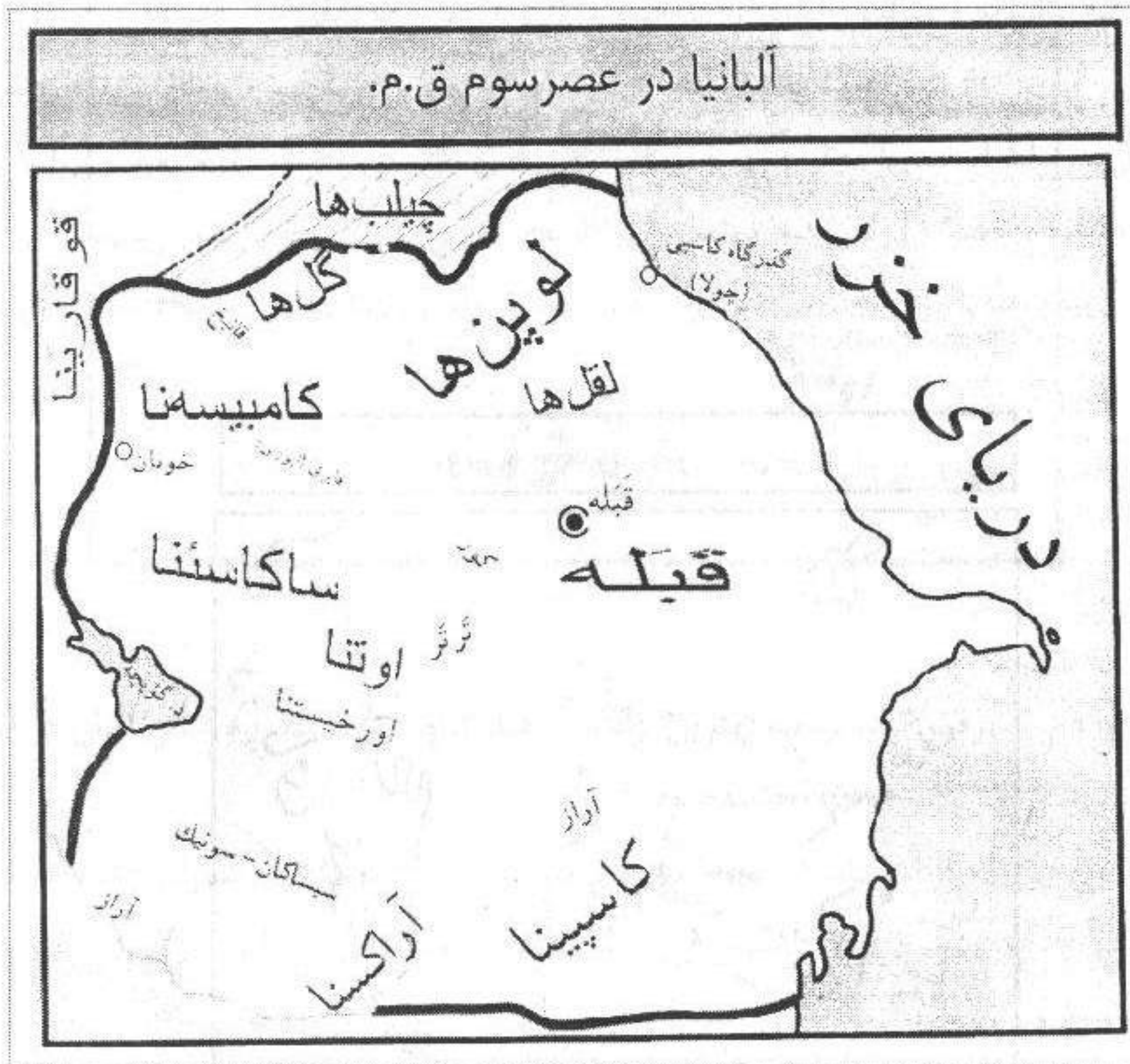
ساک می گفتند. آن برنشتام می نویسد: منبع اساسی ائتنولوژی ترکان هون ها می باشند. هم هون های آسیائی و هم هون های اروپایی ایشغوزها را به صحنه وارد کرده اند.»
در آن دوره در اراضی جنوبی آذربایجان معاصر که این تشکیلات سیاسی بوجود آمده بود، در شمال آن، چنین پدیده و تشکیلاتی دیده نمی شود.



کاسپی‌ها

طوایف سامی نژاد در اوایل هزاره سوم ق.م. به شمال دجله و فرات آمده و در آن سکونت گزیدند و وقتی که اقتدار و نفوذ دولت آریایی نژاد هخامنشی به حدود کوه‌های قفقاز رسید،

طوایف موجود در آذربایجان شمالی هم شروع به وارد شدن در صحنه سیاسی کردند. مشهورترین این طوایف، طایفه «کاسپی» می باشد و نام دیگر دریای خزر که به دریای کاسپی هم مشهور بود، یادگار آنهاست. آنها با یکی دیگر از اقوام مشهور آن دوره یعنی «کاسئی»ها خویشاوندی دارند. آنها در اواخر هزاره اول ق.م. در میان طوایف آلبان مستحیل گشتند. محل جغرافیایی سکناي آنها حوالی آبادی‌های مغان و لنکران بود. کاسپی‌ها در صنعت کشتی سازی به پیشرفت‌هایی نیز رسیده بودند.





دامداری هم پیشرفت کرده بودند. بهترین نژاد اسبها، گاو و گوسفند پرورشی آنان در آداب حکومتی‌شان نیز تأثیر خود را بخشیده بود.

ادعا می‌شود که دولت ماننا از اتحاد طوایف و ملل - که دائماً با امپراطوری همسایه خود آشور، در جنگ بودند،- بوجود آمد. نخستین بار کلمه ماننا به شکل ماننا در ۸۴۳ ق.م. در کتیبه میخی سومین شاه آشور سالمانسر آمده است. آشوری‌ها، ماننا را در سرزمین مانناها، به همراه اورارتو با نام کشور ماننا به قلم آورده‌اند. در تورات هم «می نی» نوشته شده است. این امر اثبات می‌کند که کلمه ماننا صحیح است.

دولت ماننا

(سال‌های ۹۰۰ - ۷۰۰ ق.م.)

سنگ بنا و اساس دولت ماننا در اوایل هزاره اول ق.م. در حوالی دریاچه اورمیه گذاشته شده و در اواسط ۹۰۰ ق.م. بوجود آمد. بعدها اینان در حرکات سیاسی بین ملل، شروع به ایفای یک نقش فعالی نمودند. پادشاهی ماننا در محدوده آذربایجان معاصر بوجود آمد و نسبت به محدوده سرزمینی، این پادشاهی توانست یک اتحاد بزرگ سیاسی را دنبال نماید و ماننایی‌ها وارث خلق‌های قوتی، لولوبی، توروکی‌ها و سو(سوب/سوبار) محسوب می‌شوند. بر اساس منابع، خاک ماننا سرزمین‌های شرق و جنوب غربی دریاچه اورمیه را شامل می‌شد و آنان در شخم‌زنی زمین و امور کشاورزی در حد بالایی به برتری‌هایی نایل شده بودند. منابع آشوری از گستردگی انبارهای گندم و غله در اطراف دریاچه اورمیه سخن می‌گویند و نیز آنها در



از منابع آن عصر معلوم می‌شود: اینان همواره در جنگ و کشاکش دائمی میان دو دولت مقتدر آسیای مقدم، امپراطوری اورارتو و آشور حضور داشتند. ماننا در میان این دو دولت جای گرفته بود و موجودیت خود را در اتحاد موقت با یکی و گاهی هم در آن دیگری باز می‌جوید.

بر اساس منابع آشوری، پادشاهی ماننا، در ایالت بزرگ کاموا (نام شومون در ابتدا لوللبوم بود) و در قسمت بزرگ داخلی خاک کاموا تشکیل شد. در زمان شاهی ایرانزو، مرزهای شمالی آن به رود ارس، در جنوب به مرزهای پارسوا و ماد می‌رسید و ولایت گلیزان که در جنوب غربی دریاچه اورمیه قرار داشت، تابع دولت ماننا بود.

گمان می‌رود پایتخت دولت ماننا شهر ایزاورتو [ایزیرتو] - که در سمت شمال دریاچه اورمیه واقع شده بوده - باشد. دولت اورارتو که در اطراف دریاچه وان در ۹۰۰ ق.م. بوجود آمده بود، مکرر به دولت ماننا هجوم می‌آورد. مانناها علی‌رغم اتحاد با آشور، در مقابل این حملات تاب نیاورده و نتوانستند از پراکندگی اتحاد طوایف خود جلوگیری کنند. با رسیدن به بیستمین سال ۸۰۰ ق.م.، منابع از جدا شدن زیکیرتو، اوایش دیش، میسی و آندیان از اتحادیه ماننا، سخن می‌گویند.

در اوایل سال‌های ۷۰۰ ق.م.، بعد از آغاز غلبه لشکریان اورارتو بر امپراطوری آشور، دولت ماننا دوباره از نو به خود می‌آید اما یک رقیب خطرناکی هم در حال پیدایش بود.

در اواخر ۷۰۰ ق.م. دولت ماننا در اتحادیه آشوری باقی ماند، در ۵۹۰ ق.م. خاک ماننا توسط لشکر ماد به اشغال درآمد و بدین ترتیب دولت ۲۵۰ ساله ماننا به پایان عمر خود رسید و در قبرستان تاریخ جای گرفت.

آخرین مورد شناخته شده که در آن نام ماننا هم آمده به حوادث پیش‌آمده در ۶۱۶ ق.م. مربوط می‌باشد. در نهایت باید گفت: بر اساس مطالب بعضی از منابع، پادشاهی ماننا بعد از ۵۹۳ ق.م. لغو گردیده است.

حکمدار دولت ماننا را یانزو می‌خواندند و شورایی مرکب از ریش سفیدان وی را یاری می‌کرد. همه امور، اعم از تنظیم سیاست داخلی و خارجی بدست شاه بود. مردم آن از نظر اجتماعی بیش از حد فعال بودند و در تاریخ این همه فعالیت در میان سایر اجتماعات کمتر به چشم

می‌خورد. اراضی حکومتی به ولایات مختلف تقسیم شده بود و آنها بوسیله والیانی اداره می‌شد. سیاست دولت به آشور بسیار نزدیک بود. لشکر گوش به فرمان شاه بود. آنان در زمان جنگ از: تیر، کمان، خنجر، شمشیر، نیزه، دستکش‌های مفرغی، کلاهخود و ارابه‌های جنگی استفاده می‌کردند. باید اضافه نمود که در تاریخ جنگ‌های ترک از ارابه‌های جنگی استفاده نشده است و در تاکتیک جنگی ترک ارابه وجود ندارد.^[۱]

تاریخ‌شناسان درباره مرزهای داخلی دولت ماننا، زبان و نژاد اقوام ساکن در آن متفق القول نیستند و در باره نظرات منفرد هر یک از آنها، دلایل قطعی وجود ندارد، به همین جهت درباره وضعیت ترکیب ترک‌ها در دولت ماننا و همسایگان آن صحبت نمودن و اینکه تا چه حدی این ترکیب ایفای نقش نموده، از جهت علمی کمی دشوار است.

دولت ماد

مادها در اوایل هزاره اول ق.م. در صحنه سیاسی فعال شدند. آنها در سمت جنوب شرقی ماننا سکونت گزیدند. نخستین معلومات درباره آنان در سالنامه‌های آشور آمده و به ۹۰۰ ق.م. باز می‌گردد.

دولت ماد از اتحاد طوایف شمال آذربایجان، سمت جنوب غربی و قسمت‌هایی از مناطق سفلی زاگرس بوجود آمد. آنها در سال ۶۷۳ ق.م. علیه آشور عصیان نموده و استقلال خود را اعلان کردند و سکاها (اسکیف، اسکیت) با آشور متحد گشته و با هم در یک زمان به مادها هجوم بردند و آنها را تابع خود نمودند. حکومت آنان ۲۸ سال طول کشید. کیاکسار^[۲] (۵۸۴-۶۲۴) پسر کاشتریت، به سلطه‌ی آنان نقطه پایان گذاشت.

مادها، امپراطوری همسایگان خود اورارتو و آشور را شکست داده و مرزهای خود را در قسمت‌های میانی آسیای مقدم، از رود «قیزیل ایرماق» گرفته تا مرزهای شرقی ایران معاصر

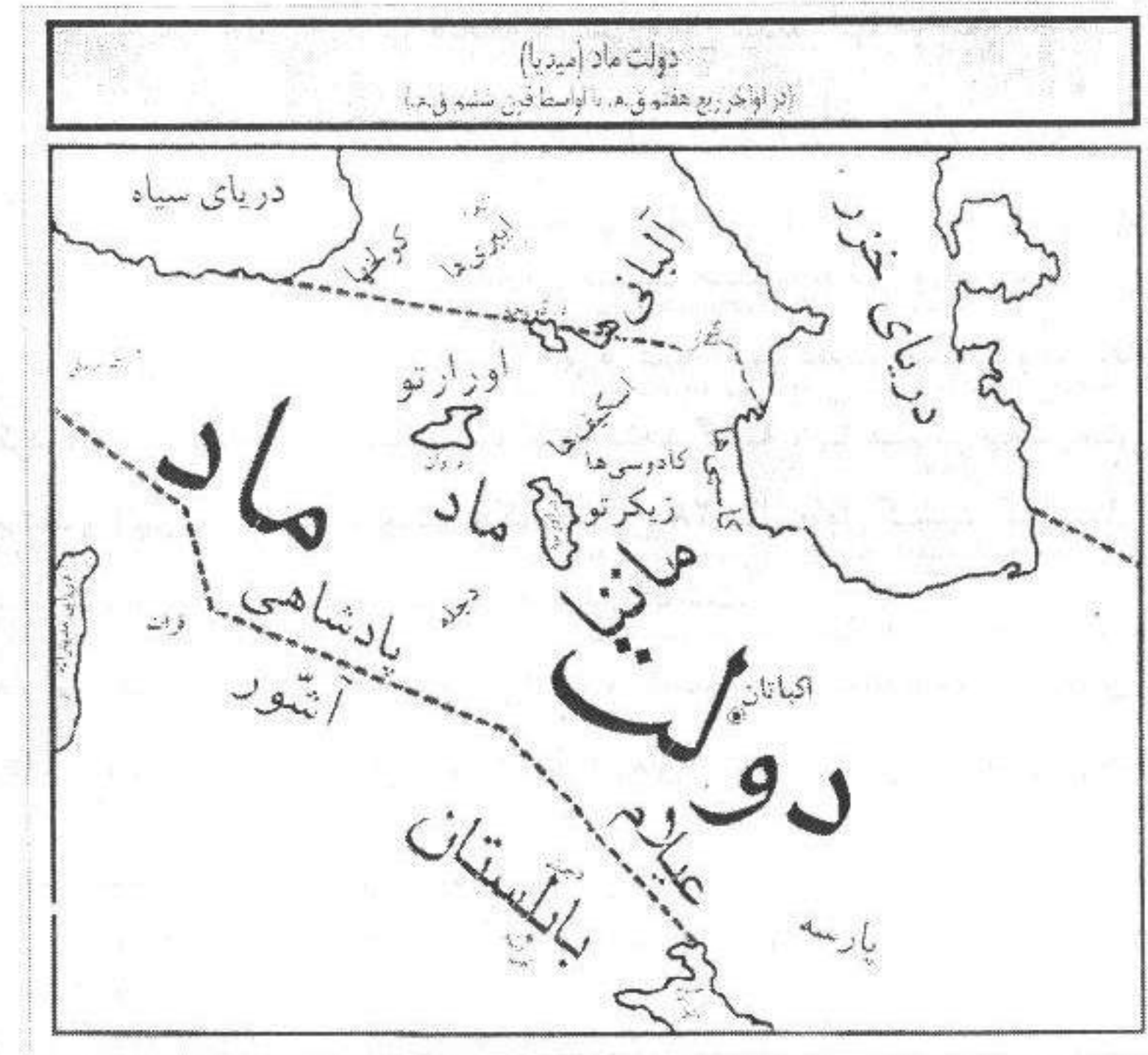
[۱] - اگر جام طلایی حسنلو را منتسب به قوم ماننا بدانیم، استفاده از ارابه جنگی از روی تصاویر این جام توسط این قوم کاملاً آشکار می‌شود. مترجم.]

[۲] - کوی اوک / اوخ سار / شار (به معنی تیر آسمانی یا شبیه آسمان؟ مترجم)]

گسترش دادند. قسمت شمال رود ارس (دشت شرور خارج) تحت حاکمیت دولت ماد درنیامد. عالمان تاریخ در اینجا بیشتر به بوجود آمدن پادشاهی آلبان در قسمت شمال ارس در عصر ۶۰۰ ق.م. بوسیله طوایف سکا نظر می دهند.

قسمت «جنوبی» آذربایجان بعلت اینکه بیش از دویست سال در ترکیب دولت ماننا و سپس دولت ماد قرار داشت، در اینجا قضیه به شکل همجوشی اقوام درآمد و شدت و این همجوشی اقوام باعث گسترش یک مدنیت و تمدن واحد گشت.

منابع تاریخی نوشته اند که دولت ماد در آذربایجان معاصر سرزمینی که ترکها در آن زندگی می کردند، در حالی تشکیل شد که در خاک آنها دولت های ترک از قرن هفتم ق.م. تا سال های ۷۰ میلادی پادشاهی ایشقوز (اسکیف) حکمرانی می کرد. مادها در طی جنگ های خود با آشوری ها، پیروز بدر آمدند و در اواخر ۷۰۰ ق.م. قدرت زیادی بدست آوردند. آنها در اوایل اعصار هفتم ق.م. توانستند سرزمین های پادشاهی اورارتو و سکاها را بدست آوردند. گمان می رود



سکاها بعد از این شکست به سرزمین های شمالی دریای سیاه باز گشته اند.

در سال ۶۱۶ ق.م. حاکم جدید بابلستان «نبوپولاسار» با آشور متحد گشته و به مانناها هجوم آورد و آنها را به زانو درآورد. مادها در سال ۶۱۴ ق.م. به شهر آشور هجوم برده و آن را ویران نمودند و با بابلی ها متحد شدند و در سال ۶۱۲ ق.م. به نینوا پایتخت آشور هجوم برده و آنرا محو کرده و اهالیش را از دم تیغ گذراندند. در سال ۶۰۵ ق.م. دولت آشور به آخر عمر خود رسید و خاک آن توسط دولت ماد و بابل تقسیم شد.

دولت ماد به خاطر حکمدار فاتح و باتدبیر خود توانسته بود خودی نشان دهد. آستیاک [۱] مانند پدر خود کیاکسار قدرتمند نبود و دولت در زمان او رو به ضعف گذاشت و کروش دوم [کوروش] توانست با جمع نمودن طوایف فارس زیر یک پرچم، به خاک ماد حمله کند و در سال (۵۵۰-۵۵۳) تمام سرزمین های ماد را تصرف نماید.

نام ماننا در ۸۴۳ ق.م. مخصوصاً در منابع آشوری نوشته شده است. در آنجا نام سرزمین و کشور بصورت مانناش، موننا و بیشتر به شکل ماننا نوشته شده است. در تورات بیشتر به شکل «می نی» قید شده است.

پادشاه آشور سالامانسر سوم در ۸۵۶ ق.م. به ولایت زاموای ماننا هجوم برده و توانست چندین شهر را به تصرف خود درآورد. در همین سال آسوی حکمران گلیزان (ولایت غرب دریاچه اورمیه) با نزدیکان خود، به استقبال سالامانسر سوم رفت و هدایایی را به او عرضه نمود تا کشورش را از تاراج خلاص کند. «آسای» در ۸۲۵ ق.م. به ولایت جنوبی ماننا یعنی «مئسسی» هجوم برد. سالامانسر سوم در سال ۸۲۹ به سرزمین های ماننا که تحت حکومت «اوداکی» بودند، هجوم برد. اوداکی در مقابل او تاب نیاورده و پایتخت خود ایزرتو را رها کرده و فرار نمود. سالامانسر بعد از یک سال توانست شهر ماننایی «بوشتو» را تصرف کند و «اوپو» حاکم تازه گلیزان به همراه ولایت آندیا به حاکمیت او گردن نهاد. بدین صورت تا اواسط دوره های ۹ ق.م. دولت ماننا در اطراف دریاچه اورمیه بوجود آمد و در سال های نهم و هشتم ق.م. به یک دولت مقتدری تبدیل شد.

[۱] - ایستی اوک = اوخ؟ مترجم]

حوادث مختلف تاریخی و هجوم‌های پی در پی دول همسایه علی‌الخصوص دولت آشور، آنها را در طول ظهور، به تنگ آورد و در نتیجه در ۵۹۰ ق.م. آنها بادولت ماد متحد شدند و دیگر نام ماننا در صحنه‌های حوادث تاریخی به میان نیامد.

دولت هخامنشی با اتحاد طوایف، در سال ۵۵۸ ق.م. توسط کوروش دوم بوجود آمد. این دولت از اواسط قرن ششم ق.م. به حیات خود ادامه داد و توانست در سال ۵۳۹ ق.م. لیدیا و قسمت‌های زیادی از آسیای صغیر و در سال ۵۲۸ ق.م. سرزمین‌های دولت بابل، در سال ۵۲۵ مصر و مابین سال‌های ۵۱۲-۵۱۹ مناطق فراقییا، مقدونی و قسمت‌های شمال غرب هندوستان را اشغال نماید. در سال ۳۳۰ ق.م. اسکندر مقدونی به هخامنشی‌ها هجوم آورد و ارتش دارای سوم را تماماً منهدم کرد و بعد از مرگ او دولتش را به سقوط کشانید.

دولت باستانی آلبانیای قفقاز

حاکمیت امپراطوری مقدونی بر امپراطوری هخامنشی با مرگ اسکندر در سال ۳۲۳ ق.م. فرو پاشید و در سرزمین‌های که اکنون ترکان آذربایجانی در آن سکونت دارند، در عصر ۴۰۰ ق.م. در اراضی شمال آذربایجان، آلبان و در جنوب آن دولت آتروپاتن ظهور کردند.

بعضی از مورخین مدعی هستند نام آذربایجان برگرفته از نام همین حکمران آذربایجان، آتروپاتن است اما به نظر ما نام آذربایجان از قوم ساکن در آذربایجان که نامش در کتیبه کول تیکین هم آمده است، یعنی به نام قوم آز مربوط است. رشیدالدین مؤلف جامع التواریخ و نیز محمد بن حسین خلف تبریزی [مؤلف برهان قاطع] نیز لفظ آذربایجان را ترکی می‌دانند. به نظر آنها آذر به معنی «زمین مسطح» و همچنین بایقان به معنی محل «بزرگان» می‌باشد. استرابن تاریخ شناس رومی که نخستین اطلاعات را در مورد آلبان‌ها داده، می‌گوید: آلبانی‌ها مابین ایبری و دریای خزر زندگی می‌کردند. مرزهای غربی این دولت در منابع باستانی از «کامبیس» تا به ایوری می‌رسیده است و گاهی هم تا حدود رود «آلازان» رسیده و مناطق شرقی گرجستان هم تحت حاکمیت آنها درآمده بود. به نظر استرابون، مرزهای شمالی این دولت به کوه‌های قفقاز می‌رسید. به مناطق نزدیک دریا در قفقاز «کترآون» گفته می‌شد که حتی «پتولومنی» هم

نوشته است که اراضی آلبان در شمال به رود «سوانا» رسیده و هم مرز «سامات» بوده، یعنی کوه‌های کترآون را تماماً در برمی‌گرفته است. در مرزهای جنوبی کشور، ایبری‌ها زندگی می‌کردند که رود ارس تا داخل حدود آلبان جاری گشته و به دریای کاسپی [خزر] می‌ریخت. باید اضافه نمود که جنوب کشور آلبان به کوه‌های فعلی تالش (تالاس) می‌رسید.

ائتلاف طوایف آلبان از ۲۶ شاخه بوجود آمده بود. استرابون می‌نویسد: «آنان به ندرت می‌توانند با هم ارتباط برقرار کنند چرا که هر یک از این طوایف زبان مخصوص خود را دارند. اما به علت موقعیت رهبری و فرماندهی طوایف ترک، بدون شبهه باید گفت: «عامل اصلی ارتباطی در بین طوایف آلبانی، زبان ترکی است.» شاخه‌های نژادی آلبان در مناطق وسطی و سفلی رود کور و در ساحل چپ آن سکونت گزیده بودند. در ساحل راست طوایف کاسپی زندگی می‌کردند و بعضی از عالمان، اینها را هم جزو آلبان‌ها به حساب می‌آورند. جدایی شیوه‌های زندگی اینان از شکل قبور و عادت‌های دفن‌شان معلوم می‌گردد. قبور آنها بوسیله خشت ساخته شده است و این قبور قدیمی (سرداب‌ها)، تکنه، سفالینه، قبور چاهی کاتاکومبا آلبان (قسمتی از اطراف چاه ساییده شده و در آنجا بین مرده و آبادی جایی باز می‌شد و بعد از اتمام دفن، دهنه مزار ساییده می‌شد) در باره سایر ویژگی‌های مدنی خلق‌های آلبان هم اطلاعات می‌دهد.

منابع هم عصر مدعی هستند که آلبان‌ها ۲۵ طایفه‌ای را که در ائتلاف آنها نیز شرکت نداشته‌اند هم تحت حاکمیت خود درآورده و اکثریت عظیم این طوایف جزو خویشاوندان آلبان محسوب می‌شد و قسمتی هم منشاء خارجی داشته‌اند. میان پژوهشگران درباره اینکه آلبان‌ها از نسل سکاها بوده‌اند و یا آلبان‌ها کسانی هستند که در پشت سرزمین‌های سکا زندگی می‌کردند، اختلاف نظر وجود دارد.

بر طبق مندرجات تاریخی این طوایف در آذربایجان شمالی ساکن بودند: نیاکان «اودین»‌های آستیاپی در منطقه «قَبَلَه»، «اوتی»‌ها و ملت‌های «آلازان» در کنار رود کور، «گلی»‌ها در سرزمین‌های مجاور کوه‌های شمال دریای خزر، «لئتی»‌ها در قسمت مجرای کوهستانی رود چامور (سامور)، «لوپئن»‌ها در دامنه‌های جنوب کوه‌های قفقاز و «قارقار»‌ها در شمال قفقاز

(بعدها دشت‌های قاراباغ) زندگی کرده‌اند. در منابع موجود، درباره محل زیست دو طایفه دیدور و سوقد هم که نامی از آنها به میان آمده، معلوماتی بدست آمده است.

درباره برخی از اقوام خارجی که در آلبان جای گرفته‌اند، مطالب و نشانه‌های اثبات‌کننده‌ای وجود دارد. در سده اول ق.م. در قفقاز، خصوصاً درباره اقوام ساکن شمال آن یعنی طوایف کنگرها و سابیر(سوبار) نامشان در منابع تاریخی قید شده است. درباره شرکت آنها در ائتلاف طوایف هون ادعاهایی وجود دارد. از طرف دیگر درباره شرکت کردن طوایف گیردمان(گاردمان) و حئر در اتحادیه آلبان، نظراتی ارائه گردیده است.

پایتخت پادشاهی آلبان شهر کابالاکا در شمال آذربایجان بود که امروزه قبله خوانده می‌شود. عالم علم، زبان و نژاد آلبان را داخل گروه زبان خورری و اورارتو می‌داند.

بر معلومات ما مبنی بر اکثریت داشتن ترکان در تشکیل آلبان، روز به روز افزوده می‌شود.

مبارزاتی که علیه روم صورت می‌گرفت با فروپاشی امپراطوری اسکندر مقدونی، در شرق نزدیک، دولت‌های کوچکی بوجود آمد. آنها برای توسعه اراضی خود، در فواصل اندکی با هم درگیر می‌شدند. یکی از آنها دولت سلوکی بود که در سرزمین‌های مجاور آلبان جای گرفته بود. تا سال هشتم سده اول ق.م. نام آلبان در جنگ‌های این دوره دائم به میان می‌آید که یکی از دلایل آن، نبود امنیت است.

در عصر دوم ق.م. امپراطوری روم بعد از تصرف سواحل دریای مدیترانه، مرزهای خود را به آسیای صغیر گسترش داد، نیت آنها تصرف آلبان بود. فرمانده قشون روم «پومی» طی جنگی - که در سواحل رود کر روی داد،- توانست ارتش آلبان را شکست دهد و بعد از بستن مقابله صلح با آلبان، به سوی مناطق ایبری‌ها پیش براند. آلبان‌ها از پشت به رومی‌ها هجوم برده و در نتیجه رومی‌ها دوباره بازگشتند. پومی در فکر وارد ساختن ضربه مهلکی به آلبان بود و در جنگی که در ساحل رود آلازان روی داد، پومی حيله جنگی بکار برد و فرمانده ارتش آلبان کوزیس را مغلوب و او را به شدت مجروح نمود. در این جنگ زنان آلبان نیز در کنار مردان خود شجاعانه جنگیدند. در دنیای باستان افسانه‌های مربوط به جنگاور بودن زنان آلبان از همین جنگ نشأت می‌گیرد.

اوزویس حکمران آلبان کسانی را که از جنگ جان سالم بدر برده بودند، جهت متحد ساختن به مناطق داخلی آلبان کشاند و به استقبال هیئت اعزامی پومی رفت و هدایایی به آنها تقدیم نمود و جهت بستن مقابله صلح با روم، نامه‌ای فرستاد و بدین ترتیب بین روم و آلبان صلح برقرار شد. پومی می‌خواست سرزمین‌های مجاور دریای خزر را تصرف نماید، در نتیجه به سه منزلی دریای کاسپین نرسیده از ترس آلبان‌ها مجبور به بازگشت شد. بعدها رومی‌ها به دفعات به سواحل دریای خزر هجوم آوردند لکن نتوانستند به هدف خود برسند.

در سال بیستم ق.م. قیصر روم اوکتاویان اگوست می‌خواست کشورهای ایبر و آلبان را تصرف کند؛ در پیگیری این سیاست، حاکمیت روم را بر این مناطق خواستار شد. در نتیجه حکمدار آلبان از نو ارتباط خود را با روم قطع نکرد.

آلبان‌ها در سال ۳۴ میلادی با ایبری‌ها بر سر ارمنستان و پارت به جنگ برخاستند و آن‌ها را به یاری طلبیدند. اما آن‌ها آنها را به دردمرزی مبتلا ساختند و کشور آلبان مورد تاخت و تاز و غارت آن‌ها و سارمت‌ها قرار گرفت. آن‌ها و سارمت‌ها در سال‌های ۱۳۶-۱۳۵م. کشور آلبان و سایر ممالک را مورد تاراج و تاخت و تازهای خود قرار دادند.

دولت پارت در سال ۲۲۴م. به پایان عمر خود رسید و در این زمان اقبال دولت ساسانی شروع به درخشیدن کرده بود. آنها دین زردشتی را دین رسمی دولت خود اعلان کرده بودند تا سده سوم میلادی آلبان‌ها علی‌رغم تبعیت از دولت ساسانی، حکومت خود را حفظ کرده بودند.

در دهه چهارم میلادی بر سر آتروپاتن، آلبانی و ایبریا و بویژه ارمنستان بین دول ساسانی و روم جنگ‌های متعددی روی می‌داد، کشور آلبان هم از نظر استراتژی نقش کلیدی را در این رابطه ایفا می‌کرد و هم از جهت ثروت‌های طبیعی بسیار غنی بود، به همین دلیل ساسانیان به این نقطه بیش از حد اهمیت می‌دادند.

در سده سوم میلادی یورش‌های سابیرها و هون‌ها، به خاک آتروپاتن و آلبانیا مشاهده می‌شود. خراج‌های بیش از حدی که ساسانیان از مردم می‌گرفتند، مردم را به ستوه آورده بود. به همین دلیل در سال‌های ۴۵۱-۴۵۰ و ۴۵۷ خلق آلبانیا شورش‌هایی برپا کردند و در نتیجه در

پارتی‌ها در زمان‌های اندک به سرزمین آنها هجوم می‌آوردند و اینان جاهایی را که تصرف می‌نمایند، ویران می‌سازند اما آتروپاتن مقاومت کرده و دوباره مناطق اشغالی را آزاد می‌سازند.»
در آذربایجان جنوبی بعد از گذشت ۲۷۰ سال از دوره تمدن ماننا دولت مستقل آتروپاتن در توسعه اقتصاد این سرزمین نقش عمده‌ای را ایفا کرد. استرابون درباره اقتصاد این سرزمین می‌نویسد: «تمامی زمین‌های این کشور حاصل خیز بوده و تنها مناطق شمالی آن کوهستانی است.»

آتروپاتنی‌ها به کشاورزی، باغداری و دامداری در حد بالاتری می‌پرداختند. در معادن این سرزمین طلا، مس، آهن، سرب و نقره بدست می‌آمد و این امر در حد اعلائی به رشد و پیشرفت این سرزمین کمک می‌کرد.

بر طبق مستندات تاریخی در حدود این دولت، طوایفی چون: «کاسسیت، مرد، ماش، تیبورتن، موغ و اوتی» [۱]، زندگی می‌کردند. در منابع تاریخی درباره منسوبیت دین اکثریت این اقوام اطلاعاتی وجود دارد.

در قرن اول و دوم ق.م. آتروپاتن تحت حاکمیت پارت درآمد و ساسانی‌ها در سال ۲۲۶ ق.م. حاکمیت پارتی‌ها را بر این مناطق برانداختند و حتی در زمان سلطه ساسانیان نیز گمان می‌رود که آتروپاتن مستقل بوده است.

پایتخت آتروپاتن شهر گانزان - گنخک - گنزه (تخت سلیمان که در جنوب تبریز جای دارد) مورد قبول واقع شده است.

در امپراطوری ساسانی، آتروپاتن (و در بعضی منابع آدورباداقان) یکی از مرزبانان (اوجار بنی‌لی) این دولت بود و اگر در سده‌های ۴-۵ استقلال سیاسی خود را از دست داده باشد ولی بر مرکزیت و اهمیت دینی و فرهنگی خود افزوده است، علت این امر بدین خاطر بود که آتشکده «آدور قوشنسب» (آذرگشسب) در جنوب آذربایجان و در شهر شیز بود، البته دین رسمی آتروپاتن همان دین زردشتی یا آتش‌پرستی بود. کسی که بر اریکه حکمرانی و شهنشاهی

[۱] - «Uti-Mug-Tiboren-Mash-M`rd-Kassit»

می‌نشست بر اساس عادت و رسم دیرین از پایتخت خود تیسفون (مداین) به عنوان عبادت باید با پای پیاده تا شهر شیز می‌رفت.



در میان مردم علاوه بر آتش پرستی، دین مسیحیت و فرقه نسطوری نیز گسترش یافته بود. بعد از پذیرفته شدن دین مسیحیت به عنوان دین رسمی از سوی امپراطوری روم، مسیحیان آذربایجان به عنوان جاسوسان رومی و یا طرفداران دولت روم، تحت تعقیب و نظارت قرار گرفتند.

در دوره ساسانی و در زمان حکمرانی خسرو اول (اواسط قرن ششم میلادی) آتروپاتن به ۴ قسمت اداری تقسیم شده بود و آلبان و آدوربایقان، آذربایجان (!؟) بخش‌های مهم قسمت شمالی آن محسوب می‌شد و «ابن خردادبه» تصریح می‌کند که آذربایجان، آران، آلبانی، اترمینه، ری، دوماوند (دماوند)، طبرستان، رویان، دیمستان (دهستان)، گیلان، مناطق مورد سکنا طوالش و آلان در حوزه و ترکیب آدوربادقان قرار می‌گرفت.

آلبانی

(در قرون نخست ۸-۵ میلادی)

تمام خاک آلبانی در اوسط سده‌های سوم میلادی بوسیله ساسانیان تصرف گردید و در نهایت طوایف و ساکنان این اراضی توانستند با اتحاد با یکدیگر از هستی و فرهنگ خود حفاظت نمایند.

تا عصر پنجم میلادی شهر قُبله پایتخت آلبانی بود. در عصر پنجم میلادی با هجوم خزرها به مناطق شمالی آذربایجان، شهر قُبله اهمیت اقتصادی و سیاسی خود را از دست داد و به همین دلیل پایتخت به شهر بردع منتقل گردید و شهر قُبله به عنوان مرکز کلیساهای آلبان تا اواسط قرن ششم میلادی توانست به فعالیت خود ادامه دهد. بردع از قرن پنجم میلادی به خاطر اینکه در تلاقی راه‌های تجارتي قرار گرفته بود، به عنوان شهر مهم آلبان محسوب می‌گشت. بردع ابتدا توسط اشکانیان و بعداً تحت حاکمیت «جیلانی» به عنوان اقامتگاه شاهان مهران استفاده شد. منابع تاریخی در آن ادوار اسامی شهرهای مشهوری چون: شابران، شامانی، خالخال، آماراسی و خونان را به میان می‌آورند.

در اواخر قرن پنجم میلادی، آلبانی بخاطر اینکه در سواحل چپ و راست رود کور بوده، از هم جدا شده و در ساحل چپ ولایات لوپئینیا و چولا، و در ساحل راست آلبانی آرساک (قسمت‌های کوهستانی قاراباغ حالیه)، «اوتی» (سواحل دریاچه گوئیچه)، پایتا کاران و ولایات سونیک قرار داشتند.

در اوایل قرن دوم میلادی طوایف هون بطور متوالی به اراضی آلبان هجوم خود را آغاز کردند و تا اواخر قرن پنجم میلادی سابیرها و کوشانی‌ها که از طوایف هون محسوب می‌شوند، دسته - دسته آمده و شروع به ساکن شدن در سرزمین آذربایجان کردند.

در عصر چهارم میلادی گمان می‌رود مرکز دینی آلبان شهر دربند و یا اطراف چولان باشد. برخی از دانشمندان درباره وجود یک پادشاهی مستقل در شمال رود کور که تابع دولت آلبان نبوده، سخن به میان می‌آورند. در کتاب تاریخ آلبان اثر موسی کالانکاتلی که از آن به عنوان خانی «اون اوقور» چولان یاد می‌شود. تخمین زده می‌شود که مرز این دولت بیگی «اون اوقور» - که با هون‌ها هم‌نژاد بود، - در شمال آذربایجان محال قوبا، قوسار و خاچماز و در جنوب تا کوه‌های «بئش بارماق» می‌رسید.

کلیسای آلبان در سده‌های ۴ و ۶ پا به پای کلیساهای گرجی و ارمنی مطرح بود. در عصر ششم در کلیسای آلبانی مونوفیسم (دیوفیزیت‌هایی که ابعاد الهی و انسانی حضرت عیسی [س] را تأیید می‌کردند و با مونوفیزیت‌ها - که وحدت کل صفات حضرت عیسی [س] را پیش می‌کشیدند، - متفاوت بودند، سخن به میان آورده می‌شود.) را قبول و تصدیق کرد و پاتریاک‌گری فنار آنان را تفرقه‌چی و باطل به قلم آورد و اینان هم بدین ترتیب از سیستم (ارتدوکس) بیزانس (روم شرقی) جدا شدند.

در ۵۲۶ میلادی شاه ساسانی خسرو اول (انوشیروان) بعد از جنگ با بیزانس، امپراطوری خود را به ۴ ایالت تقسیم کرد. بر اساس این تقسیم پایتخت آتروپاتن مترادف با (استان آدوربادگان) در دومین ایالت شمالی آن یعنی آلبانی شهر گنزک بود.

در اواسط قرن هفتم در آلبانی نسل منکرانیان // میقرانیان // مهرانیان روی کار آمد و دولت گیردمان قدرتمندتر گردید و حاکم گیردمان بعدها توانست تمام آلبانی را تحت حاکمیت خود درآورد.

حاکم آلبان بخاطر ایستادگی قدرتمندانه در برابر هجوم اعراب، با خزرها پیمان اتحاد بست. دولت آلبان در برابر خلافت تا اواخر عصر ۶۴۴ توانست از تمامیت ارضی و مرزهای خود محافظت نماید و در نهایت در اوایل عصر هشتم تمامی این حدود تحت استیلای خلافت عرب درآمد.



اشغال اعراب

(آغاز عصر هفتم تا نیمه نخست عصر نهم)

در اواخر سال‌های بیستم قرن هفتم حضرت محمد [ص] در شبه جزیره عربستان شروع به تبلیغ دین اسلام نمود و این امر باعث ایجاد تغییرات شگرفی در میان عرب‌ها گردید.

در اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم در شبه جزیره عربستان حوادث ویژه‌ای روی می‌داد که در پیدایش دولت مستقل عرب مؤثر بود و باعث قوام آن می‌گشت و در این میان، طبقه متنفذ و اشراف، آرزوی شکوفایی و بازگشت دوره طلایی و رونق رفت و آمد در مسیر مشهور تجارت کالا بین یمنی‌ها و اهالی مکه و مدینه را در سر داشتند. هجوم به حبشی‌ها و جنگ با ساسانیان یک حادثه تکان دهنده و نقش‌آفرین بود چرا که در طی این جنگ‌ها، در ابتدای عصر ششم با هجوم اعراب به ولایت حیره، ساسانیان طعم شکست را چشیدند و بر اثر این حادثه، حبشی‌ها نیز عقب نشستند و این قضایا، حس ملی طوایف عرب را به تلاطم درآورد. همچنین گرد آمدنشان در زیر پرچم اسلام به آنان یک قدرت معنوی شکست‌ناپذیری بخشید و در زمان حیات حضرت محمد [ص] دین اسلام یک حس انسانی قوی و ممتازی در میان آنان پرورش داد ولی بعد از وفات آن حضرت در میان طبقه اشراف عرب، این امر به سلاح تجاوز تبدیل گشت. در طول تاریخ بغیر از این مورد، بیشتر ادیان نیز توسط اقوام پیشین، بعد از درگذشت پیامبرانشان، اینان [دین را] به عنوان سلاح استراتژیک خود تبدیل کردند و همین‌طور در طول تاریخ دین موسی (یهودیت) و دین مسیحیت از طرف دول بزرگ به عنوان یک ابزار درآمدی بود.

هجوم اولیه اعراب به ولایات سواحل دریای خزر و آذربایجان در ۶۳۹ میلادی صورت گرفت. آنها از طرف اورمیه وارد خاک آذربایجان شدند و نهاوند و همدان را تصرف کردند و بر مردم مالیات بستند. لشکرهای عرب در سال‌های ۶۵۰-۶۳۹ مناطق: مغان، شیروان، نخجوان، شکی، بیلقان، قاراباغ و... را تصرف نمودند. در نهایت اعراب شیوه‌های اقتصادی اهالی جنوب و شمال

آذربایجان را بعد از شکست دادن آنان، تحت کنترل و حاکمیت خود درآورده و به آنها اجازه رشد و توسعه نمی‌دادند.

لشکر عرب - اسلامی در ۶۳۷ تیسفون (مداین // مداین) پایتخت ساسانی‌ها را تصرف کرد و حملات خود را با سرعت بیشتری به سرزمین‌های آذربایجان معاصر، محل سکونت ترکان آغاز کرد. در ۶۳۹ اردبیل، در ۶۴۲ شهرهای نه‌ه‌ه‌ه و همدان به اشغال درآمد. سرکرده سپاه مرزبانی آذربایجان در نزدیکی اردبیل توسط لشکر عربی - اسلامی شکست خورد و بر طبق عهدنامه طرفین، قسمت‌های جنوبی آذربایجان مجبور گردید تا حاکمیت سیاسی خلافت را پذیرا گردد.

خانات ترک - خزر در ۶۴۴ با استحکام بخشیدن به دربند در شمال، دولت مقتدری را بوجود آورده بود. لشکر اعراب به مصاف ترکان خزر رفت و در نهایت عقب نشست. قشون عرب در ۶۶۲ در نزدیکی بلنسجر پایتخت خزرها مکرراً جنگ کردند. قشون خلافت - عرب برای بار دوم طعم شکست را چشید. خزرها با سیاست جلوگیری از نفوذ اعراب به شمال، در مدت زمان اندکی توانستند قسمتی از خاک اران را تحت نظارت خود درآورند.

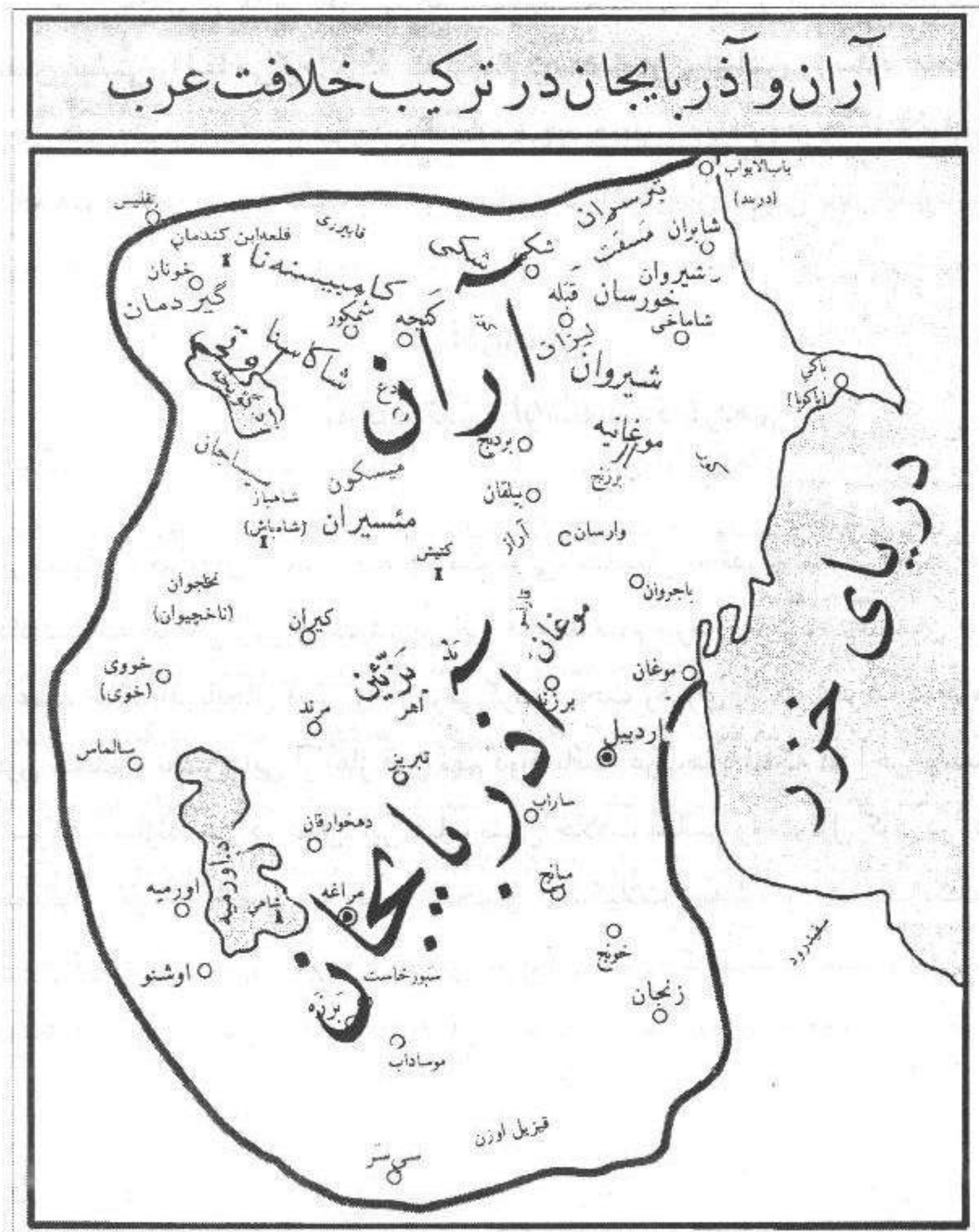
در سال‌های اولیه اشغال آذربایجان توسط اعراب، عرب‌ها عموم منطقه‌ای را که آذربایجان می‌خواندند، عبارت بودند از: آذربایجان، اترمنیه، گرجستان شرقی (کارتلی) و الجزیره و همچنین آلبانیا. در دوران خلافت این ۵ ولایت یکی شده بود. عبدالملک مروان خلیفه اموی جهت تسریع بخشیدن به نظم و نظام منطقه، استقلال سیاسی این مناطق را نفی کرد. اترمنیه، گرجستان شرقی و قسمتی از سرزمین داغستان را یکپارچه کرده و با نام «اترمنیه» به یک منطقه جدید اداری تبدیل کرد.

اترمنیه بر اساس سیستم جدید اداری محلی اعراب، تمامی سرزمین‌های مورد اشغال عرب‌ها را در قفقاز جنوبی احاطه می‌کرد. این مناطق با مناطقی که قبلاً توسط ژوستین امپراطور بیزانس به ۴ قسمت اداری تقسیم شده بود، برابری می‌کرد.

اترمنیه اول و دوم؛ در شمال تفلیس، از جنوب دربند تا رود ارس و از غرب کوه‌های قفقاز، از شرق تا مناطقی از دریای خزر را شامل می‌شد. در اصل به این سرزمین که عرب‌ها بدان اران می‌گفتند، تمام سرزمین‌های آلبانی سابق را یک پارچه می‌کرد. در ترکیب ولایت اران علاوه بر

آلبانی - که بعد از سال ۶۴۴ تابع مسلمانان شده بود، تفلیس و تمامی سرزمین‌های گسترده در اطراف آن داخل این حاکمیت شده بود، - آذربایجان غربی (ارمنستان فعلی) در قرون سوم و چهارم در حوزه اترمنیه قرار می‌گرفت.

در قسمت جنوب آذربایجان، آدوربادقان (آذربایجان) با الجزیره یک قسمت واحدی را تشکیل می‌داد.



آلبانیا در قرن ۷۰۵، تمام استقلال خود را از کف داد و با نام ولایت اران در داخل قلمرو خلافت عرب قرار گرفت و حاکمیت اعراب در سرزمین‌های آذربایجان تا دهه ۶۰ قرون نهم دوام یافت.

گسترش دین اسلام در آذربایجان در این قرون به پایان رسید و بعد از اشغال عرب‌ها، دین زردشت تحت تعقیب قرار گرفت و ادیان یهودیت و مسیحیت با دادن جزیه رمق و قدرت خود را از دست داد، با اینحال در مقابل مظلومی که ساسانیان در حق مردم روا می‌داشتند، رفتار ملایم اعراب نقش اساسی را ایفا می‌کرد. مردم که از اسارت ساسانیان و بیزانس به ستوه آمده بودند و خلاصی و رهایی خود را در پذیرفتن دین اسلام می‌دیدند. پذیرفتن دین اسلام از روزهای نخست خلافت اسلامی شروع گشته و تا دوره عباسی در آذربایجان جنوبی پایان پذیرفت.

آذربایجان

(در نیمه قرن نهم تا اواسط سده یازدهم)

در اثر عصیان و قیام‌های متعدد علیه خلافت عربی، عباسیان به تدریج قدرت اولیه خود را از دست دادند. البته طولانی‌ترین و شدیدترین این قیام‌ها، قیام خرمی‌ها بود. عصیان خرمی‌ها قسمت عمده خاک آذربایجان فعلی را در برمی‌گرفت، تحت رهبری بابک تحرکات خرمیان تا اواخر قرن هشتم و بخش‌هایی از آغاز قرن نهم دوام یافت. عرب‌ها با اینکه در آخر توانستند این قیام را سرکوب سازند ولی در عمل، این قیام، بنیان خلافت عباسی را متزلزل کرد. در آذربایجان علیه اشغالگران غارتگر، خرمیان به طور منسجم و با تشکیلات و به شیوه ایدئولوژیک مخالفت خود را ابراز کردند. خرمیگری در دوره عباسی در میان اهالی - که مسلمان نشده بودند و علیه آنها تزییقات دینی، سیاسی و اقتصادی اعمال می‌شد، - رشد و توسعه یافت و از دین مزدک نیز

بهره‌مند گشت و خرمیگری را می‌توان نوعی تداوم مزدکی‌گری نیز تلقی کرد^[۵]. مردمی که از اشغال اعراب جانشان به تنگ آمده بود، از حرکت خرمیان استقبال کردند و بعد از مرگ مأمون عباسی، معتصم مبارزه با خرمیان را ادامه داد و بزرگترین سیمای این حرکت بدون شبهه بابک است.

بابک در نزدیکی اردبیل چشم به جهان گشود و تا سنین ۱۸ سالگی به چوپانی پرداخت. رهبر حرکت خرمیان جاویدان ابن سهل، بابک را به صف خرمیان کشاند و خودش او را پرورش داد.

بابک بعد از مرگ جاویدان با زن بیوه وی ازدواج کرد و قیام را ادامه داد. بابک به دفعات توانست لشگر عربی که به سویش گسیل می‌شد، شکست دهد و در سطح آذربایجان در حد اعلای ستایش، به عنوان یک قهرمان ممتاز به اوج شهرت رسد. معتصم خلیفه عباسی، لشگر بزرگی را به فرماندهی حیدر بن کاووس (افشین) به سوی بابک گسیل داشت و قشون بابک شکست خورد و او مغلوب گشت و بابک هم روی به سوی رود ارس نهاد و به سرزمین اران پناه برد. سهل بن سومبات حکمران اران، یکی از دوستان گذشته او بود. وی بابک را دستگیر کرده و به افشین تحویل داد. سومبات به خاطر گرفتن جایزه یک میلیون درهمی این کار را انجام داد و به این آرزویش نیز رسید.

در سال ۸۲۷ بعد از گرفتاری بابک، از وی درباره آخرین آرزویش سؤال شد: او درخواست کرد تا به قلعه بُذ برده شود. به فرمان افشین وی را به شهر بُذ محل زندگیش بردند. او پس از نگرستن به خانه‌های ویران شده شهر و کشته‌های آن، به شهر سامرا برده شد. در اینجا بعد از بازجویی کوتاهی در ۱۴ مارس سال ۸۲۸ دستان و پاهایش بریده و شقه شد و بعد از

[۵] - بیشتر مطالب این قسمت در باره بابک، علت قیام و عقاید وی، بر اساس منابع و مآخذ سنتی تدوین شده و در حال حاضر در باره شخصیت بابک و انگیزه‌های قیام و حرکت خرمیان، مطالب جدیدی عنوان می‌شود که جریان خرمیگری و تأثیر آن از دین مزدکی را سخت مورد تردید جدی قرار می‌دهد! چرا که دستگاه عباسی در جنگ روانی و تبلیغی خود علیه قیام‌های ایرانیان از ایراد تهمت و افترای بی‌دینی، زندیقی و مجوس بدانها ابایی نداشت و نتیجه‌ی سوء این تبلیغات آن شد که برخی مورخان از بابک چهره غیر واقع بینانه‌ای را ترسیم کنند. پژوهش‌های جدید در این خصوص ریشه جریان بابک را در حرکت‌ها و جنبش‌های شیعی هفت امامی (غیر اسماعیلی، یعنی آنانی که امامت امام موسی کاظم (ع) را قبول داشتند) می‌داند. رجوع شود به کتاب بابک، تألیف رسول رضوی، مترجم [

شکنجه بی حد و حصری، کشته شد. او در پای مرگ نیز از خلیفه درخواست امان نکرد. بعد از مرگ، سرش را بریده و جهت ایجاد رعب و وحشت در بین مردم، به خراسان فرستاده شد و بدنش هم در سامرا به دار آویزان شد. بدین ترتیب حرکت خرمی‌ها به انتهای خود رسید. در نهایت، خلافت نیز نتوانست استحکام داخلی خود را حفظ کند و به سوی سقوط سیر کرد. در آذربایجان در نتیجه قیام خرمیان، آقایی و سیادت خلافت نیز به انتهای خود رسید. حرکت بابک، به خاطر عکس العمل مخالفت با اشغالگران و به ویژه خصوصیت ایدئولوژیکی که دارد از این نظر دارای اهمیت است.

با ضعف دولت عباسی، حس استقلال ملی در آذربایجان قوت گرفت و سلسله‌های مخالف شروع به اداره سایر ولایت نمودند و مناطقی چون: تبریز، میانه، مرند، اورمیه، مغان، آران، شیروان، بلیقان، سناریه، شکلی، قُبله و دربند هر کدام به وسیله سلسله‌هایی اداره می‌شدند.

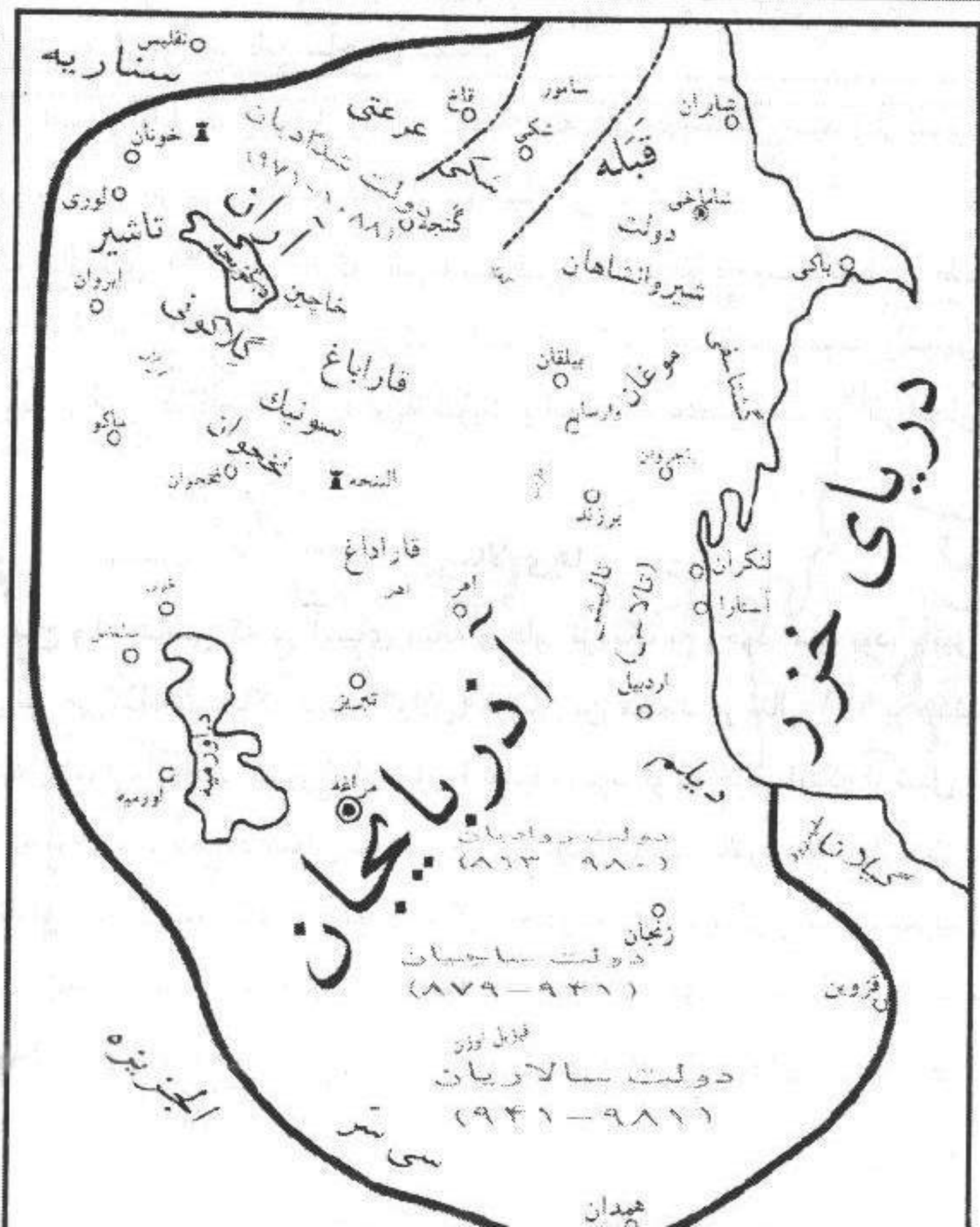
متوکل خلیفه عباسی در سال ۸۶۱ به قتل رسید و در سرزمین‌های خلافت اغتشاش بوجود آمد. از نسل «مزیدیان» حسام بن خالد در همین سال استقلال شیروان را اعلام کرده و عنوان شیروانشاه را برای خود برگزید. بدین ترتیب دولت مستقل شیروان به وجود آمد. در سال ۹۱۷ شاهی لاهیجان در ترکیب دولت شیروانشاه قرار گرفت. از زمان ابوطاهر (۹۴۸-۹۱۷) سرزمین‌های شیروانشاه گسترش یافت و بر اقتدارش افزوده گشت. بعد از ابوطاهر در زمان شاهان دیگر این سلسله، در سال ۹۸۲ مناطق قُبله و بردع، در ۹۸۳ شابران، ۹۸۸ سرزمین مابین دریای خزر و قفقاز و شهر استراتژیک دربند که در منطقه سرزمین کئچید جای دارد با دولت شیروانشاه متحد شد. شهر دربند در میان ترکان آذربایجان به دمیرقاپی دربند مشهور است. در دست داشتن این شهر برای مدافعان در مقابل اقوامی مهاجمی چون: آلان‌ها، سرری‌ها، روس‌ها و... که از سمت شمال هجوم می‌آوردند، مبارزه با اشغالگران را آسان می‌کرد.

حدود دولت شیروانشاه در دوره مزیدیان (عصر ۱۰-۱۱)، در بعضی سنوات شهرهای بردع، بیلقان و تا رود ارس امتداد می‌یافت. قسمت شرقی آلبان باستانی به شیروان مسمی شده بود. بررسی منابع موجود نشان می‌دهد که ضعف خلافت در ازمنه یاد شده، موجب شده بود که در آذربایجان و در جوار دولت شیروانشاهی، در شکلی و مغان نیز دولت‌های دیگر به وجود آید و

مغانیه تا تلاقی رودهای آلازان چای و کورچای حکمرانی می‌کرد و [حدود آن] با دشت مغان فعلی چندان مناسبت ندارد.

گریگور همام در سال ۸۶۶ پادشاهی آلبان را از نو احیا کرد و در قسمتی از آران حکمرانی نمود. از نسل اعراب، هاشم السلم در سال ۸۶۹ با اعلام استقلال دربند، اساس امارات دربند را گذاشت.

آذربایجان در نیمه دوم عصر نهم تا عصر دهم



ساجیان

دولت ساجیان در زمان مبارزه با اشغال اعراب بوجود آمد. سران این سلسله از روی رسم لقب افشین را برگزیدند. اینان از نسل والیان ولایت اشروسنه قدیم آسیای میانه هستند. محمد بن ابوساج دیوداد از نسل ترکان در سال ۸۷۹ با رضایت دستگاه خلافت، حاکم آذربایجان شد. او هم زمینه بوجود آمدن دولت ساجی را فراهم ساخت. در دوره ساجیان ولایات قسمت‌های جنوبی آذربایجان مستقل گردید و آنها پول خود را ضرب می‌کردند. در زمان یوسف بن ساجی، دولت ساجی باز قدرتمندتر گشت. بعد از سال ۹۱۲ باج مداومی که به خزانه خلافت فرستاده می‌شد، متوقف گردید. در زمان وی ارمنستان و «کاختی» نیز بدست ساجیان افتاد و حاکمان ارمنی و گرجی نیز تابع ساجیان شدند.

اراضی دولت در اوایل قرن ۱۰ از زنجان گرفته تا به شهر دربند می‌رسید و از شرق از سواحل دریای خزر شروع و در غرب به شهرهای آنی و دبیل می‌رسید. در میانه سال‌های ۹۴۰ - ۸۸۰ که تقریباً نیم قرن بقا و دوره دولت ساجی طول کشید، آذربایجان تماماً تحت حاکمیت دولت ترک درآمد و این امر باعث رشد و توسعه عوامل اقتصادی و فرهنگی در اراضی آذربایجان گردید و به تقویت و استحکام عنصر ترک در آذربایجان انجامید.

سالاری‌ها

هرج و مرج و اغتشاشی که در آسیای میانه و خاور نزدیک به وجود آمده بود، تأثیر خود را بر آذربایجان نیز می‌گذاشت. حاکم دیلم (گیلان) مرزبان بن محمد در سال ۹۴۱ بر «دئیسمه» شاه ساجی غلبه یافت و پایتخت کشور او اردبیل را تصرف نمود. او به خاطر اینکه از نسل سالاری بود به دولتی که بوجود آورده بود عنوان سالاری داد. پایتخت دولت سالاری، شهر اردبیل بود، آنها در زمان اندکی دولت شیروانشاه را تابع خود کرده و دربند و ارمنستان را نیز تصرف کردند. در زمان اندکی از شمال دربند، از جنوب قسمت‌های علیای رودهای دجله و فرات، از شرق گیلان و سواحل دریای خزر و از غرب با داخل شدن ارمنستان و گرجستان شرقی در حوزه و حدود این

دولت، باعث گسترش آن در اراضی وسیعی گردید و در زمان سالاری‌ها آذربایجان با تمامیت ارضی، استقلال خود را حفظ کرد. پس از مرگ مرزبان بن محمد، در طول تاریخ، بلاها و حوادث زیادی بر ترکان روی نمود و اینان بر سر تصاحب قدرت و حاکمیت با یکدیگر به مبارزه پرداختند و این امر به ضعیف شدن حاکمیت مرکزی منجر گشت. در سال ۹۴۴ تصرف شهر بردع توسط روس‌ها و نیز شیوع بیماری - که باعث هلاک مردم می‌شد، - بر سرعت سقوط این دولت افزود.

آذربایجان در عصر ۱۱ تا اواسط عصر ۱۲



روادیان

همزمان با دوره ضعف سالاری‌ها، ابوالهیجا حاکم مراغه، تبریز و اهر، در سال ۹۸۱، نسل سالاری‌ها را از حاکمیت برکنار کرده و اساس حاکمیت «روادیان» را پایه‌گذاری کرد. اینان از نسل اعراب هستند. در زمان اشغال آذربایجان توسط دستگاه خلافت، تعداد زیادی از اعراب به قسمت‌های جنوبی آذربایجان کوچ نموده بودند. ازدی‌ها نیز یکی از اینان بودند و از یمن آمده و در آذربایجان ساکن شده بودند. در نهایت اینان با اهالی بومی جوشیده و در آنها مستحیل گشتند. سرسلسله جنبان نسل ازدی‌ها، اررواد الزدی بود که نام این دولت منتسب به نام اوست. در زمان آنها موقعیت ترکان اوغوز در آذربایجان بیش از پیش مستحکم گردید. در سال ۱۰۲۸ سلطان محمود غزنوی بعد از وارد ساختن ضربه در خراسان به اوغوزها، نزدیک به ۲۰۰۰ خانوار اوغوز کوچ کرده و به آذربایجان آمدند و بعد آمدن اینان کوچ تعداد زیادی از طوایف ترکان اوغوز به آذربایجان شروع شد و اینان نیز با ساکنان ترک آذربایجان هم مسکن شده، جوشیده و در آنها مستحیل گشتند.

پایتخت دولت روادی شهر تبریز بود. تبریز از نظر سوق‌الجیشی در یک نقطه با اهمیت جغرافیایی قرار گرفته بود و در زمان روادیان گسترش یافته و آبادتر گردید. دولت روادی تا سال ۱۰۵۹ تا آمدن سلجوقیان دوام یافت.

شدادی‌ها

دولت شدادیان در سال‌های ۹۷۱ در قسمت‌های شمالی آذربایجان بوجود آمد. اینان در زمان دولت سالاری‌ها در منطقه «دبیل» ساکن بودند. محمد بن شداد از ضعف سالاری‌ها استفاده کرده و در سال ۹۵۱ شهر دبیل را به دست آورد و شاهی خود را بنیاد گذاشت و به همین دلیل این دولت با نام بنیانگذارش، نام شدادی به خود گرفت. آنها در سال ۹۷۱ شهر گنجه را نیز تصرف کرده و اساس و بنیان دولت خود را مستحکمتر کردند. دولت شدادی در بین رودهای کور - آراز محدود شده بود و شامل قسمت‌های عمده‌ای از زمین‌هایی می‌شد که قبلاً تحت حاکمیت سالاری‌ها بود.

طوایف اوغوز در سال‌های ۱۰۳۰ به تازگی به قسمت‌های شمالی رود ارس آمده و در آن مسکن گزیدند و با آمدن آنها دولت شدادی قدرتمندتر گردید. شدادی‌ها با امپراطوری بیزانس، گرجیان، ارمنه و نیز با دولت شیروانشاه در جنگ و ستیز بودند و در طی این نبردها، نیروهای جنگیشان را طوایف کوچیده به آذربایجان، یعنی اوغوزها تشکیل می‌داد. به ویژه در نبردهای سلجوقیان با امپراطوری بیزانس، شدادی‌ها متفق قدرتمندی محسوب می‌شدند.

حملات روس‌ها به آذربایجان

روس‌ها با آغاز قرن نهم هجوم خود را به آذربایجان شروع کردند. آنها با دول اسلامی و با سرزمین مابین بغداد و آذربایجان در داد و ستد بودند و در این سفرهای تجاری ده یک آن را به عنوان باج به خاقان خزر می‌دادند. شروع نخستین هجوم روس‌ها به آذربایجان در سال ۹۰۹ بوده و حمله دوم روس در سال ۹۱۴ صورت گرفت. در سال‌های ۱۰۳۲، ۱۰۳۳ و ۹۴۴ روس‌ها با یورش ویرانگرانه خود به آذربایجان وارد گشته و آذربایجان را وحشیانه غارت کردند. حکومت در این دوران در فواصل اندکی دست به دست می‌گشت و گاهی تهاجمات روس نیز در سیر این امر تأثیر می‌گذاشت. حکام آذربایجان به جای اتحاد با یکدیگر در مقابل هجوم روس‌ها، به خاطر به قدرت رسیدن خود، به اینان مراجعه کرده و از آنها کمک می‌طلبیدند. بدین ترتیب سرزمین آذربایجان زیر سم بیگانگان کوبیده شد. اینگونه جنگ‌ها بر سر قدرت‌طلبی نه تنها در محدوده ملوک الطوایفی [خانخانی - بیگلربیگی] بلکه حتی در دوره جمهوریت و داشتن رژیم دمکراتیک هم بلای سر آذربایجان خواهد بود.

آذربایجان

(در قرون ۱۱ و اواسط سده ۱۲)

کوچ گسترده و گروهی ترکان اوغوز به خاک آذربایجان در اوایل قرن یازدهم شروع شد. ستاره سلجوقیان - که از شاخه و نسل «قینیق» بودند - با کوچ از آسیای میانه به قسمت‌هایی از سرزمین‌هایی که در شرق ایران قرار داشتند، درخشیدن گرفت. شاخه قینیق در قرن دهم در اطراف رود جیحون زندگی می‌کردند. زمانی که آنان دین اسلام را پذیرفتند، از آنان بعنوان ترکمن یاد می‌شد و قبول دین اسلام توسط آنان مصادف با این ازمنه بود. در رأس سلسله و نسل سلجوقیان، سلجوق بیگ قرار دارد. در سال ۱۰۳۷ حکمران سلجوقی یعنی «چاغری بیگ» ابتدا شهر مرو و بعد از گذشت یک سال شهر نیشابور را فتح نمود و تغرل بیگ هم به عنوان سلطان اعلام گردید. آنها در سال ۱۰۴۰ در نزدیکی شهر مرو غزنویان را شکست داده و بعد یورش‌های خود را به سوی غرب آغاز کردند. زمانی که سلجوقیان روی به سوی شرق نهادند، خلفای عباسی در بغداد توسط فرزندان آل بویه به آلت دست و بازیچه مبدل گشته بودند. آل بویه به مذهب شیعه منتسب هستند. خلیفه بهترین وسیله را جهت مقابله با اینان در استمداد از سلجوقیان دانست و او در سال ۱۰۵۰ تغرل بیگ را به بغداد دعوت کرده و وی را سلطان مسلمان اعلان نمود؛ در نتیجه سلجوقیان از دولت آل بویه کناره گرفتند.

سلطان تغرل بیگ در سال ۱۰۴۳ به حق پیوست و نوه چاغری بیگ، یعنی آلپ ارسلان بجایش بر تخت نشست.

لشکر سلطان تغرل بیگ در سال ۱۰۵۴ به شهر تبریز هجوم برد و بعد از فرو نشانیدن مقاومت‌هایی، توانست دولت رودی را به سیطره خود درآورد. وی در سال ۱۰۷۵ به قصد وارد کردن ضربه به نفوذ شدادیان، امارت آران و نخجوان را لغو کرد.

سرزمین آذربایجان در سنوات ۱۰۷۰-۱۰۶۰ حملات سلطان تغرل و در سال‌های ۱۰۷۲-۱۰۶۳ آلپ ارسلان و در سال‌های ۱۱۱۷-۱۰۷۲ قشون ملکشاه را دید و «محمد تاپار» پسر ملکشاه با

عنوان حاکم آذربایجان و آران شروع به فعالیت کرد. شیروانشاه فریبرز، از نظر سیاسی شخصیت برجسته‌ای بود، توانست با شگردهای سیاسی و با تأمین نظرات سلجوقیان، استقلال شیروان را حفظ نماید.

در اواخر سال ۱۰۷۰ تمام سرزمین‌های جنوب قفقاز و از آسیای میانه تا دریای مدیترانه و از قفقاز تا خلیج بصره (کنگر) در گستره بزرگی تحت سیطره امپراطوری سلجوقی درآمد.

در سال ۱۰۹۲ با مرگ ملکشاه سلجوقی، بر سر تصاحب تخت، منازعات شروع شد و این امر موجب گردید روند سقوط دولت سلجوقی آغاز شود. منازعه بر سر تصاحب تخت باعث بوجود آمدن اغتشاشاتی در سوریه، کرمان و آناتولی گشته و در نتیجه این مناطق از حاکمیت سلجوقیان بدر آمد. در سال ۱۱۱۸ سلطانی عراق - که آذربایجان را هم شامل می‌شد، - بوجود آمد و سرزمین‌های همدان، اصفهان، جبل، کرمان، فارس، عراق، آذربایجان، جزیره، دیار مردار، دیار ربیعه، دمشق و روم به عنوان (پیشکش) به سلطان محمود، نوه ملکشاه داده شد و سلطان عراق تحت حاکمیت سلطان سنجر پسر ملکشاه قرار داشت و وی این اراضی را تصاحب کرده بود.

دولت شیروانشاهی بر اساس یک سیستم فرهنگی جا افتاده‌ای اداره می‌گشت و دولت آنان با سیستم دولت ایلات ترک ناساز بود. اینان اولین دولتی بودند که از ضعیف شدن دولت سلجوقی استفاده کردند و حاکم گرجی در سال ۱۱۱۷ با دولت شیروانشاهان متحد گشته و سلجوقیان را مغلوب ساختند و شیروانشاهان در عرض زمان اندکی اراضی آذربایجان تا مرز گرجستان را به تصرف خود درآوردند.

سلطان سنجر در سال ۱۱۵۷ دنیایش را عوض کرد. سلجوقیان عراق از دولت سلجوقی حمایت نکردند و در نتیجه سرزمین‌های شرقی که در دست اینان بود، بدست خوارزمشاهیان افتاد و در ایالات قدیمی حاکمیت ترکان به صورت «آتابیگی» تدوام یافت و در آذربایجان، موصل و شیراز (فارس) آتابکان حاکم بودند و عراق، سوریه و کرمان را هم بیگ‌های خانواده سلجوقی اداره می‌کردند.

دولت ائلدنیزها

(۱۱۳۶-۱۲۲۵)

در دوره تنزل حکمرانی سلجوقیان، آذربایجان بوسیله اتابکان ائلدنیز اداره می‌شد و اینان استقلال خود را اعلان کرده بودند. در مابین سنوات ۱۱۹۴-۱۱۱۸ دولت سلطانی سلجوقی عراق بجای امپراتوری سلجوقی بوجود آمد و قسمتی از آذربایجان هم در داخل مرزهای آن قرار گرفت. عراق، ایران، آذربایجان جنوبی، قسمت‌هایی از جنوب قفقاز در محدوده این دولت بود. نام دولت ائلدنیز آذربایجان از نام بوجود آورنده آن، یعنی شمس الدین ائلدنیز، گرفته شده است. او در کودکی بصورت برده به فروش رفت، سرنوشت غریب و شگفت‌انگیزش، او را به کاخ سلجوقیان رساند و بخاطر داشتن عقل و درایت کافی در اداره امور، مورد توجه سلطان تغرل دوم قرار گرفت و همچنین علاقه امیر تیتو را به خود جلب کرد. او بعنوان اتابک برای ارسلان پسر تغرل تعیین گردید و با مرگ سلطان تغرل دوم، او با زن بیوه وی «مؤمنه خاتون» ازدواج کرد و در سال ۱۱۳۶ بعنوان حاکم اران تعیین گردیده و به بردع فرستاده شد و بدین ترتیب اساس دولت ائلدنیزها گذاشته شد.

شمس الدین ائلدنیز یک رهبر بزرگ آینده‌نگر و باهوش در اداره دولت بود. او با انتخاب عنوان «اتابک باعظمت» و با قیومیت و سرپرستی ارسلان شاه، برای قدرتمندتر کردن حاکمیت دولت ارسلان کوشید و بدین صورت در داخل شیوه حکومتی سلطانی، رسم اتابکی را بعنوان سیستم اداری جدید جا انداخت و شروع به قدرتمندتر کردن آن کرد. او در مدت اندکی حکومت آذربایجان را به دست گرفت و نخجوان پایتخت اولیه آن گردید. وی از نفوذ خود در دربار سلجوقی به خوبی استفاده کرده و علاوه بر اران، قسمت‌های جنوبی آذربایجان و سلطان‌نشین سلجوقی عراق را نیز تحت حاکمیت دولت ائلدنیز درآورد و دولت شیروانشاهان نیز مجبور به اطاعت از او گشت و در فواصل زمانی اندک بارها به آذربایجان هجوم برده و قدرت خود را به رخ کشیده و به آنها درس عبرت داد.

در اواخر حکومت شمس الدین ائلدنیز، حدود دولت وی از دربند تا خلیج بصره، از دروازه‌های تفلیس تا به مکران، اران، شیروان، جبل، عراق، همدان، گیلان، مازندران، اصفهان و ری می‌رسید.

شمس الدین ائلدنیز بر آذربایجان، اران، شیروان، قَبَله، همدان، گیلان، مازندران و ری حاکمیت خود را تثبیت کرده و دولت اتابکان موصل، کرمان و فارس و نیز شیروان و خوزستان (از حوزه خلافت و حکمرانان ارزنة - روم و مراغه) را تابع خود نموده بود.

در زمان محمدجهان پهلوان (۱۱۸۶-۱۱۷۵) پسر شمس الدین، این دولت باز هم قدرتمندتر گردید. او زمانی که به حاکمیت رسید به خاطر تهدید طغرل سلجوقی، مجبور گشت تا پایتخت خود را از نخجوان به همدان انتقال دهد. جهان پهلوان در سال ۱۱۷۵ تبریز را از دست «آغ سونقوریان» گرفته و در داخل قلمرو ائلدنیزبان کرد. او اداره آذربایجان را به دست برادرش قیزیل ارسلان سپرد و پسرش را به عنوان اتابک تعیین نمود و قیزیل ارسلان در تبریز و جهان پهلوان در پایتختش همدان اقامت گزیدند.

قیزیل ارسلان در سال‌های (۱۱۹۱-۱۱۸۶) بعد از درگذشت برادرش محمدجهان پهلوان، مدت طولانی برای تصاحب تخت و تاج مبارزه کرد. در سال ۱۱۹۰ وی توانست سلطان طغرل سوم و پسرش ملک را که بر ضد او قیام کرده بودند، به اسیری بگیرد و با رضایت خلیفه عباسی، الناصر، خود را سلطان اعلام نمود و از این پس اتابکان آذربایجان برای خود عنوان سلطانی را برگزیدند. مدت زمان زیادی نگذشت که قیزیل ارسلان دوباره توانست دولت شیروانشاهان، حاکمان ری، فارس و خوزستان و سلطانی اصفهان را تابع دولت خود گرداند و بدین وسیله شرایط مناسب را برای آبادانی کشور بوجود آورد.

بعد از بدست آوردن سلطانی عراق، قیزیل ارسلان در سال ۱۱۹۱ به قتل رسید و پس از وی حکومت میان پسرش ابوبکر که نسبت به ترکان می‌برد و نام مادرش قطب خاتون بود و پسر دیگرش قوتلوق اینانج که مادرش اینانج خاتون نام داشت و نیز امیر امیران تقسیم گردید. آذربایجان و اران را ابوبکر تصاحب کرده و قوتلوق اینانج و امیر امیران همدان و ولایات همسایه آنرا به چنگ آوردند.

نتیجه درگیری میان برادران بر سر تصاحب تاج و تخت، به پیروزی ابوبکر انجامید. در نهایت، در اثر هجوم‌های اقوام خارجی (خوارزمشاهیان، گرجیان و سایرین)، زمینه سقوط دولت او فراهم گردید. بعد از

مرگ ابوبکر در سال ۱۲۱۰، در دوره حکومت برادر وی اوزبک (۱۲۲۵-۱۲۱۰)، بر سرعت سقوط دولت اتابکان افزوده گشت.

هنگامی که در سال ۱۱۲۵، قوای جلال الدین خوارزمشاه در حال جنگ و گریز با اردوی چنگیزخان، رو به غرب آورده بودند، دولت اتابکان نیز به پایان راه خود رسیده بود.

در زمان اتابکان شهرهایی چون: گنجه، تبریز، نخجوان، مراغه، اردبیل، دربند، باکو، شماخی و بیلقان در آذربایجان بعنوان مراکز تجاری و صنعتی مشهوری مطرح بودند. در آن زمان، تعداد نفوس شهرهای گنجه و تبریز به ۱۰۰ هزار نفر بالغ می‌شد و جمعیت شهر نخجوان به ۸۰ الی ۱۰۰ هزار نفر می‌رسید.

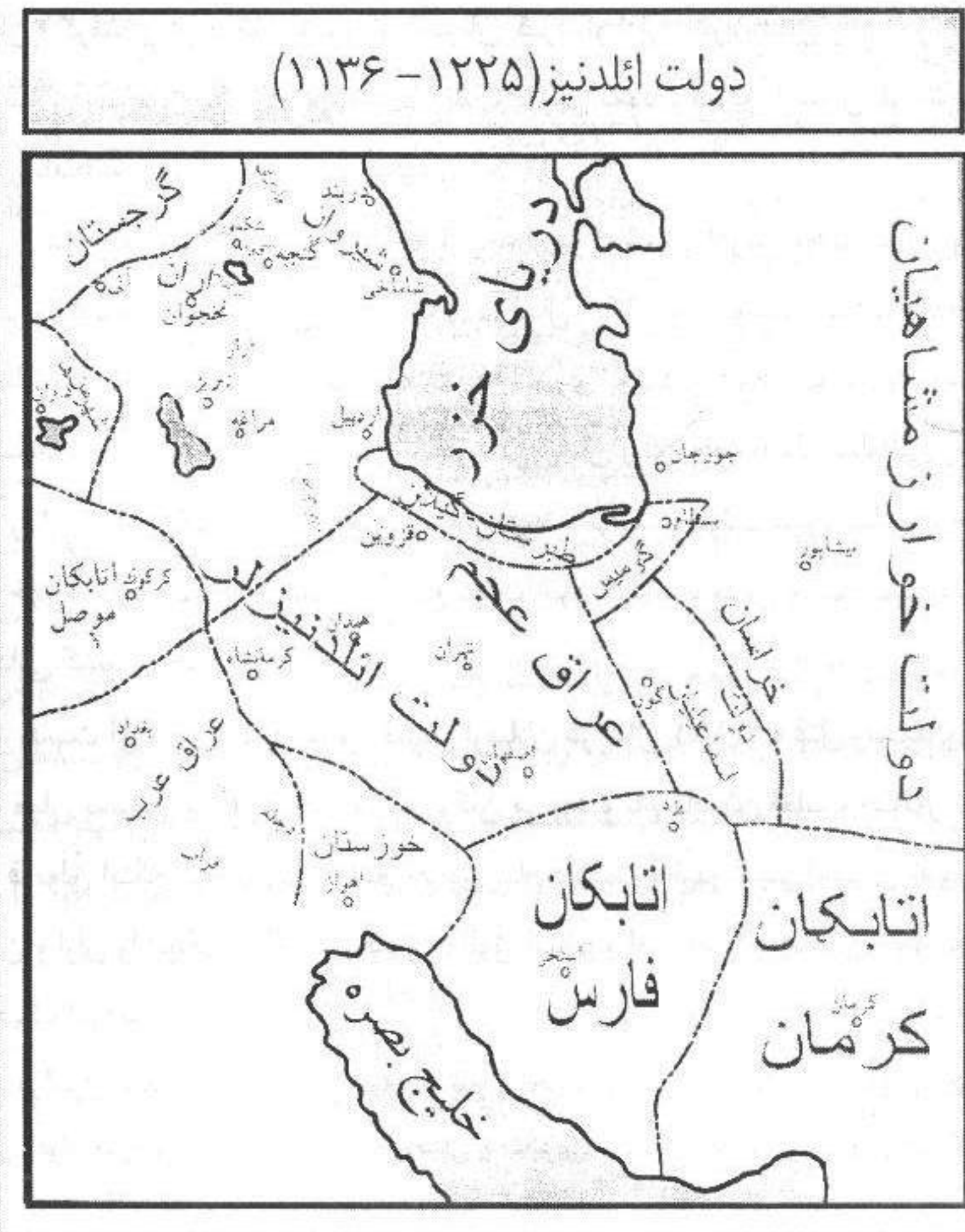
پایتخت اتابکان آذربایجان در دوره‌های مختلف شهرهای گنجه و نخجوان بود.

زمان دولت ائلدنیز، دوره شکوفایی آذربایجان بود، در آن دوره شهرها آبادتر گردید، تجارت، صنعت، دامداری و کشاورزی در حد بالایی پیشرفت کرده و توسعه یافته بود و مردم به رفاه خوبی رسیده بودند. در دوره ائلدنیز و زمان دولت شیروانشاهان بر ترقی مملکت افزوده گشت و به واسطه وجود دولت واحد، حدود سرزمین‌های آذربایجان به صورت ابدی شکل گرفته و مرزهای وطن مشخص گردید. ارتباط نزدیک و مستحکم با آسیای میانه و کشورهای مشرق زمین، بر توسعه و رشد تمدن در آذربایجان تأثیر مثبت خود را بخشید. یکپارچگی اراضی سرزمین آذربایجان بعد از ایجاد دولت واحد در اینجا سبب گردید تا ترکی آذربایجانی بعنوان یگانه زبان مشترک الفت بین مردم، شکوفاتر شود. دین اسلام یک روحیه مسامحه‌کاری بین مردم ایجاد نموده بود و به همین واسطه خلق‌های آذربایجان با یکدیگر جوشیده و الفت پیدا کرده بودند و به پرچمداری ترکی آذربایجانی، حس، درک و وجود وطن واحد در قلوب نسل‌ها محبت خود را جای داد و در افکار و شعور آنان حک شد.

آذربایجان

(در سده‌های ۱۴-۱۳)

چنگیزخان در سال ۱۲۹۶ در خاور دور، برخی از طوایف مغول و ترک را متحد ساخته و در قاراقوروم مرکزی، دولت خود را به وجود آورد. اردوهای مغول در زمان اندکی چین و آسیای میانه را اشغال کردند و دولت خوارزمشاهی نیز بدست مغول‌ها سقوط کرد. اینان در زمستان سال ۱۲۲۰ اردبیل را به تصرف خود درآوردند و سپس در سال (۱۲۲۱) شهرهای سراب، خوی، سلماس و نخجوان را با خاک یکسان کردند. اهالی تبریز و گنجه در مقابل مغول‌ها سخت ایستادند و در نهایت مجبور به دادن باج به مغول‌ها شدند. مغول‌ها در سال ۱۲۲۲ در ماورای دربند با روس‌ها و بعضی از طوایف ترک جنگیده و عقب نشستند.



گرجیان در فورال سال ۱۲۲۲ بلیقان را تصرف کردند. ترکان قباچاق در سال ۱۲۲۳ از شمال به آذربایجان یورش آوردند.

جلال الدین خوارزمشاه، در سال ۱۲۲۵ در حالی که چنگیزخان او را تعقیب می کرد، به آذربایجان هجوم آورد و قسمت اعظم آذربایجان را به تصرف خود درآورد. اتابکان آذربایجان (ائلدنیزها) به خاطر ضربه این اشغال سقوط کرد.

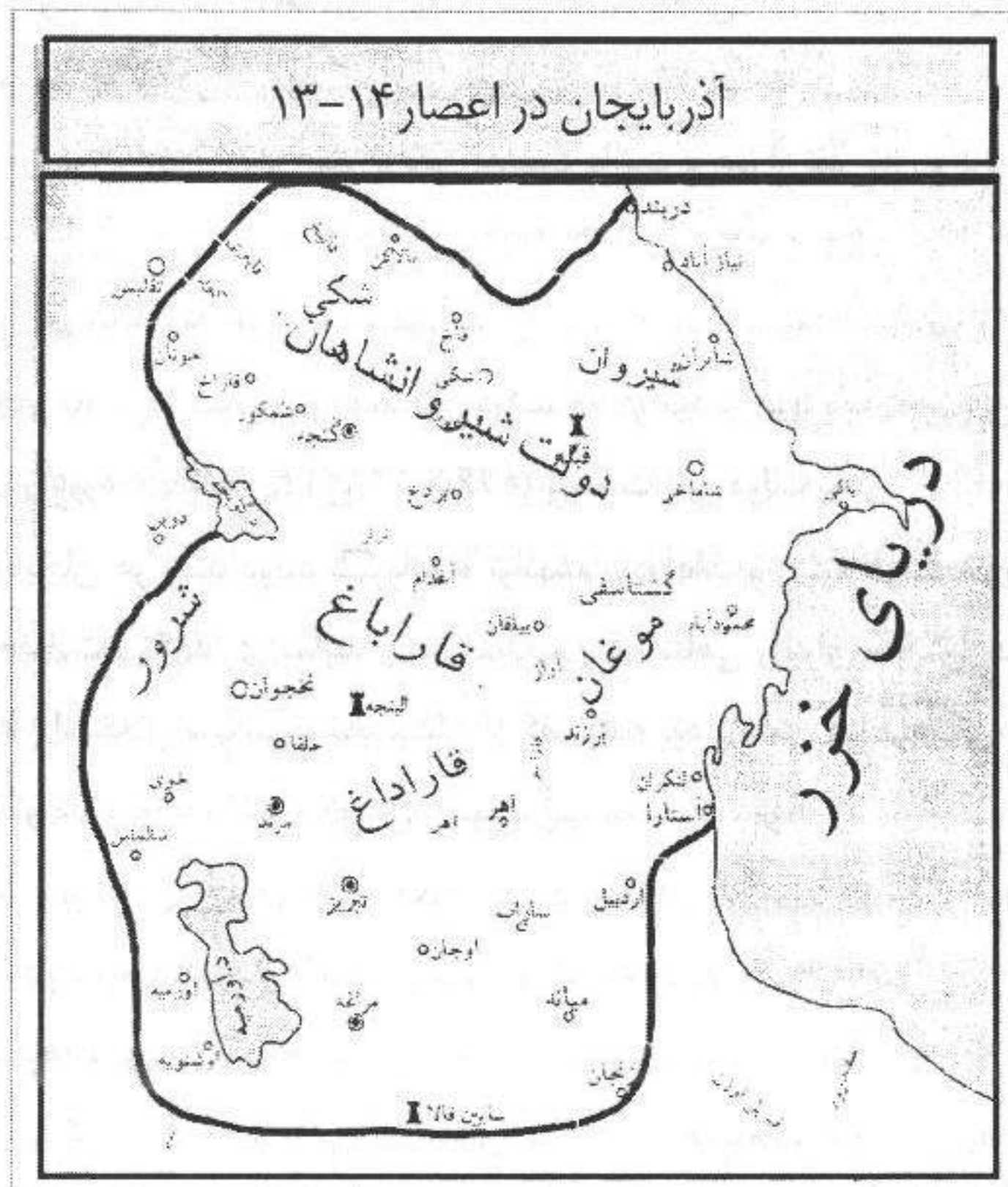
حاکمیت جلال الدین خوارزمشاه در آذربایجان ۶ سال به طول انجامید، در این هنگام از مردم، دو یا سه برابر مالیات گرفته می شد. در شهرهای بزرگ کشور عسیان‌هایی بوجود آمد و در نهایت همه آنها با خون و کشتار سرکوب گردید.

جلال الدین خوارزمشاه، وزیرش شرف الملوک را برای اداره آذربایجان تعیین نمود. پایتخت دولت جلال الدین شهر تبریز بود. حکومت شهر بدست شمس الدین تغرا سپرده شد و بخاطر برقراری مالیات غیر قانونی توسط وی، اهالی شهر قیام کردند. جلال الدین از گرجستان به تبریز بازگشته و تغرا را زندانی نموده و پسر برادر تغرا (نظام الدین) به قتل رسید و بعد از گذشت مدتی شمس الدین از زندان آزاد گردید. اهالی تبریز از سیاست‌های جلال الدین راضی نبودند و قیامی برای برپایی مجدد دولت ائلدنیز صورت گرفت و تبریزیان در جنگی خونین، مغلوب گشتند و بعد از طی زمانی اندک، اهالی تبریز مجدداً به رهبری بهاء الدین محمد بن بشیر قیام کردند و دامنه‌ی این حرکات به سراسر آذربایجان گسترش پیدا کرد. در گنجه، اهالی به رهبری بندر صنعتکار قیام کرده و کاخ حاکم و پادگان قشون خوارزم را منهدم کردند. جلال الدین خوارزمشاه آمده و به سختی توانست شورش را سرکوب نماید و از سرکردگان قیام ۳۰ نفر را اعدام کرد و بندر نیز قطعه-قطعه گردید. به هر ترتیب در سراسر آذربایجان قیام آزادیبخش آغاز گشته بود و در چنین اوضاع و احوالی بود که سپاه مغول در سال ۱۲۳۱ ری و همدان را اشغال کرده و مغولان وارد همسایگی آذربایجان شدند.

حمله دوم مغولان به حدود آذربایجان به فرماندهی چورماغون نویان صورت عینی به خود گرفت. وضعیت ویژه داخلی کشور، برای اشغالگران در نبردها سختی‌هایی بوجود می‌آورد. مغولان بخصوص در شهر مراغه با مقاومت جدی روبرو گشتند. مغول‌هایی که از این جا به سوی تبریز

آمده بودند، بعد از مذاکره با بزرگان شهر، بدان جا وارد شدند و بعد از شناسایی صنعتگران شهر، آنها گرد آورده و به سوی قاراقوروم روانه کردند و بعد از تبریز مغولان رو به سوی گنجه نهادند و اهالی گنجه در مقابل مغولان جداً ایستادند و در نهایت در سال ۱۲۳۵ مغولان داخل شهر شدند و اهالی را از دم تیغ گذراندند. در سال ۱۲۳۹ شهر دریند اشغال شد و بدین ترتیب استیلای مغول در آذربایجان گسترش یافت.

در میانه سنوات ۱۲۵۶-۱۲۳۹، در آذربایجان و قفقاز مقدم، امپراطوری بزرگ مغولی تعیین گشته و توسط جانشینان آن اداره می‌شد. آنها در آذربایجان ماندگار گشته و علت عدم بازگشت آنها به سوی مغولستان را در استحکام استقرار آنان را در این اراضی باید جستجو کرد. در شمال آذربایجان دولت شیروانشاهان حاکمیت داشتند و در سال ۱۲۵۸ دولت مغولی هلاکو بوجود آمد.



حکومت سلاله هولاکو

اردوی طلایی دولت مונگه خاقان، برای ضمیمه کردن و توسعه حاکمیت خود در اراضی وسیعتر، برادرش هلاکو خان را (۱۲۵۸-۱۲۵۶) با سپاه بزرگی روانه آسیای مقدم نمود. هلاکو، ایران و آذربایجان را به تصرف خود درآورد و در سال ۱۲۵۸ بغداد را متصرف و با خاک یکسان نمود. دولت عباسی که ۵۰۰ سال حاکمیتش به طول انجامیده بود با نیروی شمشیر به سقوط کشیده شد. آذربایجان از ترکیب سلاله جوجی خارج گشته و تابع هولاکوخان گردید و این امر عامل ایجاد نفاق و دشمنی بین دو سلاله شد. در سال ۱۲۶۰ قشون سلاله جوجی با تصرف شهر شماخی و شروع جنگ‌های تازه، ضربه‌های بزرگی بر آذربایجان وارد می‌آمد. دسترنج مردم به غارت رفته و شهرها و روستاها از بین می‌رفت. علت اساسی جنگ‌هایی که بین دو سلاله پیش می‌آمد، بیشتر به خاطر آن بود که آذربایجان به لحاظ اینکه دروازه آسیای میانه و نزدیک محسوب می‌شد و هم از نظر استراتژیکی اهمیت داشت و هم از نظر مال و ثروت. این منطقه در حال خارج شدن از دست سلاله جوجی بود. بلاها بیشتر به خاطر مال، ثروت و موقعیت جغرافیایی آذربایجان به سرش وارد می‌آمد.

آذربایجان به مرکز سیاسی و اقتصادی دولت هلاکو تبدیل شد و پایتخت آن شهر تبریز بود و این شهر در دوره «آباکاخان» (۱۲۸۲-۱۲۶۵) پایتخت این دولت بود.

در آذربایجان هر چند دولت شیروانشاه توانسته بود آداب و رسوم دولت خویش را به صورت ساده‌ای حفاظت و نگهداری نماید. اینان عنوان و رسم شاهی را برای خویش حفظ کرده بودند اما در عوض استقلال سیاسی و نظامیشان از کف رفته بود. تمامی دولت‌های دیگری که تابع دولت هلاکو شده بودند، آثار حکومتی و دولت آنها محو شده بود.

ضربه و زیان بزرگی که حاکمیت مغول بر آذربایجان وارد ساخت، این بود که فرهنگ و تمدنی که در دوره دولت‌های ائلدنیز و شیروانشاه بوجود آمده بود، از بین رفت و از تعداد نفوس کاسته، شهرها به ویرانه تبدیل شده و مردم در کوه‌ها و بیشه‌زارها به شکل ابتدایی زندگی خویش را می‌گذراندند و نیز به ویران گشتن کتابخانه‌ها، مساجد، کاخ‌ها، پل‌ها، کاروانسراها و...

انجامید. اعلا الدین عطاملک جوینی در کتاب «تاریخ جهانگشای» خود می‌نویسد: «در هر جایی که ۱۰۰ هزار نفر می‌بود دیگر در آنجا ۱۰۰ نفر نمانده بود. آذربایجان که تا قبل از یورش مغول‌ها از جمله‌ی ثروتمندترین کشورهای آسیای میانه و مقدم محسوب می‌گشت، بعد از پایان این هجوم‌ها تمام ثروت خود را از کف بداده بود.»

قازان خان هلاکو (۱۳۰۴-۱۲۹۵) حکمران بزرگ ایلخانان با پذیرش دین اسلام، موجب تحولات بزرگی در مملکت گردید اما این امر نیز مانع سقوط ایلخانان نگشت. در سال ۱۳۳۵ آخرین حکمران ایلخانان مغول، یعنی همزمان با مرگ ابوسعید، سلاله ایلخانی هلاکو هم به قبرستان تاریخ سپرده شد.

به سبب نماندن فردی از سلاله هلاکو، کشور میدان تاخت و تاز امرای چوپانیان گردید. در اواسط قرن ۱۴ بنیان حاکمیت امرای چوپانی بر ظلم و قتل گذاشته شد و سهم بزرگ آن نیز نصیب تبریز گردید. بخصوص در زمان ملک اشرف در تبریز ظلم، بیماری و گرانی حکمفرما گشته بود.

حاکم عراق عرب سلطان اویس جلایر در سال ۱۳۵۸ قدرت را به دست گرفت. وی توانست نخجوان و اران را نیز تحت حاکمیت خود درآورد. اراضی جنوب رود گر در آذربایجان شامل: عراق عرب، عراق عجم، اطراف گوئیچه گوئلو، دریاچه گوئیچه، و آنادولوی شرقی که پایتخت آن تبریز بود، در ترکیب این دولت قرار می‌گرفت. قاراباغ هم قشلاق ایل کوچنده جلایریان بود. موصل و دیار بکر در سال ۱۳۶۴ جزو قلمرو این دولت گردید.

در سال ۱۳۸۵ دولت امیر تیمور در ماوراءالنهر وارد صحنه تاریخ شد. «توختامیش» فرمانده «قیزیل اردو» اسپاه طلایی فکر اشغال آذربایجان را در سر می‌پروراند. او در سال ۱۳۸۵ حمله خود را آغاز کرده و با لشکر ۹۰ هزار نفری خود توانست از دربند تا تبریز، خاک آذربایجان را به اشغال خود درآورد. امیر تیمور در سال ۱۳۸۶ تبریز را متصرف و پسرش میرانشاه را حکمران آذربایجان تعیین کرد و به همراه قیزیل اردو در سال ۱۳۹۵ م. از طریق دربند به سمرقند بازگشت و به سفر هندوستان رفت. در اواخر سده ۱۴ میلادی تمام سرزمین آذربایجان بدست تیموریان افتاد.

در سال ۱۴۰۵ با مرگ امیر تیمور، وضعیت سیاسی آذربایجان تغییر یافت. دولت شیروانشاهان به رهبری اولو ابراهیم [ابراهیم برتر] (۱۴۱۷-۱۳۸۲) محدوده‌ای از باکو تا شکی و از دربند تا رود کور را تحت حاکمیت خود درآورد. در این زمان به شکل ساده‌ای منطقه قاراباغ و تالش به خاطر اینکه کوهستانی بود، از دایره قدرت آنها تا حدودی خارج بود و در نهایت شیروانشاهان بعد از گذشت مدتی، قاراباغ را به دست آوردند.

دولت قاراقویونلوها

طوایف ترکی که با اسامی آغ‌قویونلو و قاراقویونلو در صحنه تاریخ ظاهر شدند، در عصر ۱۴ در آنادولوی شرقی به شکل کؤچری زندگی می‌کردند. اینان در سده ۱۳ به همراه سپاه مغول از آسیای میانه به آذربایجان آمده بودند و از نسل اوغوزان بودند. آنها بخاطر اینکه در پرچم‌هایشان از شکل قوچ‌های سفید و سیاه استفاده می‌کردند این نام را برای خود برگزیدند. در میان قاراقویونلوها تیره‌های باهارلی، ساعاتلی / سادلو / ساکاتلو از موقعیت ممتازی برخوردار بودند. اسلاف قارا یوسف پدر میرزا جهان شاه به عنوان چهل و یکمین نواده به دنیزخان که پسر خاقان اوغوز بود، می‌رسید. اینان بعد از قرون هفتم به قاراقویونلوها مشهور گشتند. در میان طوایف قاراقویونلوها، دهارلو، قارابانلو، آلپ آووت، ساعات (سادلو، ساکاتلو) اسامی ساح ساعات چوخورو (چوکه‌پی) (که در ولایت ایق‌دیر ترکیه وجود دارد از نام این طایفه ساعاتلی / ساکاتلی گرفته شده است)، آیینلو، حاجیلو، آغاچری، دوگر و بایراملو وجود دارند و مناطق سکناي آنها گوچه، ماکو، گنجه باسار، مناطق شاهسون‌های ساوه، خوی و مراغه است.

سرکرده قاراقویونلوها بایرام خوجا از امیران سلطان اویس بود و بنای این خاندان را او گذاشته بود. تا آن ازمه، طوایف قاراقویونلو و آغ‌قویونلو در آنادولو، آذربایجان و عراق بصورت کؤچری زندگی می‌کردند. قارا محمد پسر بایرام خوجا با پایتختی شهر وان حکومت قاراقویونلو را بوجود آورد. در سال ۱۳۸۷ در یورش تیمور به ارزوم، به استقبال وی شتافت و عقب‌نشینی کرد. در سال ۱۳۸۸ تبریز را از دست جلایریان خارج ساخت و بدین ترتیب برای تصاحب تبریز جنگ‌هایی آغاز گشت و پسر او قارا یوسف (۱۴۲۰-۱۳۹۸) از بزرگترین حکمرانان قاراقویونلو در

سال ۱۳۹۰ تبریز را متصرف شد، در نهایت با نزدیک شدن قشون تیمور، او به طرف آنادولو عقب نشست. در بهار سال ۱۴۰۸ بین تیموریان بر سر تبریز و آذربایجان جنگ تعیین کننده‌ای صورت گرفت. در این جنگ قارا یوسف، میرانشاه را مغلوب کرد و او را تا همدان تاراند. میرانشاه که مورد نفرت مردم بود، کشته شد و بر حاکمیت تیموریان در آذربایجان، نقطه پایان گذاشته شد و بدین ترتیب قارا یوسف، یگانه حاکم آذربایجان گردید و سایر ولایت را به وسیله پسرانش اداره نمود. پایتخت قاراقویونلوها شهر تبریز بود. این دولت در آذربایجان از سال ۱۴۱۰ تا سال ۱۴۶۸ دوام یافت. به غیر از مناطق شمال رود کور که در دست شیروانشاهان بود، قاراقویونلوها تمام آذربایجان را تحت حاکمیت خود داشتند.

آغ‌قویونلوها

آغ‌قویونلوها نیز از نسل اوغوزخان بودند. نیای این طایفه به «بایاندرخان» می‌رسد. آغ‌قویونلو در قدیم و اواسط دوره‌های میانه نقش تاریخی خود را ایفا کرده و به نام‌های قون = خون = قویون معروف بوده و از طوایف ترک محسوب می‌شوند و اینان نام قدیمی خود را حفظ کرده و با همین نام نیز در مناطق آذربایجان و آنادولو سکنی گزیده بودند. ابوبکر تهرانی در کتاب دیار بکریه خود می‌نویسد: «آغ‌قویونلو نام طایفه‌ای از نسل خان بایندر است و نام پنجاه و دومین نیای بایندرخان به اوغوزخان می‌رسد. نیای بیستم او به نام سونقوربیگ، معاصر حضرت محمد [ص] بود. اینان از محال قبیچاق ترکستان به اران آمده‌اند و در اطراف دریاچه گوچه ساکن شده‌اند.»

فضل اله بن روزبهان مورخ قرن ۱۵ می‌نویسد: بایندرخان خود را از نسل اعقاب پسران و نوه‌های اوغوز می‌دانست.

اسامی طوایف ترک بوجود آورنده‌گان دولت آغ‌قویونلوها عبارتند از: بیات، امیرلو، چاکرلو، دوهارلو، اینانلو، ساعاتلی (ساکاتلی)، آغاچری، قارامانلو، دوگر، بیگدلی، چینی، قاجار، آلپاوت، باهارلو، اوزر، بیچ، پیرنک، تابانلو، احمدلو، چادوندور، دودورقا، قارخین، افشار، موصولو، خوجا حاجیلو، حمزه حاجیلو.

آغ‌قویونلوها در ولایت دیاربکر، حاکمیت خود را مستقر کرده و در آنجا زندگی می‌کردند و مؤسس این سلسله «تور علی بیگ» بود. بعد از وی نیز پسرش فخرالدین قوتلو، بخاطر شکست قبلی طایفه دوهارلو از امپراطور روم، به امپراتور حمله برده و وی را مغلوب ساخته و دختر امپراتور، دئسپینان را اسیر کرده و انتقام دوهارلو را گرفت.

نهایتاً سلسله قارقویونلو و آغ‌قویونلوها بدون در نظر گرفتن ترک بودن خود، به یکدیگر به دیده یافی می‌نگریستند و در میان‌شان جنگ‌های خونین روی می‌داد. ابن بطوطه از سیاحان مشهور که قبل از فروپاشی دولت ایلخان ۱۳۳۴-۱۳۳۲ به آناتولی آمده بود می‌نویسد: «ارزروم و حوالی آن بخاطر جنگ‌های مکرر دو طایفه ترک به خرابه مبدل گشته است.»

بعد از سقوط ایلخانیان، قارقویونلوها، به جلاپریان - که حاکمیت خود را در عراق مستقر کرده بودند، - پیوسته و بر ضد رقیب خود آغ‌قویونلوها - که با «نبی سوتای» متحد شده بود، - مبارزه خود را ادامه دادند. در حوادث تاریخی با مقاومت بی‌نظیری منافع خود را دنبال نموده و به نوبت دولت‌های بزرگی بوجود آوردند.

بعد از تور علی، بیگ‌های آغ‌قویونلوها توانستند با قدرت طوایف کوچری ترک، از خراسان تا رود فرات و از کوه‌های قفقاز تا کناره‌های دریای عمان در یک محدوده وسیعی امپراطوری‌های خود را به وجود آوردند.

مهمترین عصر شکوفایی دولت آغ‌قویونلوها دوره حکومت «اوزون حسن» می‌باشد. او بعد از جلوس در تخت، به گرجستان و به بیگلربیگی «دولقادیرلی» هجوم برد. او دختر ترابزون، امپراطور روم را به زنی گرفت و پشتیبان قوی‌ای برای خود انتخاب نمود.

سلطان محمد فاتح حکمران عثمانی، حکومت بیگی پسران «جاندار» را در مناطق «سینوب» و «کاستامون» لغو نمود و به سوی امپراطوری ترابزون روم حمله برد و در سال ۱۴۶۱ این امپراطوری را محو کرد. اوزون حسن خواست علیه سلطان محمد فاتح اقدام نماید و حتی مادرش سارا خاتون را به عنوان سفیر پیش وی فرستاد ولی موفق نشد.

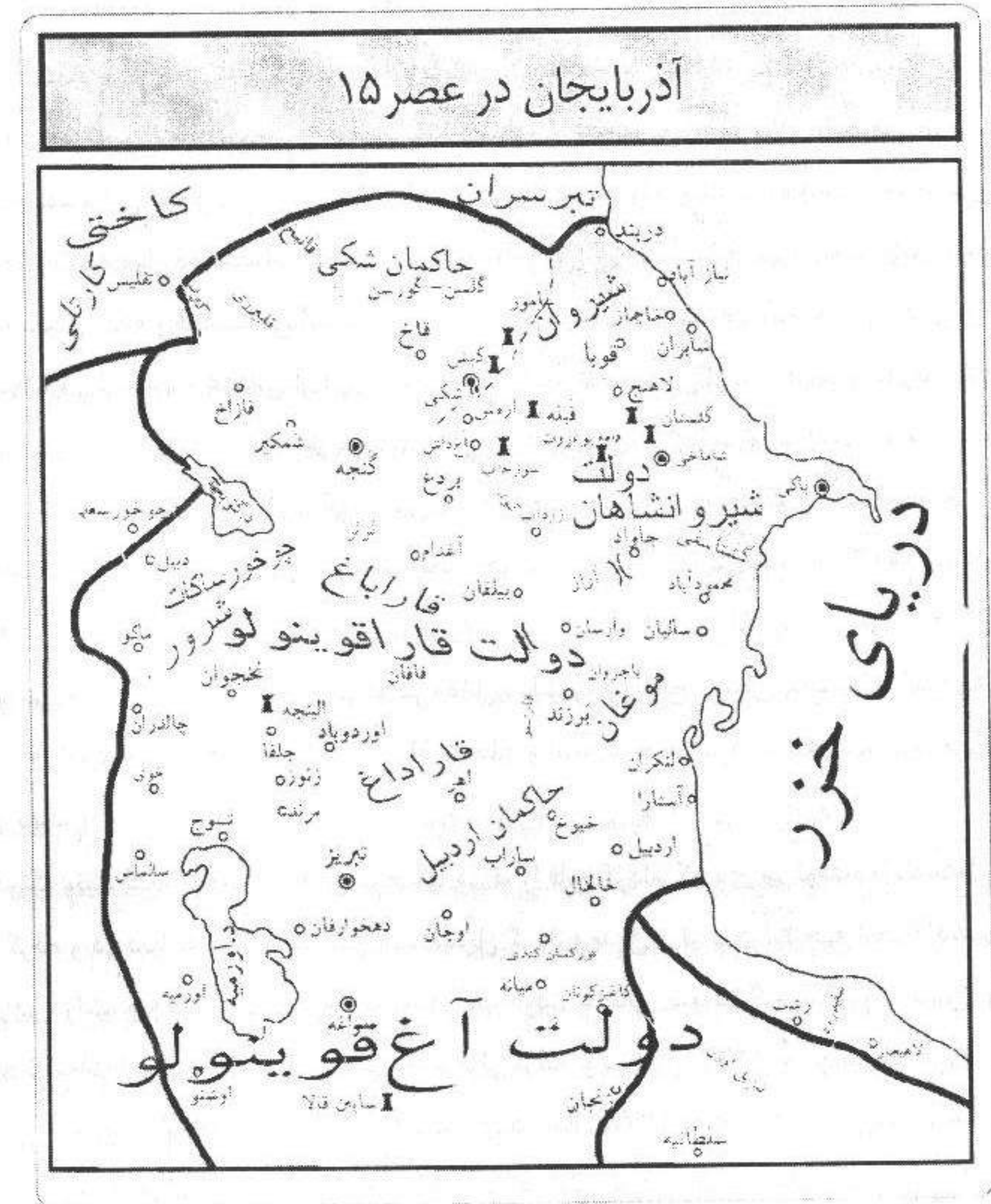
دولت ونیز و سایر دول اروپایی از ترس عثمانی‌ها به لرزه درآمدند و راه چاره‌ای می‌جستند تا که راه عثمانی‌ها را سد نمایند برای اینکه خودشان توان ایستادگی در مقابل عثمانی‌ها را

نداشتند، اوزون حسن بهترین فرصت و گزینه برای آنها بود. کشورهای اروپای جنوبی وارد جنگ شدید نظامی و رقابت تجاری با امپراطوری عثمانی شدند. در قلب و مخیله اوزون حسن نیز از بین بردن دولت عثمانی و تصرف سرزمین‌های این دولت و به عنوان قدرتمندترین امپراطوری زمین قلمداد شدن، می‌گذشت. چون که وی توانسته بود از سال ۱۴۶۰ موفقیت‌هایی با غلبه بر نیروهای قارقویونلوها و تیموریان کسب کند و دولت آغ‌قویونلو را به یک امپراطوری مبدل ساخته بود و این عوامل در اوزون حسن، حس غرور و منیت را تقویت کرده بود و همچنین در سال‌های اولیه مبارزه با عثمانی شکست خورده بود و این امر او را بسیار می‌آزرد و برای گرفتن انتقام دنبال بهانه و فرصت می‌گشت. اروپائیان و در رأس آنها دولت ونیز که مرکز دینی اروپا محسوب می‌شد، علیه عثمانی از هزاران وسیله و ترفند استفاده می‌کرد با تهییج و تحریک اوزون حسن علیه محمد فاتح با یک تیر دو نشان را می‌زد: اولاً بین دو دولت ترک خصومت و دشمنی بوجود می‌آمد که در نتیجه آن یکی از بین خواهد رفت و نیز از قدرت دیگری کاسته خواهد شد، همچنین در بین برادران دشمنی و نفاق ایجاد خواهد شد. دولت ونیز در سال ۱۲۶۳ با تبریز قرارداد بست.

اوزون حسن قدرت آن را نداشت که در مقابل دولت روم و فاتح ترابزان بایستد او ابتدا بساط دولت قارقویونلو را برچید. عراق، تمامی آذربایجان و ایران را فتح کرده و به سوی گرجستان روی نهاد.

دولت ونیز، لئخ، مجار، پادشاهی سیجیلیا و... او را قانع کردند که وی می‌تواند دولت عثمانی را لغو کرده و در دنیا به یک حاکم قدرتمند تبدیل گردد و بدین ترتیب در نتیجه ایجاد دشمنی بین دو دولت، هم قدرت دولت آغ‌قویونلوها و هم دولت عثمانی ضعیف گردید. اوزون حسن تحت تأثیر تبلیغات اروپائیان و خواسته قلبی خود قرار گرفته و در سال ۱۴۷۳ به دولت عثمانی حمله کرد و در جنگ «اوتلوق بئل» مغلوب گشت. وی در سال ۱۴۷۸ از دنیا رفت و در تبریز مدفون گردید و بعد از مرگ وی مدت چندانی نگذشت که دولت ترک آغ‌قویونلوها در سال ۱۴۹۰ کاملاً مغلوب گشته و از صحنه تاریخ سیاسی خارج شد.

دولت صفوی بر گستره جغرافیایی دولت آغ قویونلوها در قرن ۱۶ میلادی شروع به پا گرفتن نمود.



دولت صفویان

نام دولت صفویان از موجد طریقت صفی، یعنی شیخ صفی‌الدین، اخذ شده است. صفی‌الدین در اصل پیرو مذهب سنی بود و در دوره ایلخانیان در اردبیل مرکز طریقت صفوی، نفوذ عظیمی بهم رسانیده بود و توجه سران دولت ایلخانی را به خود جلب نموده بود. پایه‌گذار این طریقت، پدر بزرگ شیخ صفی‌الدین، یعنی پدر اسحاق، فیروزشاه در قرن دهم از «آنادولو» به اردبیل کوچیده بود و به خانواده ترکمن منسوب است. صفی‌الدین در سال ۱۳۳۴ به رحمت ایزدی پیوست و پس از وی پسرش صدرالدین و بعد از او خواجه علی به شیخیت رسید. اینان علاوه بر محل سکنای خود، در عراق، سوریه، آنادولو و سایر مناطق ایران تا بلخ و بخارا مشهور و شناخته شده بودند. زمامدارن عثمانی هر ساله به آنان پول نقره‌ای مسمی به «چیراغ آغجاسی» را به عنوان هدیه می‌فرستادند. تا خواجه علی، اینان پیرو مذهب سنی بودند و بعد از وی پیرو مذهب شیعه شدند و در نزد امیر تیمور به یک نفوذ بزرگی دست یافتند و وی اردبیل و روستاهای اطراف آنرا بعنوان پیشکش به خواجه علی اعطا کرد و اینان در اینجا صاحب یک موقعیت و حقوق مسلم شرعی و غیر قابل انکار بی‌چون و چرا شده بودند. بدین ترتیب، اردبیل از کاخ عثمانی فاصله گرفت و محل امن و پناهگاه کسانی گردید که با عثمانی دشمنی می‌کردند. ترکمن‌هایی که از آنادولو توسط امیر تیمور به اسارت گرفته شده بودند با شفاعت خواجه علی آزاد گشتند و در یکی از محلات اردبیل سکنی گزیدند که به اینان روملو گفته شد. اینان به مبلغین و مریدان طریقت مبدل گشتند و بعدها در اتحادیه قیزیل‌باش قدرت نظامی و سیاسی ممتازی کسب کردند. بواسطه انتقال شیوخیت طریقت از طریق توارث از پدر به پسر، این امر باعث اتحاد سیاسی می‌شد و از زمان شیخ جنید، این طریقت یک ماهیت صرف سیاسی به خود گرفت.

در دوره صفوی کسانی که طبقه حاکم را تشکیل دادند، این طوایف ترک بودند: شاملی، استاجلی، ترکمن، روملو، ذالقدرلی، افشار، قاجار، تکه‌لی، خموسلی و تالاس.

روابط شیخ جنید با عمویش به تیرگی گرائید و وی مریدان خویش را همراه خود برده و در آذربایجان، آران، آنادولی شرقی و سایر نقاط ایران عصیان‌های را براه انداخت. اینان خواستند که در خاک عثمانی، مصر و دولت روم ترابزون، دولتی را بوجود آورند که موفق نشدند ولی شیخ توانست با خواهر «اوزون حسن» ازدواج کند و بدینوسیله موفق شد تا در حدود دولت آغ‌قویونلوها آزادانه تردد نماید. در قرن ۱۵ میلادی شیخ جنید ۱۲۰۰۰ مرید خود را گرد آورده و به شیروان لشکر کشید و قشون شیروانشاهان را مغلوب ساخت و خود نیز در این جنگ کشته شد و بجایش شیخ حیدر نشست. حیدر دختر اوزون حسن را به زنی گرفت و نفوذ زیادی کسب کرد و برای گرفتن انتقام خون پدرش به سوی شیروان لشکر کشید و در جریان جنگ کشته شد و اعضای خانواده‌اش توسط برادر زنش، یعقوب‌خان خلاص شدند و یعقوب‌خان در قلعه «ایسته خار» آنها را محبوس ساخت و با مرگ یعقوب‌خان آنها آزاد گشتند.

علی پسر بزرگ حیدر، از طرف مریدان به عنوان شیخ اعلان گردید. خواجه علی برای برپائی و شکل‌گیری دولت خود تلاش کرد و بخاطر حفظ پسرش از آغ‌قویونلوها، مریدان، شاه اسماعیل ۶ ساله را پنهانی به گیلان بردند و در گیلان ۶ سال بصورت پنهانی نگهداری شد و وقتی به سن ۱۳ سالگی رسید، برای نشستن بر تخت پدر بزرگ خود اوزون حسن، پنهانی از لاهیجان براه افتاد. در اطرافش اویماق و ایلات استاجلو، شاملو، روملو، موصولو، هیندلو، تکه‌لو، بایقوردلو، چاپانلو، قاراداغلو، ذوالقدرلو، وارساق، افشار و قاجار^[۶] جمع شدند و وی توانست آران و قسمتی از شیروان را به حاکمیت خویش درآورد و بسوی آذربایجان روی نهاد و حکمران آغ‌قویونلو در برابر او یاری ایستادگی نیافت و فرار کرد و شاه اسماعیل توانست شهرهای اصفهان، کاشان، یزد، شیراز و قم را تصرف نماید و دولت آغ‌قویونلو نیز به پایان عمر خود رسید.

[۶] - «در تذکره الملوک، تعلیقات مینورسکی، صفحات ۲۵۱-۲۴۹ ایلاتی که به یاری شاه اسماعیل صفوی برخاسته‌اند عبارتند از: استاجلو، شاملو، بیات، تکلو، هرمندل، ذوالقدرلو که ذوالقدر معرب آن است. با مردان بسیار دلیر قاجار قرمنلو، بیورتلو bayburtlu، اسپرهلو spyrhrlu، اوید Oriad، چانوشلو، آسایشلو اوغلو، چشمگزکلو، سیروز، قره‌بجقلو، برچلو، قوین، قرقلو، بزچلو، ماهی فقیهلو، حمزه‌لو، سلقو، محمودلو، قره‌چماقلو، قراقویونلو، کوسه‌بیزلو، ییکلو، اینالو و کوه‌گیلو. از تشکل همین قبایل بود که بعدها «قرلباش» بوجود آمد. نقل از کتاب شاه اسماعیل صفوی، مرشد سرخ کلاهان، پناهی سمنانی، صفحه ۵۹، چاپ پنجم.» مترجم]

در سال ۱۵۰۸ خراسان، خارج آذربایجان، ایران و تمامی سرزمین نزدیک کوه آغری، عراق عرب، تحت سلطه شاهان صفوی درآمد. شاه اسماعیل بعداً توانست به وطن پدر بزرگش دیار بکر و تا سوریه قدم گذاشته و در آنها گشت و گذار نماید. او جهت استیلا بر تمامی حدود دولت آغ‌قویونلوها تلاش خود را تداوم بخشید. در اوایل قرن شانزدهم میلادی تمام ممالک همجوار صفوی‌ها را بعنوان وارث سلسله‌های قراقویونلو و آغ‌قویونلو - که در آذربایجان حکومت می‌کردند - به رسمیت شناختند.

شاه اسماعیل در سال ۱۵۱۰ در نزدیکی مرو، قشون خاقان ازبک شیبانی را مغلوب ساخت و ولایت خراسان را به تصرف خود درآورد. در اواخر سال اول قرن شانزدهم میلادی حدود دولت صفوی از رود آمودریا تا رود فرات گسترش یافته بود و پایتخت آن شهر تبریز بود.

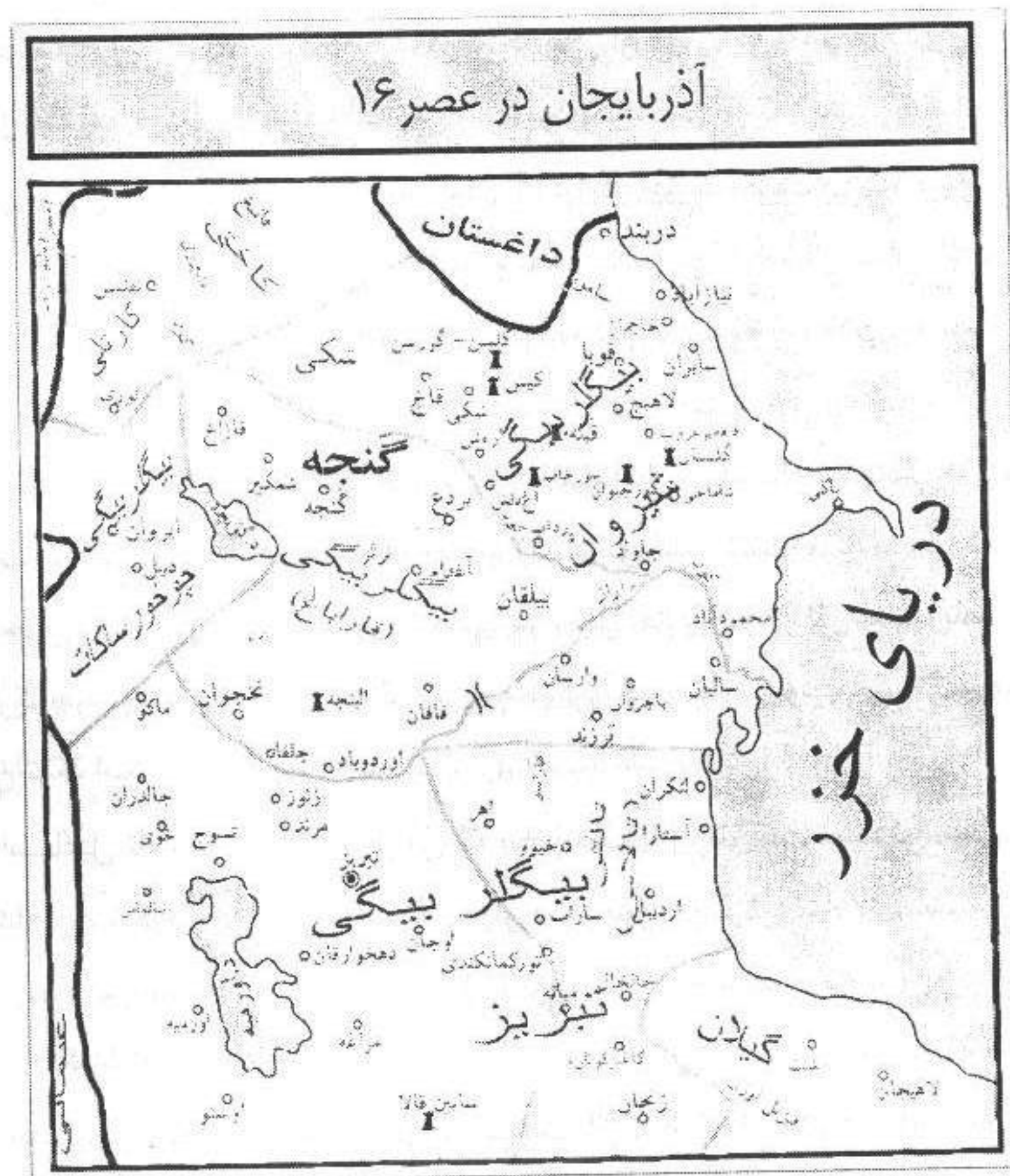
قشون صفوی در تاریخ ۲۳ ماه اگوست سال ۱۵۱۴ در جنگ خونینی که در جنوب غربی ماکو، در دشت چالدران رخ داد مغلوب قشون سلطان سلیم یاوز پادشاه عثمانی گردید و عقب نشست. صفویان در این جنگ ارزینجان، دیار بکر، ماردین و آنادولو و برخی ولایات دیگر را از دست دادند.

بجای اینکه بین دو دولت برادر، اتحاد برقرار باشد و آنان پشتیبان یکدیگر باشند، در یک شرایط ساده حس منیت آنان را مغلوب خود کرد و همین قدم اشتباه‌آمیز سبب شد تا خون هزاران جوان رشید ترک در چالدران مانند آب در زمین جاری شود و این جنگ باعث شد تا یک دولت ترک در سرایشی سقوط قرار گرفته و به دیگری ضربه وارد شود و این امر موجب تأسف در تاریخ ترک است.

شاه اسماعیل تا سال ۱۵۲۴ قبل از آن که به رحمت ایزدی بپیوندد، توانست در شمال، شیروانشاهان و شکی را به تابعیت صفویان درآورد. در دوران پسرش، شاه طهماسب اول (۱۵۷۶-۱۵۲۴)، تمام سرزمین‌های شیروان در داخل و ترکیب این دولت قرار گرفت و به حاکمیت شکی نقطه پایان گذاشته شد.

پادشاه عثمانی سلطان سلیمان قانونی در سنوات ۱۵۳۴، ۱۵۳۵، ۱۵۴۸ و ۱۵۵۴ چهار بار علیه صفوی قشون کشید. در سال ۱۵۵۵ م. شاه طهماسب صفوی در «آموسیه» مقاله صلح را امضاء

کرد. بعد از مرگ شاه طهماسب اول، برای تصاحب تاج و تخت در آذربایجان کشمکش ایجاد شد. مراد سوم سلطان عثمانی از این موقعیت استفاده کرده و در سال ۱۵۷۸ به قفقاز جنوبی داخل گشته و شماخی و دربند را به اشغال خود درآورد. اختلاف بین عثمانی و صفوی که ۱۲ سال به طول انجامید، در سال ۱۵۹۰ با امضای عهدنامه صلح استانبول به پایان رسید. شاه عباس صفوی که به تازگی به قدرت رسیده بود، مجبور شد تا سرزمین‌های جنوب شرقی آذربایجان و نیز تمام حدود غرب آن را به امپراطوری عثمانی واگذار نماید.



در دوره صفوی، آذربایجان به ولایاتی تقسیم شده بود و هر ولایت را بیگی اداره می‌نمود و در دوره عثمانی اداراتی که بدان «پاشا»یی و نیز «سنجاق بیگی» گفته می‌شد، بوجود آمده بود. شاه عباس اول (۱۶۲۹-۱۵۷۸) صفوی که بتازگی به تخت صفویه نشسته بود برای کسب توان جنگ با عثمانی و بدست آوردن مجدد آذربایجان، به اقدامات تازه‌ای دست زد. او تشکیلات و قسمت‌های جدیدی در قشون بوجود آورد و اشتباهات زیادی هم کرد و برای اداره کشور اشخاص فارسی‌زبانی را تعیین نمود. او در سال ۱۵۹۸ پایتخت خود را از قزوین به اصفهان انتقال داد و بدین ترتیب اداره کشور از اصول و آداب ترکان فاصله گرفته و متزلزل گشت.

شاه عباس در سال ۱۶۰۷ میلادی تمام آذربایجان، بیلاقی ایروان و قسمتی از گرجستان را از چنگ دولت عثمانی خارج ساخته و تحت حاکمیت خود درآورد. علی‌رغم اینکه جنگ با عثمانی مدتی متوقف می‌شد با اینحال تا سال ۱۶۳۹ بطول انجامید و در اثر جنگ‌های سنگین، قشون عثمانی شکست خورد. در اثر جنگ‌های که بین دو دولت و امپراطوری ترک صورت می‌گرفت، مراکز تجاری آذربایجان شامل شهرهای: شماخی، تبریز، نخجوان، اردوباد و جلفا زیان‌های سنگینی را متحمل گردید.

در دوره شاه عباس اول، اداره سرزمین و ولایت نظم و نظام جدیدی بخود دید و حدود «بیگلربیگی»ها مشخص شد. بیگلربیگی‌های آذربایجان در این دوره عبارت بودند از:

- ۱- بیگلربیگی تبریز، تالیس (تالش / تالاش) سواحل جنوب دریای خزر، قاراباغ، خوی، سراب، شماخی، مرند و سرزمین‌های جنوب‌غربی دریاچه اورمیه.
- ۲- چوخورسات (چوخورساکات / چوخورسعد) بیگلربیگی نخجوان، سرزمین‌های ایروان بزرگ که در شمال رود ارس واقع شده، نخجوان، ماکو که در جنوب نخجوان واقع گشته، قسمت‌هایی که در جنوب شرقی آغری واقع شده است.
- ۳- بیگلربیگی قاراباغ، به مرکزیت شهر گنجه، قاراباغ کوهستانی حالیه در «آراز باسار» که در مشرق آن واقع شده، جوانشیر، بیلاق ایروان و قسمتی از گرجستان، در داخل این بیگلربیگی واقع شده بود.

۴- بیگلربیگی شیروان، به مرکزیت شماخی شامل محدوده دولت سابق شیروانشاهان، شکی و ولایت «ارهش» که سرزمین‌های این بیگلربیگی محسوب می‌شد.

اردبیل از طرف صوفیان بعنوان یک شهر مقدس معرفی شده و تابع هیچ بیگلربیگی نگردید، اینجا مستقیماً تابع پایتخت بود. حاکم شهر اردبیل و دیگر ولایات را شاه تعیین می‌کرد. منطقه خلخال نیز در ترکیب بیگلربیگی قرار نگرفته بود و از سوی شاه افرادی تعیین شده و این منطقه را اداره می‌کردند.

در آذربایجان در سنوات ۱۶۱۰-۱۶۰۸ عصیان‌های «جلالی»ها روی داد. این عصیان علاوه بر اینکه بر سیستم سیاسی صوفیان تأثیر گذاشت بلکه تمام حدود شیروان را نیز فراگرفت. (۱۵۱۶-۱۵۱۵) از سال ۱۶۴۰، اگر زمان کمی هم باشد با این حال، دوره توسعه و شکوفایی آذربایجان شروع می‌شود. در قرن هفدهم میلادی و در سال‌های ۸۰-۷۰ اوضاع اقتصادی این سامان جان تازه‌ای بخود گرفت. در اواخر قرن هفدهم قسمت‌هایی از قشون روسیه به حدود سواحل دریای خزر آذربایجان، هجوم خود را آغاز کردند.

دولت صفویه در قرن ۱۷ میلادی از آداب و رسوم ترکان فاصله زیادی گرفت. شاه عباس اول پادشاه ترک، برای اداره کشور به عنصر فارس برتری‌هایی قایل شد و به واسطه اینان، رسوم شاهان قبلی فارس را از نو احیا نمود و نفوذ و قدرت امرای ترکمن را تماماً لغو کرد که متأسفانه این سیاست شاه عباس، ترکان صفوی را بیش از حد به شکل دولت فارس صفویه درآورد و او در این راه مساعی زیادی بخرج داد.

خانات آذربایجان

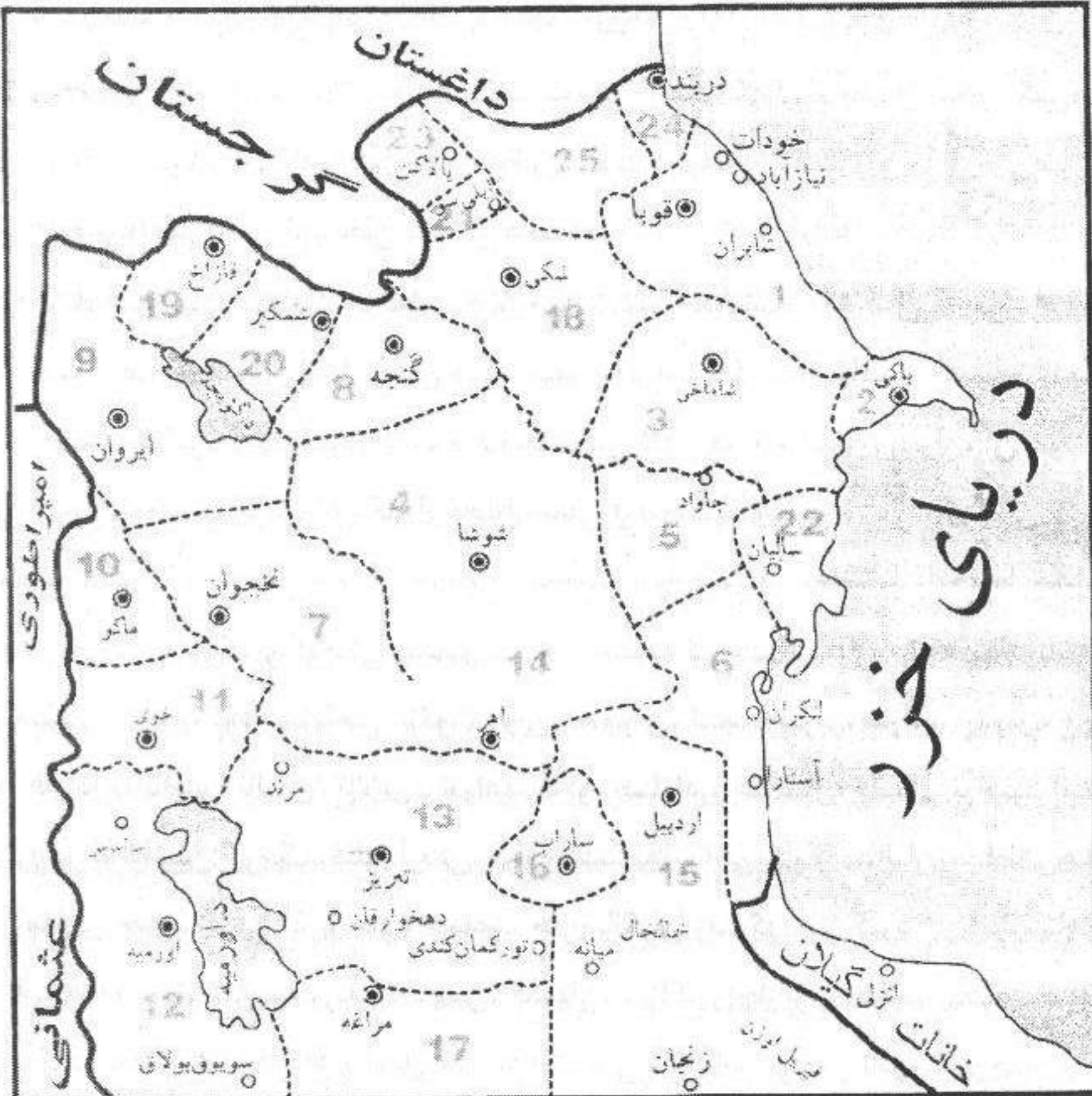
آذربایجان در نیمه نخست قرن ۱۸ میلادی تنها تحت [سلطه] ایران بود. از دوره صفوی‌ها، نادرشاه افشار و دوره قاجار، برای ترکان آذربایجان فلاکت روی نهاده بود و در این دوران ایلات قدرتمند ترک را در اطراف آذربایجان پراکنده ساختند و طبیعی است که قدرت ترکان رو به تضعیف گذاشت. آغا محمدخان نیز در آذربایجان جنوبی و سایر اوطان ترک‌ها، باعث فلاکت گردید و ظلم وی به عرش رسیده بود.

در سال ۱۷۲۳-۱۷۲۶ قوای روس به ولایات ساحلی آذربایجان هجوم برده و بعضی از اراضی را به اشغال خود درآورد. در همین اوضاع و احوال، قشون عثمانی تفلیس، شماخی، گنجه، تبریز و حتی خوی را داخل امپراطوری خود کرد. به رهبری حاجی داوود، نیروهای مخالف ایران در سال ۱۷۲۱ در مرکز بیگلربیگی شیروان، حکومت‌خانی مستقل خود را بوجود آورد. مرکز این خانات شهر شماخی بود. خانی شیروان به کمک دولت عثمانی در مقابل هجوم‌های نادرشاه افشار ایستادگی و مقاومت کرده و بوجود آمده بود. در سال‌های ۱۷۲۵-۱۷۲۴ تمامی گرجستان و



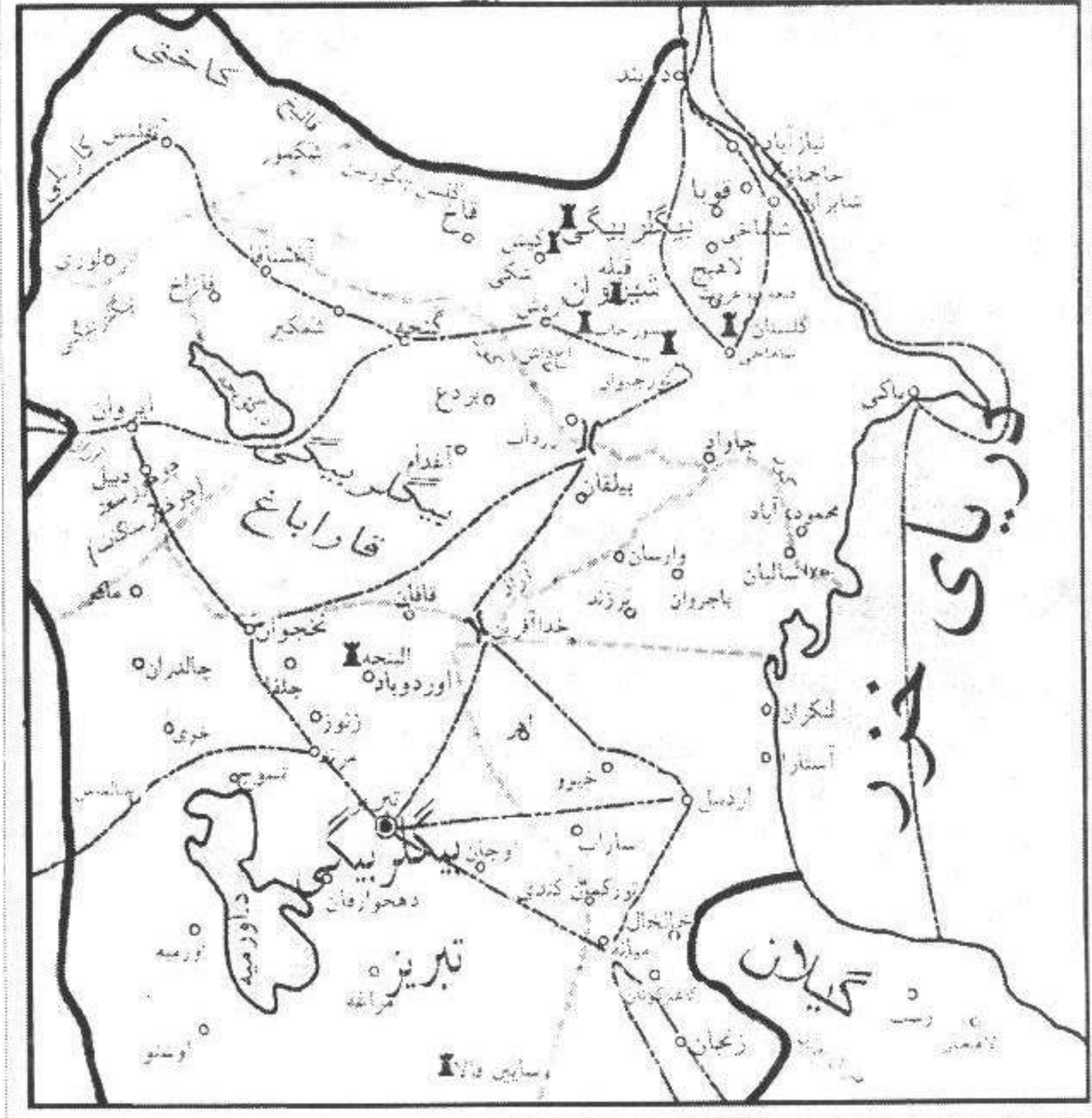
منطقه ایروان و قسمتی از آذربایجان، تحت حاکمیت عثمانی بود. قسمت مرکزی شیروان، با پشتیبانی دولت عثمانی، در دست حاجی داوود بود. جنگ‌های ایران و عثمانی در سال‌های ۱۷۳۰ با شدت شروع شد و به رهبری فرمانده و سردار مشهور ترک، یعنی نادرشاه افشار، به پیروزی قشون ایران انجامید.

خانات آذربایجان در نیمه دوم عصر ۱۸



- | | | |
|------------------|-------------------|------------------------|
| ۱- خانات قوبا | ۱۰- خانات ماکو | ۱۹- سلطانی قازاخ |
| ۲- خانات باکی | ۱۱- خانات خوی | ۲۰- سلطانی شمش‌الدینلی |
| ۳- خانات شاماخی | ۱۲- خانات اورمیه | ۲۱- سلطانی ایلی‌سو |
| ۴- خانات قاراباغ | ۱۳- خانات تبریز | ۲۲- سلطانی سالیان |
| ۵- خانات جاواد | ۱۴- خانات قاراداغ | ۲۳- خانات جار-بالاکن |
| ۶- خانات تالیش | ۱۵- خانات اردبیل | ۲۴- خانات دربند |
| ۷- خانات ناخجوان | ۱۶- خانات ساراب | ۲۵- تبرسران |
| ۸- خانات گنجه | ۱۷- خانات مراغه | |
| ۹- خانات اب‌وان | ۱۸- خانات شکر | |

آذربایجان در عصر ۱۵



ایران و روسیه در تاریخ ۳۱ ماه ژانویه سال ۱۷۳۲ میلادی در شهر رشت پیمان صلح بستند. بر اساس این سازش روسیه تمام سرزمین‌های سواحلی دریای خزر را تا مسیر جریان رود گر به ایران واگذار کرد و از باکو و دربند قوای خود را خارج ساخت. ایران همچنین در فکر این بود که بتواند ترکیه را بکل از منطقه اخراج نماید.

در سال ۱۷۳۶ در قورولتای [اجلاس] مغان، نادر بعنوان شاه ایران اعلام گردید. او همین که بعنوان شاه معرفی شد، اساس اداری ایران دوره صفوی را ملغی کرد. او بجای بیگلریگی‌های شیروان، قاراباغ، آذربایجان جنوبی (تبریز) و جوخورساعات (چوخورساکات) در سرزمین‌هایی از ایروان تا دربند ولایتی بنام آذربایجان تشکیل داد.

بعد از شاه اسماعیل، سلطنت جانشین وی، یعنی پسرش طهماسب ۵۳ سال به طول انجامید. نادرشاه افشار رهبر ترک‌های افشار بجای دولت صفوی، دولت حکومت خاندان افشار را اعلان نمود. دوره نادر خیلی کوتاه بود. نیت و قصد اصلی نادر در جغرافیای ایران، آن بود که مذهبی‌گری را لغو نماید. البته این کار او اوضاع بعضی از محیط‌های آن دوره را دگرگون کرد و نادر به قتل رسید و دیگر قدرت مرکزی در آذربایجان نتوانست انسجام آن را حفظ نماید و آذربایجان به خانات بزرگ و کوچکی تقسیم شد و در نتیجه در حدود سرزمین‌های آذربایجان شامل: شکلی، قاراباغ، قوبا، شاماخی، باکو، ایروان، نخجوان، گنجه، تبریز، سراب، اردبیل، خوی، اورمیه، قاراداغ، تالیس (تالیس / تالاس)، مراغه، ماکو، جاواد و خلخال خاناتی بوجود آمد و همچنین در قوتقاشتن کوچک، قبله، آرهش، قزاق، شمشدیل، ایلی‌سو و سالیان سلطانی‌هایی بوجود آمد. در جنوب شرقی آذربایجان، جماعت جار- بالکان زندگی می‌کرد. در قسمت‌های کوهستانی قاراباغ، ملوک ایسه ورنده، خاچین، گلستان، دیزاک و جارابرت حاکمیت‌های خویش را اعلان کرده بودند. خان قاراباغ پناه‌علی خان از اغتشاشی که مابین وارثان نادرشاه بوجود آمده بود، استفاده کرده و مقری، گونی، پایتو، قارا کلیسا و از پل خداآفرین تا سرزمین اطراف رود کورک را به اشغال خود درآورد.

خانات قبا در آذربایجان شمالی یکی از قدرتمندین آنان بشمار می‌آمد. فتحعلی خان قبابی (۱۷۸۹-۱۷۵۸) توانست سلطانی سالیان، دربند، باکو، جواد و شماخی را به تابعیت خویش

درآورد و بر خانات شکلی مالیات بست و دربند را مرکز خویش قرار داد. در ظاهر بعنوان خان قبا، در دولتی که فتحعلی خان قبابی مستقر کرده بود، او توانست قسمت شمال شرق آذربایجان شمالی را به تسلط خود درآورد.

در اواخر قرن ۱۸ میلادی، در ایران ترکان زرد قاجار به حاکمیت رسیدند. با روی کار آمدن قاجارها با وجود آنکه قدرت و استقلال خانات آذربایجان محدودتر گردید ولی بعضی از آنها بعد از سال ۱۷۹۷ و با مرگ آغا محمدخان قاجار و تا شروع اشغال روس، توانستند استقلال خویش را حفظ نمایند و در نهایت ابتدا شکلی، بعداً خانات قبا تلاش کردند تا تمام سرزمین آذربایجان را تحت حاکمیت خویش درآورند، اگر به دیگر سخن بگوییم: اینان به دلایل داخلی و خارجی به فکر آن نشدند که یک «دولت ترک آذربایجان» بوجود آورند و این فکر به سرمنزل مقصود نرسید.

آذربایجان شمالی تحت اشغال روسیه تزاری

در اوایل قرن ۱۹ میلادی بین خانات، مبارزات «من» و «توئی» جریان داشت. به خاطر این امر در بین ملت ترک یک وحدت سیاسی و قدرت و نیروی واحدی بوجود نمی‌آمد تا در مقابل دشمنان فتنه‌گر، [...] روسیه - که در فکر اشغال آذربایجان بودند - ایستادگی نماید خصوصاً در دوره تزاریسم، روسیه در فکر اشغال و سیطره بر تمام قفقاز جنوبی (ترانس قفقازیا) بود.

دولت عثمانی قدرت سابق خود را از کف داده بود، تنها نیروی مقاوم یعنی قیزیل اردو (ارتش سرخ) از سوی امیر تیمور متلاشی شده بود و مرکزیت جغرافیایی ایران یعنی دولت صفوی نیز از بین رفته بود و در طول قرون متمادی دول اروپائی، خصوصاً آلمان، فرانسه و انگلیس که در نیت اشغال این قسمت بودند و این سرزمین برای آنها جاذبه داشت و روسیه نیز که از آنها فرهنگ و تمدن پیشرفته اروپائی را کسب می‌کرد و قشون خود را با مکانیزم اشغال تجهیز کرده بود، اوضاع و شرایط خود را خوب سنجیده و درمی‌یافت که موقع هجوم به آسیای مرکزی و جنوب فرا رسیده است و باید برای رسیدن به مقصد، برنامه‌های خود را آغاز کرد چرا که دیگر دولت قدرتمندی باقی نمانده بود که در مقابل وی ایستادگی و مقاومت نماید. در مقابل اینان، فقط

دولت عثمانی بود که می‌توانست مانعی ایجاد نماید لکن عثمانی‌ها هم مشغول مقابله با بازی‌های کشورهای اروپائی چون: انگلیس، فرانسه، آلمان، ایتالیا، اتریش و ... - که به سلطه جهانی روی آورده بودند، - بود.

روس‌ها درک کرده بودند که در آسیا و در مقابل اینان دولت قدرتمندی باقی نمانده است تا ایستادگی نماید، بنابراین همچون امپراطوری وحشیان و همانند قشون مغول ویرانگرانه، در نهایت عاقلانه‌تر نسبت به مغول‌ها و به شکل سیستماتیک تمامی قلاع را یکایک به اشغال خود درآورده و به سوی آب‌های گرم در حرکت بوده‌اند.

روس‌ها بنا به وصیت تزار پترکبیر که ملقب به دیوانه بود عمل می‌کردند. این وصیت به عنوان یک سند، به صورت مختصر تقدیم می‌گردد:

۱- ملت روس برای فراگیری شیوه‌های جنگی توسط سربازان، باید دائماً در حال جنگ باشد، در فواصل جنگ‌ها برای تقویت بنیه مالی، می‌توان جنگ را متوقف کرد و در این زمان باید ارتش را سازمان‌دهی کرد.

۲- در زمان جنگ باید دانشمندان و مستشارانی از دول مترقی اروپائی آورده و از آنان استفاده نمود.

۳- روسیه روز به روز باید از شمال به دریای بالتیک و از جنوب تا سواحل دریای سیاه گسترش یابد.

۴- تا حد امکان باید به هندوستان و استانبول نزدیک شد، باید از یاد نبرد که کسی که به استانبول تسلط یابد، حاکم حقیقی جهان خواهد بود و به همین خاطر لازم است تا حملات پی‌در پی علیه دولت عثمانی صورت گیرد و برای تسلط بر بندر بصره (کنگر) باید تلاش نمود تا هرچه زودتر دولت ایران ملغی شود تا حد امکان سعی نمود تا بر اثر فشار، راه تجاری را به سوی دمشق تغییر داد و در نتیجه از تجارت با هندوستان خودداری کرده و از وابستگی مالی حکمران انگلیسی آن خلاص گردید.

۵- پادشاهان اتریش را تشویق نمود تا ترکان را از بالکان اخراج کنند، باید تلاش کرد تا آنان به تصرف استانبول نایل شوند و سپس اروپائیان را علیه اتریش تهییج نمود.

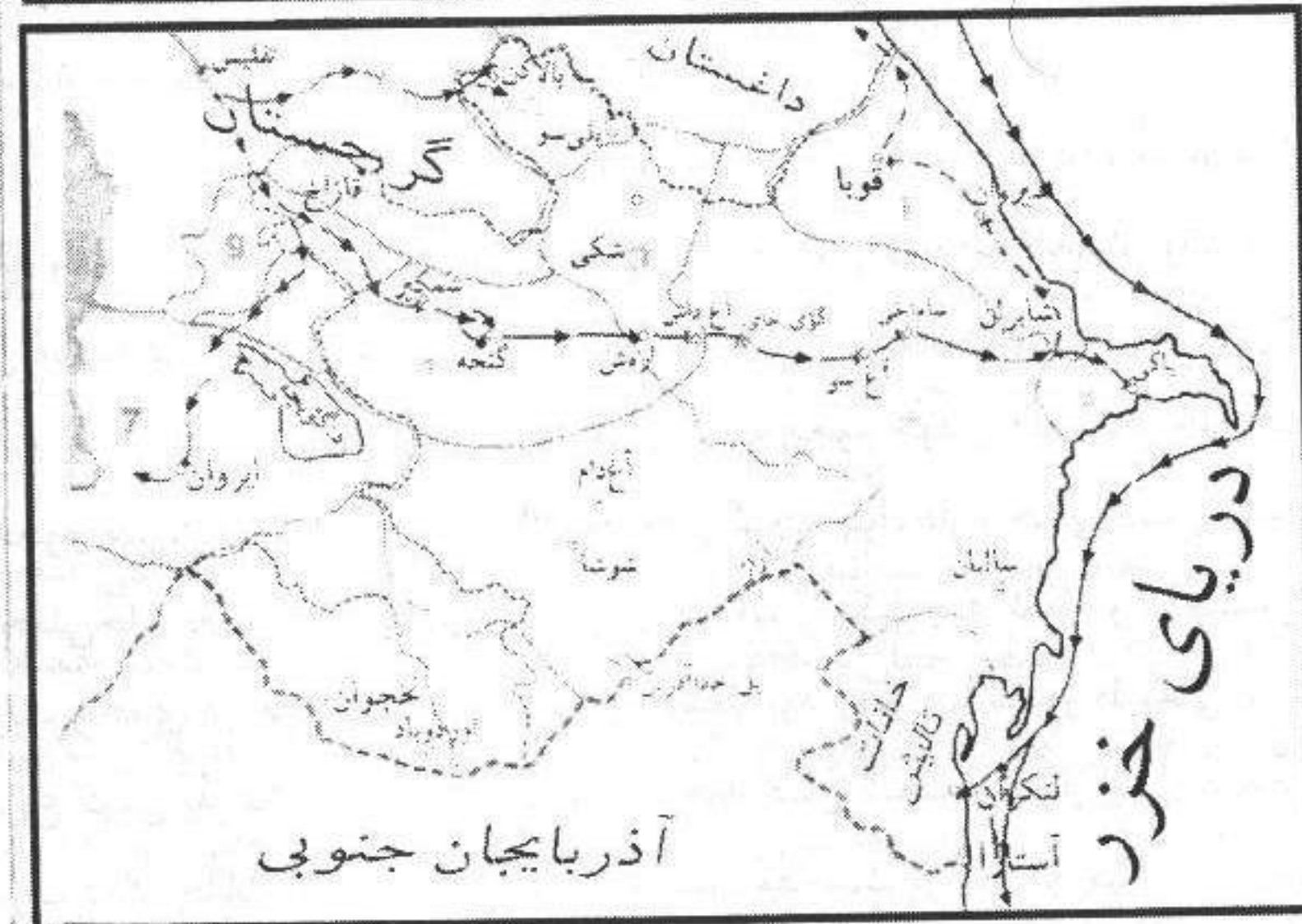
۶- حاکمیت روحانی پاپ را انکار نموده و مسیحیان روم - ارتدوکس مذهب سرزمین مجارستان و عثمانی را که در جنوب لهستان و ایتالیا گسترده شده‌اند، زیر پرچم روسیه گرد آورد.

۷- در نتیجه این اقدامات سوئد پریشان، ایران مغلوب، پولشا محکوم گشته و سرزمین‌های عثمانی اشغال شده، لشکرهای ما در دریای سیاه و دریای بالتیک قدرتمند شده، برای تقسیم دیگر ممالک دنیا و تسلط بر آنها، جداگانه و پنهانی با فرانسه و اتریش پیمان‌های سازش بست. اگر یکی از آنان این تکلیف را قبول نکند، دیگری آن را خواهد پذیرفت، باید آنانی که این امر را می‌پذیرند علیه آنانی که آنرا قبول ندارند تهییج کرده و آنان را از بین برد و بعد از بین بردن آنان، تمامی ممالک شرق آسیا را به اشغال خود درآورده و تابع روسیه نمود. در صورتی هم که هر دو دولت این تکلیف را قبول نکرد، بین این دو دولت ایجاد نفاق و دشمنی کرد تا با هم بستیزند و بعد از تضعیف آنان و یا قانع شدنشان، به آنها حمله کرده و کشورشان را اشغال کرد و بدین ترتیب تمام اروپا را تحت حاکمیت خویش درآورد.

در سال ۱۸۰۱ میلادی گرجستان شرقی به تابعیت روسیه درآورده شد. در همان اثنا سلطان قزاق و سلطان شمس‌الدیل بخاطر تابعیت از گرجستان ناچار به تابعیت روسیه درآمد. رخداد این حادثه در آن زمان خبر از اشغال خاک آذربایجان می‌داد. قوای روس در سال ۱۸۰۳ مقاومت مردم جار- بالکان را درهم شکسته و بسوی گنجه هجوم خود را آغاز کرد. خان گنجه در مقابل «هجوم جنوبی» روس‌ها مانع بزرگی بود. خان گنجه جوادخان، خانی قبا را به عنوان میراث فتحعلی‌خان تحویل گرفته بود پس این دو خانات را یکپارچه کرده و در مسیر بوجنود آوردن دولت واحدی در حرکت بود لکن این راه دشوار بود. روس‌ها بطور طبیعی در درجه نخست شروع کردن به شکستن قدرت‌خانی و نفوذ جوادخان گنجه‌ای، و از این مقصد می‌خواستند قدرت دیگر خانات آذربایجان را محو نمایند. مقاومت فرزند قهرمان آذربایجان، جوادخان نتوانست جلوی هجوم روس‌ها را بگیرد و گنجه در ماه ژانویه یا نوامبر سال ۱۸۰۴ به اشغال درآمد. جوادخان و پسرش حسینقلی برازنده ترکان جنگید و به مرتبه رفیع شهادت رسید. به فرمان سیسیانوف فرمانده گرجی تبار قشون روسیه یک قتل عام و کشتار دهشتناکی بوجنود آمد و شاعر گنجه‌ای حسن، وحشیگری روس‌ها را این گونه منعکس کرده است:

بایراقلاری بوج اوستونده قوردولار
طفیل اوشاقلاری هامی قیردیلار.
او زمان کی، جاوادخانی ووردولار
ساناسان قیریلدی بئلی گنجه نین.
پرچم‌ها را بر سر برج نصب کردند
همه‌ی کودکان طفیل را به قتل رساندند.
زمانی که جوادخان را زدند
مثل آن بود که کمر گنجه شکست.

اشغال آذربایجان اسلامی از طرف دولت تزاری روسیه



- | | |
|------------------|--------------------|
| ۱- خانات قوبا | ۶- خانات ناخجوان |
| ۲- خانات شاماخی | ۷- خانات ایروان |
| ۳- خانات شکی | ۸- خانات باکی |
| ۴- خانات گنجه | ۹- سلطانی قازاخ |
| ۵- خانات قاراباغ | ۱۰- سلطانی ایلی سو |

همین سیسییانوف در جنگ باکو توسط آتش تپانچه ابراهیم بیگ پسرخاله‌ی حسین خان،
خان باکو کشته شد و بدین ترتیب قصاص خون جوادخان گرفته شد.

در همین سال ایران علیه روسیه اعلان جنگ کرد. روس‌ها در زمان اندکی قشون ایران را
مغلوب کرده و قاراباغ، شکی و خانات باکو را به تصرف و تسلط خویش درآوردند. در تاریخ ۱۳
اکتبر سال ۱۸۱۳ روسیه با ایران- که در جنگ شکست خورده بود،- در روستای گلستان قاراباغ،
مقوله تقسیم آذربایجان، وطن ترکان را بستند. براساس این مقوله به شرط بیرون ماندن
ناخجوان، مناطق مسکونی ترکان در شمال رود ارس یعنی گنجه، قاراباغ، نوخا، لنکران، شماخی،
قبا و دربند تحت حاکمیت روس‌ها درآمد. ایران شکست در این جنگ را نپذیرفت و در
سال ۱۸۲۶ میلادی با یک قشون ۶۰هزارنفری وارد آذربایجان شمالی شد و سرزمین‌های خانات
ایرانی را به اشغال خود درآورد و جنگ‌های ایران و روس تازه شروع گشت. فرمانده قشون ایرانی،
شاهزاده عباس میرزا برای بار دوم نیز مغلوب گشت. در تاریخ دهم فوریه ۱۸۲۸ این دو کشور
امپریالیستی در قریه ترکمن چای نزدیکی شهر تبریز، پیمان «ترکمن چای» را امضا کردند و
آذربایجان به عنوان ارثیه پدری بین اینان تقسیم شد. بر اساس این عهدنامه، روسیه
سرزمین‌های آذربایجان را که در شمال رود ارس واقع شده بود، تماماً تحت حاکمیت خویش
درآورد و سرزمین‌های جنوبی ارس نیز تحت حاکمیت ایران باقی ماند.

در حول و حوش پایان جنگ‌های ایران - روس، جنگ‌های عثمانی- روس شروع گردید.
عثمانی مغلوب شد و دولت عثمانی مجبور شد مناطق جنوبی قفقاز (ترانس قفقازیا) را به عنوان
مناطق تحت حاکمیت روسیه قبول نماید.

در مابین سال‌های ۱۸۱۹-۱۸۲۶ در شکی، شماخی، قاراباغ و لنکران سیستم خانات ملفی
گردید. خانات باکو و گنجه در مقابل روسیه مقاومت از خود نشان داده و به دنبال اشغال این
مناطق سیستم خانی در آنها لغو شد و در شمال آذربایجان به مرکزیت شوشه «ایالات مسلمان»
تشکیل گردید. خانات آذربایجان سابق به ایالت‌ها و دوایر تقسیم می‌شدند و در رأس آنها
حاکمانی از سوی روسیه تزاری تعیین می‌شد و این سیستم نام «اداره» به خود گرفته بود.
ایالات به بخش‌هایی که «محال» نامیده می‌شد، تقسیم شده بود. در سال ۱۸۴۰ قوانین مربوط به

سیستم «اداره» لغو گردید و به جایش ادارات تابعه «قضا» بوجود آمد. ترانس قفقازیا به همراه گرجستان - ایمرتی یاسی به مرکزیت تفلیس و کاسپی به مرکزیت شماخی تقسیم گردید. قسمت‌های بزرگی از سرزمین شمالی آذربایجان به ولایت کاسپی - که از طرف روس‌ها به آن «یئلیز اوت پل» می‌گفتند و نیز به قضا‌های گنجه، بالکان، اوردوباد که نخجوان نیز بدان داخل شده بود و به ترکیب قوئرسینا قضا‌های گرجستان - ایمرئتیسا نیز داخل شدند.

خلق‌های خانات تحت اشغال در آذربایجان، برای آزادی خود به مبارزات زیرزمینی روی می‌آوردند. روس‌ها به همراه خود در آذربایجان ظلم و بردگی را آورده بودند و به طور بی‌سابقه‌ای که در تاریخ ترکان نظیر آن دیده نشده، اینان سلطه و آقایی خود را با زور و قدرت بر سرزمین ترکان آذربایجان تحمیل کردند. ترکان به خدمت نظام برده نشدند. در حد امکان در دوایر دولتی به کار گرفته نشدند، از مکتب - مدرسه کنار نگاه داشته شدند و بدین ترتیب زمینه‌ی بوجود آمدن نسلی بی‌خبر از دنیای اطراف خود و عرفان، فراهم گشت. در شکل ساده‌ای حفظ قرآن آزاد شد و این هم نه به خاطر تعمق در علوم اسلامی و یا به جای اینکه امکان فراگیری واقعی دین اسلام را فراهم سازد بلکه به نوعی فراگیری طوطی‌واری و حفظ کردن آن و رواج تعصب خشک و خالی و خرافات دعوت می‌کرد.

روس‌ها در سال ۱۸۴۶ قانون تازه‌ای را وضع کردند که در آن به خان‌ها و بیگ‌ها امتیازات خصوصی را قایل شدند. در سال ۱۸۴۷ طی یک فرمان منتشره از هر ۱۰ خانواده یک پسر و از هر ۱۵ خانواده یک دختر به عنوان مالیات می‌بایست به خان‌ها و بیگ‌ها داده شود و بدین ترتیب در صدد آن بودند که تمدن و فرهنگ و آداب ترکان از بین رود و اینان یک وضعیت اجتماعی و مدنی خاص را جهت نابودی و محدودیت ترکی بوجود آورده بودند.

عضو عالی شورای روسیه، منچنیکوو به همراه کوتاسیوو به قفقاز و آذربایجان فرستاده شده بودند. به آنان سپرده بودند که درباره وضعیت آذربایجان پژوهش و تحقیقی به عمل آورند. اینان در تحقیق به عمل آورده خود می‌گویند:

بر اساس اطلاعاتی که تا به حال کسب کرده‌ایم معلوم می‌گردد، خصوصاً در گرجستان سوء استفاده و عملکرد غیر قانونی تمام آن حدود را فرا گرفته است. اداره سرزمین ترکان بشکل

ظالمانه‌ای صورت می‌گیرد و ظلم و ضایع کردن حقوق انسانی توسط مدیران، انسان را متوحش می‌سازد. در اینان چیز انسانی باقی نمانده است. عدالت و قانون از یادها رفته، قانون در دست اداره کنندگان به صورت وسیله‌ای برای خرد و نابود کردن مردم و کینه‌کشی‌های آنان درآمده است.

در سال ۱۸۶۷ اصلاحات جدیدی به عمل آمد. در باکو و ایروان به جای «قوبئریناسی» «یئلیزاوئت پل قوبئریناسی» تشکیل شد. در ترکیب این قوبئرینا: شوشه، نوخا، یئلیزاوئت پل، (گنجه)، زنگه‌زور و قضا‌های آن جای می‌گرفت. قوبئرینای باکو از قضا‌های: باکو، قوبا، شماخی و لنکران تشکیل می‌شد. در اینجا بعدها قضا‌های: جاواد، گوئی‌چای، یئلیزاوئت پل و همچنین قضا‌های: جبرائیل و جوانشیر آن را تشکیل می‌داد. همچنین سرزمین آذربایجان جنوبی تحت اسارت خاندان ترک قاجار - که افسار دولت ایران را در دست داشتند، - بود.

معماران دوره تجددگرایی آذربایجان

همزمان با روس‌ها که سیاست‌های خود پیش می‌بردند، ترکان آذربایجان نیز جهت حفظ هویت خود، راه‌های تازه‌ای را جسته و پیدا می‌کردند. شخصیت‌هایی چون: میرزا شفیع واضح، قاسم بیگ ذاکر، عباس‌قلی آقا باکیخانلی، اسماعیل بیگ قوتقاشینلی، میرزا فتحعلی آخوندزاده، حسن ملک‌زاده زردابی، سید عظیم شیروانی و نجف‌بیگ وزیرلی در نیمه دوم قرن ۱۹ میلادی حرکات نوگرایی و تجدد را در تمام گستره آذربایجان شمالی آغاز کردند. میرزا شفیع در گنجه براساس اصول نوین آموزشی، مدرسه‌ای را افتتاح کرد. در سال ۱۸۵۳ میرزا فتحعلی آخوندزاده لایحه استفاده از الفبای لاتین را بجای عربی که حاضر کرده بود، به سلطان عثمانی عبدالعزیز تقدیم کرد. حسن ملک‌زاده زردابی در نشریه اکینچی در سال ۱۸۷۸-۱۸۷۷ در جنگ روسیه علیه عثمانی بطور آشکارا به نفع عثمانی تبلیغات کرد. تمامی این حوادث خواسته و مکنون قلبی ترکان آذربایجان بود و از سوی روس‌ها نیز سعی می‌شد تا به نحوی سرچشمه‌های معنوی آن کور گردد. تخم‌های وحدت و یکپارچگی و حس ملیت طلبی جوانه می‌زد. مکاتب و مدارس نوینی توسط سید عظیم شیروانی گشوده شده بود. شاعران نابغه‌ای چون: علی اکبر صابر

شیروانی، افراد ادیبی چون سلطان مجید غنی‌زاده به عرصه رسیده بودند. خصوصاً میرزا علی اکبر صابر در مسیر وحدت ترکان، مبارزه‌ی قدرتمندی را شروع کرده بود.

در یکی از بندهای شعری که در باره جنگی که در طول تاریخ برای کسب قدرت، همچون بلایی بر سر ما فرود می‌آمد این طور می‌گوید:

بیر واخت دخی قارقویونلو، آغ‌قویونلو اولدوق

آذربایجان‌دا هم‌ده آنادولویا دولدوق.

اول قدر قیریب بیر - بیریمیزدن کی، یورولدوق

قیریلدقجا یورولدوق و یورولدوقجا قیریلدیق.

تورانلیلاریز عادییه شوغلی سلفیز بیز

اؤز قوموموزون باشیندا انگل کلفیز بیز.

زمانی قارقویونلو و آغ‌قویونلو شدیم.

هم داخل آذربایجان و هم وارد آنادولو شدیم

آنقدر از یکدیگر کشت و کشتار کردیم که خسته شدیم.

در هنگام کشت و کشتار، خسته شدیم و در هنگام خستگی، کشتار شدیم.

تورانی هستیم و این شغل عادی گذشتگان ماست.

ما بر سر اقوام خویش همچون انگل هستیم.

با آغاز قرن بیستم میلادی، عصر استقلال ملی آذربایجان هم به وجود آمد. علی مردان

توپچی‌باشی، احمدآقا اوغلو، علی بیگ حسین‌زاده، محمدامین رسول‌زاده، نصیب بیگ، یوسف

بیگ و سایر شخصیت‌ها، همگی با تمام سعی خود تلاش نمودند تا مردم بسوی افکار سیاسی

مستقل‌گرایی سوق داده شوند.

حرکات مشروطیت

سردار ملی ستارخان، سالار ملی باقرخان (۱۹۱۱-۱۹۰۵)

هنوز در دوره قاجار، زمامدارانی که افسار حاکمیت را در دست داشتند از اختلافاتی که میان رؤسای طوایف بوجود می‌آمد استفاده نموده و دولت را اداره می‌کردند و مردم زیر فشار نابرابری خرد می‌شدند و در این میان سوء استفاده‌کنندگان و فرصت‌طلبان نهایت ستم را بر مردم روا می‌داشتند و این عوامل در آذربایجان جنوبی عنصر مهمی برای بیداری محسوب می‌شد. خادمان دینی که ساکن کربلا و نجف بودند به خاطر تأثیری که بر روی مردم داشتند، فضای منفی‌ای را علیه حاکمیت تشدید نموده بودند. فضای اطاعت دینی کور - کوران‌های - که از دوره حاکمیت صفوی شیخ حیدر شروع شده بود، - اوایل قرن ۱۹ [میلادی را نیز] فرا گرفته بود، افسار حاکمیت ایران را در اختیار خادمان دین قرار داده بود.

تحصیل دانشجویان ایرانی در اروپا، تجار آذربایجانی که به ترکیه، روسیه و اروپا روانه می‌شدند، آنان را با تحصیل ترقی و پیشرفت دنیا بیش از پیش آشنا می‌ساخت و به واسطه و وسیله اینان موج این ترقی اگر به آرامی هم می‌بود، به ایران نیز می‌رسید.

معاهده صلح ترکمن‌چای، ایران را از جهت اقتصادی و سیاسی وارد دایره نفوذ روسیه کرده بود. انگلیس با روسیه بر سر ایران رقابت می‌کرد. روس‌ها شاه ایران را در دست خود می‌رقصاندند و او را به عروسک خیمه شب‌بازی تبدیل کرده بودند. انگلیسی‌ها هم خادمان دین را علیه شاه تهبیج و تحریک می‌کردند. در ظاهر روسیه و انگلیس با یکدیگر رقیب بودند. در این میان طریقت‌ها هم به سرعت رشد می‌کرد. در سال ۱۸۴۴ بابیگری در میان مردم گسترش یافت که حکومت، موجد آن محمدباب را دستگیر کرده و در سال ۱۸۵۰ مجبور به دار کشیدن او شد. این حادثه به عامل وقوع قیام‌های متوالی در ایران تبدیل شد. در سال ۱۸۵۸ میرزا ملکم خان و دوستانش در ایران اولین حزب سیاسی به نام جمعیت آدمیت را بر پا کردند. مقصد اصلی آنها اداره مملکت به شیوه مشروطه بود. در نهایت استبداد شدید شاه و بیگانگی ملت با تشکیلات و

احزاب سیاسی، مانع قدرت و قوت گرفتن و توسعه این جمعیت شد. شیخ جمال‌الدین اسدآبادی در سال ۱۸۹۲ در صحنه سیاسی فعالتر شد و حزبی به نام اتحاد اسلام را بوجود آورد. هدف نهایی این حزب - که در استانبول تشکیل شد - آن بود که در مقابل عالم مسیحیت، دنیای اسلام را به اتحاد رهبری کند. این جمعیت در ایران با نام حوزه بیداران فعالیت می‌کرد. در سال ۱۸۹۶ شخصی به نام میرزا رضای کرمانی از اعضای این گروه، ناصرالدین شاه را ترور کرد و به این همین دلیل دولت شاهی ایران، طرفداران این تشکیلات را تعقیب کرده و رهبران آن را از بین برد. ظلم، تحقیر و پایمال کردن حقوق، مردم را از جانشان بیزار کرده بود.

بعد از سال ۱۸۹۷ فعالیت‌های مبارزه علیه رژیم شاهی را، تشکیلاتی به نام انجمن معارف به عهده گرفت. با شروع کار خط آهن باکو - باطوم، دروازه عالم غرب به روی آذربایجان گشوده شد. کارگرانی که در خطوط آهن باکو کار می‌کردند، فضای حرکت تجدیدی که در آذربایجان [شمالی] بوجود آمده بود با خود به جنوب منتقل می‌کردند.

در تاریخ ۲۸ ماه مه ۱۹۰۴ اعضای «انجمن معارف» که به شکل پنهانی در تهران گرد آمده بودند، نام انجمن خود را به کمیته انقلاب تغییر دادند. در این تشکیلات از هر طبقه مردم، شخصیت‌هایی حضور داشتند. همچنین تشکیلات با روحانیونی که به ترقی و تجدیدگرایی روی آورده بودند، در ارتباط بود. تشکیلاتی که مذهب‌یون به نام انجمن مخفی ایجاد کرده بودند به طور زیرزمینی فعالیت خود را شروع کرده بودند.

در قرن نوزدهم در ایران رقابت انگلیس - روس جریان داشت و اثرات منفی آن مردم را به فکر چاره جویی انداخته بود. هنوز از سال ۱۸۵۵ در اثر شکست ایران در جنگ انگلیس - ایران، انگلیسی‌ها وارد ایران شده و منابع زیرزمینی و معادن این کشور را به صورت امتیاز در دست داشتند. اینبار روس‌ها نیز وارد کار شده و شاه ایران را در اختیار خود گرفته و درباره کشیدن راه آهن در ایران امتیازاتی می‌گرفتند. بدین ترتیب حمل و نقل منافع با ارزش زیرزمینی برای رسیدن به سواحل دریا با مشکل عمده‌ای مواجه می‌شد و انگلیسی‌ها در رسیدن به اهداف خود دچار مشکل می‌شدند. در سال ۱۸۹۴ میلادی فرانسه امتیاز اکتشاف آثار باستانی در ایران را بدست آورد. انحصار توتون به انگلیسی‌ها داده شده بود.

بعد از کشته شدن ناصرالدین شاه، پسرش مظفرالدین شاه به تخت نشست. قسمتی از ادارات ایران طرفدار روس‌ها و قسمتی دیگر طرفدار انگلیسی‌ها بود. با شکست روس‌ها از ژاپن، در سال ۱۹۰۵ نفوذ روس‌ها در ایران ضربه دید و انگلیسی‌ها توانستند قانون اساسی را به تصویب شاه برسانند.

با پذیرفته شدن قانون اساسی، نشریات سلسله‌وار و پشت سر هم منتشر شدند و در مردم شور آزادیخواهی را بیدار کردند.

از سال ۱۹۰۵ با شکست روسیه از ژاپن، حرکات نوگرایانه که شروع شده بود، سرعت بیشتری بخود گرفت. فضا و جو ملی گرایانه‌ای که در آذربایجان شمالی بوجود آمده بود، وارد آذربایجان جنوبی نیز می‌گشت. در سال ۱۹۰۵ میلادی حرکات مشروطیت که به رهبری ستارخان و باقرخان در آذربایجان جنوبی شروع شده بود، در شمال نیز موجب تقویت روحی می‌گشت.

در سال ۱۹۰۷ انتخابات صورت گرفت و در همین سال شاه [مظفرالدین شاه] درگذشت و به جایش محمدعلی شاه نشست. محمدعلی شاه فرد مستبد و طرفدار روس‌ها بود. از موقع به قدرت رسیدن شروع کرد به مخالفت با مجلس و انجمن‌ها. حوادث هم پی‌هم، می‌آمدند و می‌رفتند. بعد از این تبریز و ترکان آذربایجان جنوبی نقش اساسی در حل بحران‌های ایران ایفا کردند. با تأسیس انجمن آذربایجان، به سرعت جلسه و نشست برقرار کرده و قرار بر این گذاشته شد تا رهبری جنبش را به عهده گیرد. اینان بشکل پنهانی برای ادامه‌ی فعالیت خود یک تشکیلات سوسیال دمکراتیکی را بوجود آوردند. تشکیلات سوسیال دمکرات تبریز با نام مرکز غیبی فعالیت می‌کرد. در شورای مرکز غیبی علی مسیو، حاجی رسول صدیق کیانی، حاجی علی دوافروشی، سیدحسن شرفزاده، میرزا محمدعلی تربیت، میرباقر، میرزا علی عسکر، آغا ناغی شجاعی، محمدصدیق خامنه‌ای، سیدرضا و سایر اشخاص جای می‌گرفتند. از سال ۱۹۰۷ که این تشکیلات بوجود آمد بعد از گذشت یکسال، توانست صاحب ۱۷ هزار عضو شود. اینان بخوبی دریافته بودند که شاه با ظلم و استفاده از شیوه قهرآمیز و خونین می‌خواهد به خواسته‌های خود نایل شود. از این رو [مشروطه طلبان نیز] مسلح شدند و به رهبری

ستارخان، مرکزیت حرکت مشروطیت را در محله امیرخیز(قیز) قرار داده و به همراهی آزادیخواهان مبارزه را شروع نمودند.

محمدعلی شاه در هنگام ولیعهدی، معلم یهودی الاصلی به نام شاپشال داشت. موقعی که محمدعلی شاه به شاهی رسید او نیز در مجاورت شاه قرار گرفت. او جاسوس روسیه بود. صدراعظم اتابک اعظم هر گونه حيله گری و ترفندی را در برخورد با مجلسیان در پیش گرفت و بدین دلیل توسط آزادی خواهان به قتل رسید. در تهران فرمانده قسمتی از قوای قزاق لیاخوو [لیاخوف] با دستورات دریافتی خود بطور آشکاری از شاه طرفداری می کرد.

تبریز در طول تاریخ حرف خود را زده بود و بار دیگر به رهبری ستارخان و باقرخان حرف خود را می خواست به کرسی بنشانند. قوای مستبدین و شاه در هجوم خود به محله امیرقیز عقب نشستند و محلاتی که در دست طرفداران و قوای شاه بود، به تدریج بدست انقلابیون افتاد. انگلیسی ها تا بدینجا پشتیبان انقلابیون بودند ولی وقتی که موفقیت آنها را دیدند شروع به حمایت از شاه کردند و حال مشروطه طلبان مجبور بودند با قوای شاه، روسیه و انگلیس بجنگند.

ستارخان در ۱۶ ایول سال ۱۸۶۷ در روستای کوچکی در ناحیه گرمه دوز اهر، از مادر متولد شد و وی از طرف پدرش بصورت یک فرد فهمیده ای تربیت گشت. همرزم او باقرخان نیز در تبریز و در سال ۱۸۶۱ در یک خانواده فقیری بدنیا آمد. باقرخان در دوره جوانی غرق در فقر و احتیاج بود. مناسب با خصلت و خوی اش در یک دسته و صف آزادی خواهان وارد شد. اینان آینده و زندگی و سرنوشت خود را برای مبارزه برای رهایی و آزادی خلق خود وقف کرده بودند و بدین ترتیب بود که نامشان در تاریخ آذربایجان با حروف طلایی ثبت شده است.

جنگاوران فراموش ناشدنی مشروطه، گلوله های خود را بر قلب دشمنان آزادی خواهی نشانند و صفحه ای دیگر به تاریخ ترکان اضافه کردند. سرکردگان ستارخان و باقرخان و نیز اشخاصی چون: حسین خان باغبان، یارمحمدخان کرمانشاهی، محمد قلیخان آغ بولاغی، میرهاشم خان، مشهدی حاجی، حاجی حسن، شیخ محمد خیابانی، حیدر خان عم اوغلو، حاج مهدی کوزه کونانی، حاج علی داواچی، عبدالرزاق خان، حاجی محمد میراب، ضرغام مشهدی علی خان، کریم ایسکندانی و... بودند.

از شروع جنگ های تبریز ستارخان و باقرخان از خود شجاعت و مدیریت فوق العاده ای نشان دادند. در نشست انجمن تبریز با اهدا عنوان (سردار ملی) به ستارخان و (سالار ملی) به باقرخان، نهایت قدرشناسی خود را نشان دادند. از سال ۱۹۰۵ که حرکات ملی - مدنی و سیاسی شروع شده بود، در سال ۱۹۰۷ به یک حرکت مسلحانه آزادی بخش تبدیل گشته و در زمان اندکی، حاکمیت تمام حدود آذربایجان جنوبی را فرا گرفته بود. نشریاتی چون: انجمن، مساوات، آذربایجان، صدای ملت، آزاده، استقلال شروع به چاپ شدن نموده بود. اداره انجمن ملی، مدارس که در آن زبان ترکی آذربایجانی تدریس می شد، گشوده بود. بیمارستان ها برپا ساخته و به کارهای آبادانی روی آورده بود اگر کارها بدین منوال پیش می رفت، آذربایجان می توانست دولت آزاد خود را به جهان اعلام نماید و اینکار موافق میل امپریالیست انگلیس و روسیه نبود. قوای شاه در هر سو مغلوب می گشت. شاه اوضاع خود را وخیم می دید و به همین جهت از انگلیسی ها و روس ها کمک طلبید. انگلیسی ها که مترصد همین فرصت بودند قوای خود را از جنوب ایران خارج ساختند. قوای روس در فوریه سال ۱۹۰۹ از طریق جلفا وارد خاک آذربایجان جنوبی شدند. انگلیسی ها و روس ها با اتحاد خود شروع کردند تا بصورت وحشیانه ای انقلاب آذربایجان را سرکوب نمایند. آنها تبریز را محاصره کردند و در این میان انجمن ها هم تهران را به اشغال خود درآورد و شاه فرار کرده و به کنسولگری روسیه پناه برد و بجای شاه، پسرش بر تخت نشست و مملکت هم به شیوه مشروطیت اداره شد. ستارخان و باقرخان برای شرکت در یک مراسم بزرگی در مجلس بسوی تهران به راه افتادند. وجود آنها بعضی را ناراحت می کرد و روزی در تهران قوای بختیاری با قزاقان پیرم خان و نیز پلیس شاه متفق گشته و در تاریخ پنجم آگوست سال ۱۹۱۰ در جنگی که از پیش طراحی شده بود، به قوای ستارخان و باقرخان هجوم بردند. در جنگ رخ داده، قوای آنها هجوم سنگینی کرده و در نتیجه ی آن، ستارخان مجروح گشت. با وساطت عده ای، اینان سلاح های خود را تحویل دادند و بدین ترتیب موجدین حرکات مشروطیت، شخصیت هایی که موجب سربلندی نام آذربایجان شده بودند، در مقابل نیروهای اشغالگر مغلوب شدند و دیگر به آنها اجازه بازگشت به تبریز داده نشد. ستارخان در روز ۱۶ نوامبر سال ۱۹۱۴ بعد از گذشت ۴ سال از فاجعه پارک اتابک، دنیایش را عوض کرد و

جسدش در حیاط مسجد شاه عبدالعظیم به خاک سپرده شد. سالار ملی باقرخان نیز بعد از گذشت دو سال از مرگ او، در نوامبر سال ۱۹۱۶، در قصر شیرین و در نتیجه‌ی هجوم خائنانه محمد امین طالبانی شهید شد. او در محال قصر شیرین و در خانه‌ی شیخ وهاب و محمد امین طالبانی مهمان بود.

جمهوری دموکراتیک آذربایجان

۲۸ مه ۱۹۱۸ - ۲۷ نیسان ۱۹۲۰

شکست روسیه [از ژاپن] در سال ۱۹۰۵ در میان خلق‌های قفقاز حس ملی را بیدار کرد. از سال ۱۸۸۷ انگلیسی‌ها تشکیلاتی به نام **خینچاک** و نیز در ماه آگوست ۱۸۸۷ روس‌ها تشکیلات دیگری به نام **داشناک** را برای آرامنه بوجود آوردند و هر کدام از این دول بر اساس حفظ منافع خود هر یک از این تشکیلات را بکار گرفتند. خصوصاً روسیه در اواخر قرن ۱۹ میلادی عصیان داشناک‌ها را سازماندهی کرده و آنان - که از آب و نان آنادولو ارتزاق می‌کردند - ترکان را به شکل توده‌ای مورد آزار، اذیت و کشتار خود قرار دادند. تروریست‌های ارمنی که از تعقیب دولت عثمانی می‌گریختند، رو به سوی قفقاز نهادند و روس‌ها هم آنان را با آغوش باز استقبال کردند و اینان اینبار در قفقاز وحشیگری خود را دنبال نمودند.

احمد بیگ آغا اوغلو در سال ۱۹۰۵ میلادی برای مقابله با هجوم آرامنه، گروه و حزب دفاعی خود را بوجود آورد و در اثر فعالیت‌های او جلوی کشتار و قتل عام [مردم آذربایجان] توسط آرامنه گرفته شد. البته موج کشتار در آذربایجان توسط آرامنه بی‌سبب نبود چرا که تزار روس برای تنبیه و مجازات حرکات مردمی از آرامنه استفاده می‌کرد.

حرکات سوسیالیستی که از روسیه منتشر می‌شد، در آذربایجان نیز طرفدارانی پیدا می‌کرد. عوامل روس در آذربایجان یک تشکیلات سوسیالیستی به نام **همت** بوجود آوردند. در سال ۱۹۱۱ سه آذربایجانی از همت جدا شده و حزب **مساوات** را بوجود آوردند. در همین سال، ایتالیایی‌ها به ترابلس غربی که تحت حاکمیت عثمانی‌ها بود، هجوم آوردند و روس‌ها نیز جنگ

بالکان را به راه انداختند. حزب مساوات در این زمان اعلامیه‌ای منتشر ساخته و در آن اعلام کرد: «همدینان آگاه باشید و بدانید که یگانه راه امید و خلاص ما وابسته به استقلال و پیشرفت ترکیه است.»

نشریاتی چون: «حیات»، «فیوضات»، «ملانصرالدین»، «ارشاد» و ... در ترکان آذربایجانی فکر و ایده «وحدت ترکان» را ترویج می‌کردند و جوانان آذربایجانی که از این فکر الهام می‌گرفتند، در صف حزب مساوات گرد می‌آمدند. احمدبیگ آغا اوغلو برای خلاص شدن از تعقیب روس‌ها به ترکیه پناهنده شد و از این رو، افراد قسمت دفاعی حزب، بی‌رهبر مانده و در نتیجه اینان نیز با حزب مساوات همکاری کردند. محمد امین رسول‌زاده که در اثر فشار و تعقیب صدراعظم روسیه «ستولپنین» به آنادولو رفته بود، از قانون عفو عمومی بخاطر سیصدمین سالگرد حکومت خاندان رومانف در روسیه، استفاده کرده و به آذربایجان بازگشت.

بلافاصله بعد از بازگشت در سال ۱۹۱۵ میلادی نشریه **آچیق سوؤز** [سخن بی‌پرده] را انتشار داد و در آن شروع به ترویج افکار علی بیگ حسین‌زاده و ضیاگوئی آلپ - که به ایده تشکل در **ترکیّت، اسلامیّت و تجدد** معتقد بودند، - کرد.

به سرعت و در اندک زمانی افکار ملی‌گرایی در منطقه قفقاز رشد یافت و توده‌ها را بسوی خود جلب کرد. در سال ۱۹۱۷ کنگره حزب مساوات برگزار گردید و در آن بدین منوال ایده ملیت‌گرایی جزو برنامه‌های حزب قرار گرفت:

در شکل ساده وحدت دینی در عصر کنونی نمی‌تواند موجب تشکل ملت گردد، آن چیزی که موجب تمایز ملت و ملاک تشخیص آن می‌شود، **علایم مشترکی** چون: در درجه نخست زبان، عادت و ادبیات است. در این دیدگاه همه ترکان یک ملتند.

طبیعی است، ملی بودن دولت و در شکل ساده ملیّت بر اساس زبان استناد شده و نه دین؛ و گمان می‌رود که نهادی‌های مدنی در شکل مردمی سیر کنند و با اینکه در این زمان ترکان بصورت پراکنده در یک جغرافیای وسیعی زندگی می‌کنند ولی باور داریم در آینده یک دنیای متحد و متفق ترک تشکیل شود.

در این زمان در روسیه بادهای سرد انقلاب شروع به وزیدن گرفته بود و نصیب بیگ یوسف بیگلی، تورک عدمی مرکزیت فرقه‌سی [حزب تمرکززدایی طلب، ترک] را بوجود آورد. نصیب بیگ در نزد شخصیت فراموش نشدنی دنیای ترک، یعنی اسماعیل بیگ قاسپیرالی که از ترکان کریمه بود به عرصه رسیده و افکار ترک‌گرایی را از او گرفته بود و افکار ملیت‌گرایی او به محمد امین رسول‌زاده نزدیک بود و بعد از این آنان حرکات احزاب خود را با یکدیگر همسو کردند و نام حزب‌شان تورک عدمی مرکزیت موساوات پارتیاسی [حزب تمرکززدایی طلب، مساوات ترک] گردید.

در سال ۱۹۱۷ انقلاب کمونیستی برپا شد و در ماه نیسان همین سال در قفقاز اجلاس مسلمانان برگزار شد. در این اجلاس درخواست شد تا جمهوری‌های خلق در اداره روسیه بوجود آید و تصمیم گرفته شد تا برای مسلمانان یک مرکز دینی واحدی تشکیل شود. بعد از انقلاب، قفقاز به یک منطقه و حوزه انتخابیه تبدیل شد و در این انتخابات قرار شد تا وکلای ملت در مسکو از تز مختاریت ملی دفاع کنند. در ماه ژانویه سال ۱۹۱۸ مجلس (جدیدالتأسیس) منحل شد و قفقاز به صورت رسمی از روسیه جدا شد. در قفقاز حکومت موقتی بوجود آمد، در نتیجه بعد از اندک زمانی جایش را به کنفدراسیون ماورای قفقاز (قفقاز جنوبی، ترانس قفقازیا) تحویل داد. در این کنفدراسیون تشکیل شده بین آذربایجان، گرجستان و ارمنستان یک وحدت سیاسی نبود و در نهایت این سه از نظر حقوقی به اعلان استقلال خود مالک و مختار بودند. گرجیان و ارمنه در نیت استفاده از این کنفدراسیون تا زمانی که دستشان در دست بلشویک‌ها قرار گرفت، بودند. فکر استقلال فقط در بین ترکان آذربایجانی زمینه مساعدی داشت. با اعلان استقلال کنفدراسیون ماورای قفقاز، در باطوم بین دولت عثمانی و اداره ماورای قفقاز یک پیمان جدید صلح و سازش به امضا رسید و قفقاز شمالی نیز در این کنفرانس شرکت کرد و برای تشکیل کنفدراسیون قفقاز راضی گردید. قفقاز شمالی در تاریخ ۱۱ ماه مه سال ۱۹۱۸ استقلال خود را اعلان کرد.

در این زمان قوای انگلیس از شمال ایران بسوی آذربایجان می‌آمدند. قصد آنها به حاکمیت گرفتن چاه‌های نفت باکو بود. آلمان هم با بلشویک‌ها درباره باکو به توافق رسیده بود. دولت

عثمانی نیز از اینکه پای اشغالگران جدیدی به آذربایجان گشوده شود، ناراضی بود و درصدد آن بود که از خطوط آهن مابین گرجستان - ایران استفاده کند و گرجیان در صف آلمان‌ها قرار گرفته و با این امر مخالفت می‌کردند. بلشویک‌ها هم ارمنه را به صف خود کشانده بودند. لنین و استالین، استپان شائومیانی را بعنوان کمیساریای فوق العاده قفقاز، به قفقاز فرستادند. شائومیان با به وجود آوردن یک دولت ارمنی در آناتولی شرقی می‌خواست قفقاز را تحت حاکمیت بلشویزم درآورد. او در تاریخ ۲۲ یانوار ۱۹۱۸ میلادی از قفقاز طلب می‌کرد تا حاکمیت بلشویزم را قبول نماید. کمیساریای ماورای قفقاز به او خبر داد تا هر چه سریعتر منطقه را ترک نماید. شائومیان بواسطه روس‌ها و ارمنه، مجلس شهرداری و کمیساریای آن را با زور به تصویب رساند و ترکان را از صف به کناری زد و روس‌ها و ارمنه‌ای که در باکو به حاکمیت رسیده بودند، علیه ترکان شوراند و با آغاز سی‌ام مارس ۱۹۱۸ قتل عام سه روزه‌ای را راه اندازی کرد. در عرض سه روز افزون بر ۱۰۰۰۰ تن از ترکان اعم از مرد، زن و کودک بدون فرق گذاشتن به قتل رسیدند. سید جعفر پیشه‌وری [...] که شاهد این قتل عام بود، مشاهدات خود را با این سخنان بیان کرده است:

من در مارس سال ۱۹۱۸ وحشیگری آنها و بعد از کشتار بی‌حد و حساب افراد بی‌گناه، به قتل رساندن ایرانیان بی‌طرف و سوزاندن جنازه‌ها را در کاروانسراها با چشمان خود دیده‌ام. این حرکت، یک فاجعه دهشتناک و یک حادثه نفرت آمیزی بود.

همین اس. شائومیان در تاریخ ۱۳ ماه آوریل سال ۱۹۱۸ در نامه‌ای از باکو به کمیساریای خلق شوروی فرستاده، اینطور می‌نویسد:

«برای تحت حاکمیت درآوردن قفقاز جنوبی، وارد مرحله مبارزه مسلحانه شدیم. در سه روز ۳۰ و ۳۱ مارس و اول آوریل (نیسان)، در باکو جنگ شدیدی رخ داد. در یک طرف قوای سرخ شوروی - (ارتش سرخ بین‌المللی) که ما تشکیل داده بودیم - و همچنین در مدت زمان اندکی حس دوستی بین قسمت‌های قوه سرخ دریایی ملی و قوه سرخ ارمنی بوجود آورده بودیم و از طرف دیگر با قوایی که حزب «مساوات» آنرا رهبری می‌کرد و داخل آنها خیلی از افراد نظامی، پلیس روس، مسلمان‌های (وحشی) و دسته‌های مسلمان قلدر به زد و خورد پرداختند و در این

درگیری از هر دو طرف بیش از ۲۰ هزار نفر شرکت کرده بودند. به ما نیروی هوایی و اسکادران دریایی نیز یاری می‌کرد. ما در نبردها به نتایج درخشانی دست یافتیم و دشمن تماماً نابود گردید. ما در مقابل آنان شرط‌هایی گذاشتیم و آنان بدون چون و چرا، این شروط را امضا کردند.

در صورت پیروزی، عناصر ضد انقلاب مسلمان می‌توانستند به تمامی زاقفقازیا حاکم شوند. مقصد آنان از نظر سیاسی این بود که می‌خواستند قفقاز جنوبی را از روسیه جدا کرده و به حاکمیت ترکیه درآورند، مشخص بود که اگر آنان در باکو به قدرت می‌رسیدند، دیگر قفقاز جنوبی برای روسیه از دست رفته محسوب می‌شد.»

سیزین استیپان شائومیان

لنین و استالین، استیپان شائومیانی را همچنین بلایی بر سر مسلمانان فرستاده بودند. بصورت ساده، این سخنان نشانگر آن است که بلشویزم و شوونیسم روس و امپریالیزم روس در نهایت برای قریب خلق‌ها از دام‌های فریبنده‌ای استفاده می‌کرد. در حالی که همین لنین در تاریخ سال ۱۹۱۷/۷/۱۲ در یک اعلامیه این طور نوشته بود:

ای ترکان ماورای قفقاز که مساجدتان توسط حکومت تزاری ویران گشته، از حال می‌توانید آزادانه به قوانین ملی و مدنی خویش روی آورید. شما می‌توانید در آمال ملی خود استقامت بورزید، حتی اگر خواستید از روسیه نیز جدا شوید.

خبر قتل عامی که در آذربایجان توسط ارامنه به راه انداخته شده بود، به آنادولو نیز رسید و ارتش ترک برای رهایی برادران خود از چنگال دشمن بسوی آذربایجان به راه افتاد.

قسمت‌هایی از قوای انگلیس که در ایران بودند با واحدهای روس متحد گشته و باکو را اشغال کردند و اداره آن بدست داشناک‌ها و روس‌های منشویک افتاد. در این زمان حزب مساوات به رهبری زنده یاد محمد امین رسول‌زاده و نیروهای مسلح آن در تاریخ ۲۸ ماه مه سال ۱۹۱۸ در تفلیس بوجود آمده و جمهوری دمکراتیک آذربایجان را به جهانیان اعلان کرد.

۱- از این به بعد خلق آذربایجان آزادی خود را بدست آورده و در قسمت جنوب شرقی ترانس قفقازیا که آذربایجان خوانده می‌شود، از نظر حقوقی یک دولت مستقل می‌باشد.

۲- اساس سیاسی دولت مستقل آذربایجان عبارت است از یک جمهوری دمکراتیک. پایتخت این دولت شهر گنجه بود و در تاریخ ۲۸ ماه مه سال ۱۹۱۸ دولت جمهوری دمکراتیک آذربایجان بوجود آمد.

باکو در آن موقع تحت نظارت بلشویک‌ها بود، لکن با کمک ارتش عثمانی شهر از بلشویک‌ها عاری شد و پایتخت به باکو منتقل گردید. مجلس آذربایجان در هفتم ماه دئکابر سال ۱۹۱۸ شروع بکار کرد. در مدت برقراری و دوام جمهوری، ۵ بار حکومت برپا شد. رهبر بزرگ، محمد امین رسول‌زاده که رهبری حزب مساوات را عهده‌دار بود، او سرمعمار آذربایجان دمکراتیک بود. در این دوره قبل از هر چیزی یکپارچگی حدود و سرحد مد نظر بود. عصیانگران قضای لنکران که آلت دست و مترسک روس‌ها بودند، از ید قلدران پاک‌سازی شد. ارامنه‌ای که در قاراباغ زندگی می‌کردند، حاکمیت آذربایجان را به رسمیت شناختند، نخجوان هم بعنوان جزء جدایی ناپذیر آذربایجان تصدیق گشت.

نمایندگان رسمی آذربایجان در سال ۱۹۱۹ در موقع حضور خود در استانبول، اسناد آماده شده مربوط به حدود و مرزهای جمهوریت را به نمایندگان ترکیه و آلمان تقدیم نمودند. در این اسناد مرزهای آذربایجان معین شده بود و در آن ولایت باکو(شهر باکو، قضای باکو، قضا‌های جاواد، گوی چای، شماخی، قوبا و لنکران)، ولایت گنجه (قضا‌های گنجه، جوانشیر، آرهش، قاراباغ، جبرائیل، زنگه‌زور و قازاق/قازاخ)، ولایت ایروان (قضا‌های نخجوان، شرور، دره‌له‌یز و بایزید نو)، ولایت تفلیس و قضا‌های بورچالی، سینغناق و قسمتی از قضای تفلیس و سنجاق زاقاتالا داخل شده بود. در سال ۱۹۱۹ در اراضی محاط بر قاراباغ کوهستانی قوئرنیای آذربایجان جنوب غربی بوجود آمده بود. دیگر آنکه در این سند، تغییرات معین دیگری هم بوجود آمد و به کنفرانس صلح پاریس تحویل داده شد. در منطقه داغستان قسمت‌هایی از اراضی و نواحی اطراف رودهای کور و چامیر(سامور) شهر دربند و قضا‌های اطراف آن شامل تایقاق - کاباساران در داخل حدود جمهوری آذربایجان قرار داشت.

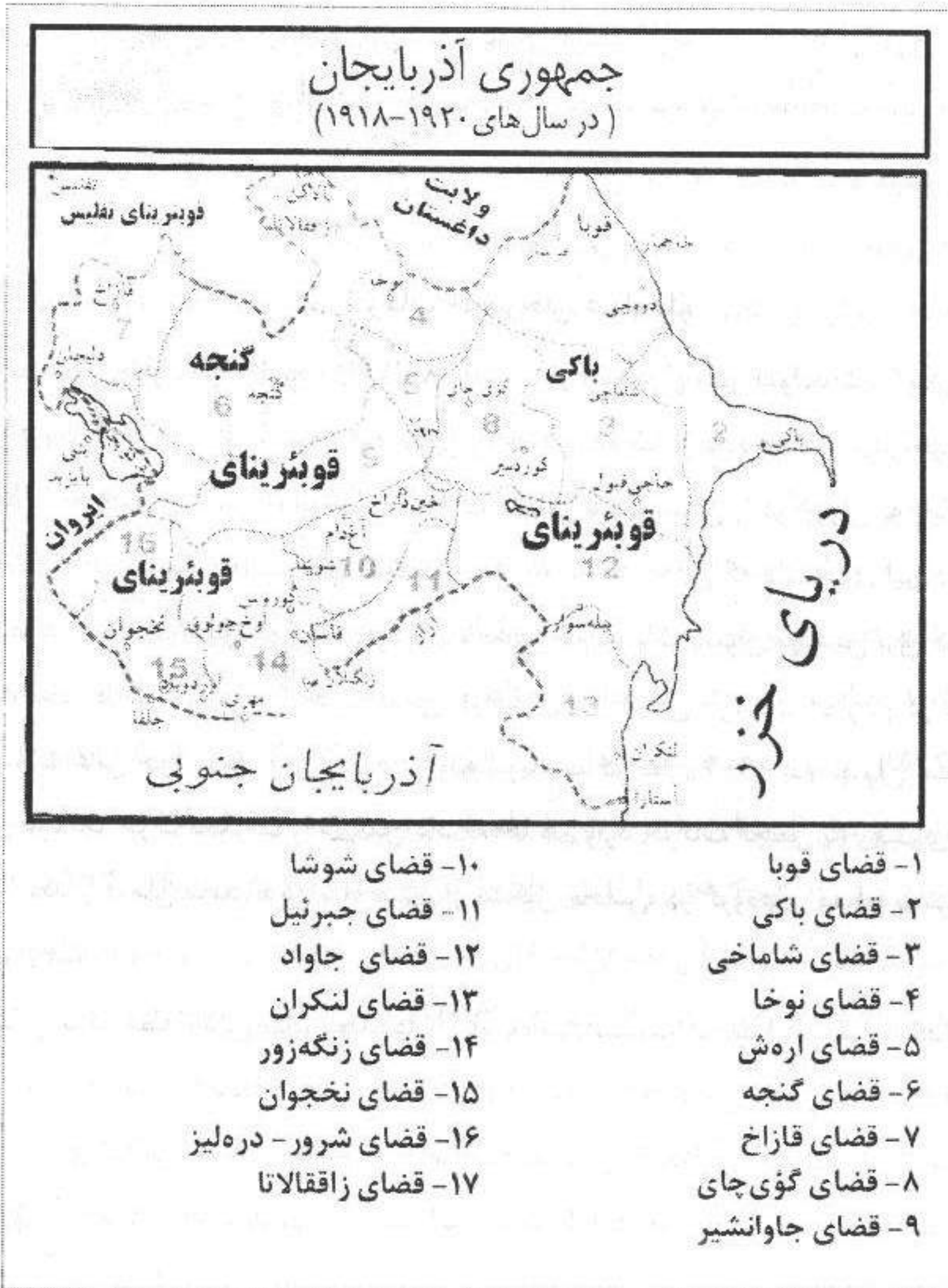
دولت آذربایجان بوجود آمده بود و لاکن در برابرش برنامه‌هایی وجود داشت. دولت عثمانی متلاشی شده بود، آنادولو از سوی دشمنان اشغال شده بود. ترکان آنادولو به رهبری، رهبر بزرگ مصطفی کمال آتاتورک، جنگ‌های آزادیبخش را پیش می‌بردند. انگلیسی‌ها ارتش ترک را تحت فشار از باکو خارج کرده و بدین ترتیب دولت آذربایجان بدون داشتن حمایتگری تنها ماند. آمریکا، فرانسه، انگلیس، ژاپن و سایر دول این دولت را علی‌رغم سختی‌های بزرگ در تاریخ ۱۲ ژانویه ۱۹۲۰، به رسمیت شناختند. همچنین بلشویک‌ها در سطح روسیه کنترل اوضاع را بدست گرفته بودند و ماهیت آنان برای جهان بدرستی شناخته شده نبود، جریان کمونیستی بخوبی توانسته بود بر اعمال اشغالگری روس‌های شوونیست، مانند پرده‌ای کشیده شود. تابحال خلق‌هایی که زیر سلطه و فشار خرد شده بودند، بار دیگر اینان به آینده‌واهی و سراب، دل سپرده بودند، اینان کمونیزم را راه‌رهایی و خلاص خود می‌دیدند و در مقابلشان و در پشت پرده سرخ آن جهنم دهشتناک که چه اندازه در انتظارشان بود، درک نمی‌کردند و این امر محصول تبلیغات قوی و مثبت بلشویک‌ها بود.

روس‌ها برای اشغال آذربایجان به هر کاری دست می‌یازیدند. ارتش سرخ به آذربایجان نزدیک می‌شد [۰۰۰] و همیشه خائینی آگاهی بودند که از افراد غافل بخوبی استفاده کرده و با آنان مخالفت می‌کردند. روس‌ها و طرفداران آنها در میان مردم اینطور تبلیغ می‌کردند: «ارتش سرخ در راه مبارزه برای آزادی، می‌خواهد برای کمک ترکان به آنادولو بروند، لاکن مساواتچی‌ها مانع این امر هستند!!!»

در آخرین اجلاس (جلسه) مجلس ملی، محمد امین رسول‌زاده جهد می‌کرد تا ابعاد مسئله و تحت فشار بودن خودشان را برای وکلای ملت تشریح نماید، او می‌گفت:

این سخنانی که شنیدید تبلیغات دشمن است، ما را اغفال می‌کنند، دروغ است ارتشی که می‌آید آرزوی احیای مرزهای سال ۱۹۱۴ را دارد. این ارتش اشغالگر که به بهانه کمک به آنادولو می‌رود، وقتی وارد سرزمین ما شد دیگر از اینجا خارج نخواهد شد.

همچنین دکتر نریمان نریمان‌اف به نوبه خود سخنرانی کرد با دستاورد مساواتچی‌ها را نشان داده و سپس سمتی را که ارتش سرخ می‌آمد نشان داده و می‌گفت: این نباشد، آن باشد. ابو اولماسین، او اولسون].



جمهوری آذربایجان
(در سال‌های ۱۹۲۰-۱۹۱۸)

- ۱- قضاى قوبا
- ۲- قضاى باکى
- ۳- قضاى شاماخى
- ۴- قضاى نوخا
- ۵- قضاى ارهش
- ۶- قضاى گنجه
- ۷- قضاى قازاخ
- ۸- قضاى گوى چاي
- ۹- قضاى جاوانشیر
- ۱۰- قضاى شوشا
- ۱۱- قضاى جبرئیل
- ۱۲- قضاى جاواد
- ۱۳- قضاى لنکران
- ۱۴- قضاى زنگه‌زور
- ۱۵- قضاى نخجوان
- ۱۶- قضاى شرور - دره‌لیز
- ۱۷- قضاى زاقالاتا

سپاه ۱۱ ارتش سرخ به فرماندهی «کیروو» شهرهای آذربایجان را پشت سر گذاشته و داخل مملکت گردیده و در تاریخ ۲۷ نisan ۱۹۲۰ جمهوری دموکراتیک آذربایجان سقوط کرد. سربازان ارتش سرخ در سطح کشور شروع به تاراج مردم کردند. پول، طلا، جواهرات، البسه و سایر اموال غارتی را جمع آوری کرده و داخل واگن‌های قطار کرده و روی واگن‌ها جملات ارمغان کارگران برای رفیق لنین را نوشته و بسوی روسیه روانه کردند. از آذربایجان ثروت ملی را که در زمان تزاریسم تاراج می‌شد، حال تحت نام سوسیالیزم شروع به غارت شدن بود و بسوی مسکو روانه می‌گشت.

حرکات حیدرخان عم‌اوغلو

حیدرخان عم‌اوغلو در تاریخ ۱۸۸۰/۱۲/۲۰ در شهر ارومیه از مادر متولد شد. پدرش حکیم (دارو فروش) علی‌اکبر افشار بود. رتبه خانی را، خود مردم به او داده بودند. پدر حیدر مجبور گردید تا به «قمری» کوچ نماید. او تحصیلات ابتدایی و دبیرستان را در ایروان به پایان رساند و به دانشگاه پلی‌تکنیک تفلیس وارد شد و در سال ۱۸۹۸ در حالی که دانشجوی این دانشگاه بود در صفوف حزب سوسیال دمکرات وارد شد و مدتی هم در باکو بعنوان مهندس برق کار کرد. او به زبان‌های فارسی، روسی، گرجی، آلمانی، فرانسوی و ایتالیایی وارد بود. عم‌اوغلو در سال ۱۹۰۱ تحصیلات عالی خود را به پایان رساند و روانه اروپا شد. در سال ۱۹۰۴ به تهران آمد و بعد از مدتی در آنجا حزب دمکرات را تشکیل داد. بعدها هم وارد حرکات انجمن به رهبری ستارخان شد. او بعد از فرمان مظفرالدین شاه مبنی بر تشکیل مجلس، در گروه‌های مسلح بصورت فعالی حضور یافت.

بعد از مرگ مظفرالدین شاه، محمدعلی شاه بجایش نشست. او بعد از استقرار، نقشه‌ی نابودی انقلابیون را در سر می‌پروراند. کمیته انقلاب تهران برای اینکه درس لازم را به محمدعلی شاه و پشتیبان‌های او، امپریالیست انگلیس و روس بدهند، برای راه اندازی حوادث ترور کمیته مجازات را بوجود آورده و حیدر عم‌اوغلو هم رهبر این کمیته گردید. در سال ۱۹۰۷ اتابک اعظم، نخست

وزیر شاه بوسیله یک آزادیخواه تبریزی به نام عباس آقا به قتل رسید. عباس بعد از این عمل، اقدام به خودکشی کرد.

احمدشاه که بعد از محمدعلی شاه به سلطنت رسید، بوسیله یک روس به نام سمیرنوو تربیت شده بود و بعلت عدم کاردانی او، زمام کشور در دست پنهانی عده‌ای قرار گرفت.

حیدرخان عم‌اوغلو که در حرکات ستارخان و باقرخان در سنگرهای زیادی جنگیده بود به همراه آنان در سال ۱۹۰۹ به تهران رفته بود. بعد از حوادثی که برای آنان پیش آمد، عم‌اوغلو به فعالیت زیرزمینی روی آورد. او به ۶ زبان مسلط بود و در جنگ‌های پارتیزانی بی‌همتا بود. زمانی که محمدامین‌رسول‌زاده توسط رژیم تزاری تحت تعقیب بود با همکاری یکدیگر به انتشار نشریه‌ای به نام «ایران نو» شروع کردند. بر اساس حرکات و اصول انجمن، حزب دمکرات نیز فعالیت‌های خود را تداوم بخشید و عم‌اوغلو هم با آنها تماس گرفته بود. انگلیسی‌ها و روس‌ها از وجود او ناراحت بودند و عم‌اوغلو ناگزیر گردید تا به پاریس برود و بعد از گذشت مدتی، او به کشور بازگشته و در گیلان پرچم عصیان را برافراشته و با انقلابیون تماس گرفت. در این زمان، طوایف قاشقایی، بهارلو و سنجاقلو در غرب مبارزه مسلحانه‌ای علیه انگلیس بر راه انداخته بودند و این امر خواسته قلبی عم‌اوغلو بود. در گیلان تشکیلاتی به نام منجیل بوجود آمده بود و در مقابل اشغالگران انگلیسی و روس در میادین جنگ روبرو می‌شدند. در رأس حرکات منجیل میرزا کوچک‌خان قرار داشت. در جنگ‌های پارتیزانی به میرزا کوچک‌خان، افرادی چون: حاج احمد کسمایی، رسول گنجه‌ای، خالو قربان و برادرش رحمان هم یاری می‌کردند. حیدر عم‌اوغلو، احسان‌الله‌خان و میرزا کوچک‌خان را آشتی داد. در تاریخ ششم ماه مارس سال ۱۹۲۱ در قصبه فومن اجلاسی فراهم آمد و در آن احسان‌الله‌خان کمیته ملی نجات را لغو کرده و از نو یک کمیته انقلاب برپا کردند که در این کمیته، کوچک‌خان رئیس، احسان‌الله‌خان و میرزا محمدی، حیدرخان، خالو قربان و سرخوش بعنوان اعضای آن انتخاب شدند. زمانی هم که ارتش سرخ، گیلان را اشغال کرده بوده و کمونیست‌های ایران در این کار آنها را یاری می‌کردند. این‌گونه اعمال سبب شده بود، کار گردآوری مردم برای حیدر خان - که صاحب افکار سوسیال دمکراسی بود - دشوار گردد. قدم‌های مثبتی که توسط او برای ترقی گیلان برداشته می‌شد به مذاق

کمونیست‌ها خوش نمی‌آمد و آنها به رهبری احسان‌الله خان از عم‌اوغلو فاصله گرفتند. در همین ایام انگلیسی‌ها، رضاخان (پهلوی) را وارد صحنه کرده بودند. در اوایل نوامبر سال ۱۹۲۰ مشیرالدوله نخست وزیر، در نتیجه فشار انگلیس مجبور به استعفا شد و آنها یک ملکدار مسن گیلانی بنام سپهدار اعظم را دوباره بعنوان نخست وزیر تعیین کردند. انگلیسی‌ها که قبلاً شایعه اشغال تهران توسط قسمت‌هایی از ارتش روس را که در گیلان بودند، منتشر کرده بودند (و در حقیقت ایران توسط تشکیلات مخفی انگلیس اداره می‌شد) و با انتشار این گونه شایعات، رضاخان هجوم احسان‌الله خان به تهران را از طریق جبهه قزوین را - که خودسرانه صورت گرفته بود - ناکام گذاشت و قزاقان روس را که به استعداد ۲۵۰۰ نفر بودند به تهران آورده و حکومت تهران را تغییر داد. رضاخان که به عنوان یک قزاق ساده وارد دسته و هنگ قزاقان روس که فرمانده آنان «لیاخوو» بود، شده بود و با کمک و حمایت انگلیسی‌ها، با اینکه مکتب جنگ را ندیده بود، صاحب درجاتی شد. او از نو با کمک انگلیسی‌ها به اقدامات جنگی دست یازید. او در کابینه سید ضیاءالدین طباطبایی که تازه بوجود آمده بود، وزیر جنگ شد و بعد از این بود که دیکتاتوری رضاخان شروع به پیشرفت نمود.

رضاخان زمانی که وزیر جنگ بود، قوای قزاق روس را به گیلان و به سوی حیدرخان گسیل داشت. او جاسوسانش را بکار گرفت و همراهان عم‌اوغلو را علیه‌اش شوراند و میرزا کوچک‌خان را به سوی خود کشاند و به واسطه او برای عم‌اوغلو تله گذاشت.

میرزا کوچک‌خان به دوستانش پیغام فرستاد و آنها را جهت برگزاری جلسه کمیته انقلاب دعوت کرد، تمامی اعضای کمیته رأی به جنگیدن دادند. حیدرخان هم مانند دیگر اعضا به جنگل آمده و در محلی که قبلاً گردهمایی در آنجا صورت می‌گرفت، داخل شد و در انتظار کوچک‌خان نشست، لکن بعد از مدتی عمارت به زیر آتش گرفته شد و سرخوش نتوانست از بنا خارج شود و زنده - زنده در آتش سوخت. عم‌اوغلو، خالوقربان و خالوکریم از پنجره خود را به بیرون انداختند و بسوی بیشه‌زار رفتند. در جنگل، عم‌اوغلو یاران خود را گم کرد و توانست با سختی زیاد و با اینکه زخمی بود خود را به پل قصبه پسیخان در نزدیکی رشت برساند. در آنجا

توسط افراد میرزا کوچک‌خان دستگیر شد و بعد از اینکه مدتی در زندان ماند. بوسیله فرد خائنی بنام معین‌الرحمان زیر شکنجه جان سپرد.

رضاخان در مقابل کشتن عم‌اوغلو، به کوچک‌خان وعده استانداری گیلان را داده بود. در نهایت، این آخرین خیانت میرزا کوچک بود. خالو قربان به قصد گرفتن انتقام خون دوست نزدیکش «سرخوش» به رضاخان به واسطه افرادش پیغام فرستاد و مراتب خدمتگزاری خود را به رضاخان اعلام نمود. میرزا کوچک‌خان نیز مراتب خدمتگزاری خود را به او اعلام نموده بود؛ نتیجتاً رضاخان این آرزوی او را ندیده گرفت و رضاخان در ۲۱ ماه اکتبر سال ۱۹۲۱ برای خالو قربان به نام احمد شاه قاجار درجه «سرهنگی» (پولکونیک) را صادر کرد و او را به جنگ میرزا کوچک‌خان فرستاد. او هم بسوی افراد چته میرزا کوچک‌خان که در رشت و انزلی بودند، حرکت کرد و آنها را خلع سلاح نمود و به آنهایی که مقاومت کردند، رحم نکرد. کوچک‌خان بسوی جنگل فرار کرد و خالو قربان هم او را تعقیب نمود و تمامی قوای او را تار و مار کرد. میرزا کوچک‌خان بسوی کوه‌های تالش فرار کرد. جسد یخ‌زده او را در کوه‌ها پیدا کردند و سرش را بریده و به تهران فرستادند. بعدها خالوقربان هم در حالی که علیه یک طایفه عصیانگر می‌جنگید به وسیله جاسوسان رضاخان با گلوله‌ای که بر گردنش زدند هلاک گردید.

بدین ترتیب در آسمان آذربایجان ستاره‌ای که به نام عم‌اوغلو متولد شده بود بوسیله برادران خود با دسیسه و خیانت از بین رفت و خائنین هم به سزای اعمال خود رسیدند ولی مکافات و زیان آن به آذربایجان رسید.

دولت آزادیستان و شیخ محمد خیابانی

در تبریز جوانان زیادی بر اساس حرکات مشروطیت از سنین ۲۶ و ۲۷ سالگی وارد سنگرهای مبارزه گشتند و خیابانی نیز از همان اوان جوانی وارد فعالیت‌های سیاسی شده و مجبور به ترک ایران شد و در این زمان پدرش در قلعه شامیل (ماخاچ قالا) بسر می‌برد و او نیز مجبور شد تا پیش وی برود. در آنجا شاگرد میرزا عبدالرحیم طالبلو گشت و مانند یک انسان روشنفکری به عرصه رسید. در سال‌های جنگ جهانی اول به تبریز بازگشته و حزب دمکرات را تشکیل داد.

بعدها شروع به انتشار نشریه تجدد نمود. در همین سنوات آذربایجان شمالی به سوی اعلان استقلال خود پیش می‌رفت. خیابانی هم حرکات مساوات را از نزدیک دنبال می‌کرد، او در نشریه تجدد رو به مردم کرده و می‌گفت:

ای آذربایجان غیور! ای قهرمانان نترس راه آزادی! در مقابل استبداد مقاومت بورزید، عصیان کنید، اشغال خارجیان را به پایان رسانید، ای جوانی که نیاز به فخر فروشی ندارید، از شما مبارزه، جسارت و غیرت طلب می‌شود...!

خیابانی، زبان حال طبقات مردم می‌شد، در تاریخ ۱۳ ماه مه سال ۱۹۱۷ قنبراف رئیس کمیته جنگ روس، در گزارش خود به دولت متبوعش این طور می‌نویسد: در منطقه بر طرفداران خیابانی روز به روز افزوده می‌شود. شعبه حزب دمکرات بعنوان لیدر حرکات، علاوه بر تبریز، در اردبیل، قزوین و اورمیه نیز برپا گشته است. آنها برای اخراج امپریالیست‌های خارجی از کشور، مردم را به وحدت دعوت می‌کنند. بر تعداد کسانی که این حزب جهت استقلال آذربایجان آنان را دعوت می‌کند، بیش از حد افزوده شده است.

شیخ محمد خیابانی دل به «تورکولوگ» داده و یک رهبر روشنفکری می‌بود. در زمان اندکی جوانان بااصل و نجابت آذربایجانی به نزد او گرد آمدند. دولت تهران در سال ۱۹۱۹ با انگلیسی‌ها معاهده سازش بسته و بر اساس این سازش ایران وارد حاکمیت انگلیس شده بود. در آنسوی ارس، روس‌ها نیز در جهت نابودی جمهوری آذربایجان شمالی گام برمی‌داشتند. سر ترکیه به جنگ‌های آزادی‌بخش گرم بود و قدرت آن را نداشت که به اطراف خود توجهی داشته باشد. شیخ محمد خیابانی در چنین اوضاعی در تاریخ هفتم ماه آوریل ۱۹۲۰ در آشیانه، مقر و مهد قهرمانان یعنی تبریز، دولت آزادیستان را بوجود آورد. او تمامی دوایر دولتی را به کنترل خویش درآورده و از نو به نظم آورد. برای روستائیان به شرط دادن پول آن در موعد و اقساط معین، اراضی را تقسیم کرد. در روستاها و شهرها به زبان مادری، مدارس ابتدایی را گشود. در محله مارالان تبریز بیمارستان شیر و خورشید را باز کرد و یک ارتش ۱۲۰۰۰ هزار نفری ملی بوجود آورد.

شیخ محمد خیابانی نه تنها برای آذربایجان جنوبی بلکه در کل تاریخ آذربایجان یکی از سخنرانان زبردست و بی‌نظیری محسوب می‌شود. سخنرانی‌هایی که وی در میادین برای توده‌ها می‌کرد باعث هیجان و تلاطم توده‌وار مردم می‌شد. سخنرانی‌های وی یک نوع وظیفه آموزشی را نیز دنبال می‌کرد، چرا که مردم در طی سخنرانی‌های او از پیشرفت‌هایی که در دنیا انجام می‌گرفت باخبر می‌شدند و فرصت این هم فراهم می‌شد که آنان با ایدئولوژی‌های گوناگون آشنا شوند. خیابانی قبل از سقوط دولت، در سخنرانی بی‌نظیر و غیر تکراری خود می‌گفت:

تبریز این را درخواست می‌کند که حکومت باید از آن ملت باشد، یعنی حکومت باید مردم سالار باشد. تمامی آذربایجان در این موضوع با هم همفکر و عقیده است. اگر حکومت تهران با درخواست‌های ما مخالفت نماید اصول و اساس (رادیکالیزم) را بکار گرفته و آذربایجان را از نو به مقاومت ترغیب می‌کنیم. ما در سطح آذربایجان حاکمیت حکومت دمکرات را طلب می‌کنیم. ایالت‌ها و ولایات باید افکار و ایده‌های خود را آزادانه بیان نمایند. ضمن حفظ حقوق خود اگر لازم باشد جان خود را هم می‌دهیم. در این راه مردن بهتر از زندگی مذلت بار است.

خیابانی به همراه نیروی مسلح خود، در فکر ایجاد یک دولت متجدد و دمکراتیک در آذربایجان بود. در نهایت این گونه کوشش‌ها به مذاق امپریالیست‌ها خوش نمی‌آمد. آنها تنها سلاحی که دست داشتند این بود که مردم آذربایجان را از علم و عرفان بدور نگه داشته شوند. مردم عوام زود فریب می‌خوردند و امپریالیست‌ها حکومت تهران را بکار گرفتند و بسرعت جاسوسانی به هر سوی آذربایجان گسیل داشتند. آنها مردم عوام را تحریک می‌کردند علیه خیابانی عصیان کنند و توانستند به خواسته خود جامه عمل بپوشانند. ارتش ملی برای خواباندن عصیان حرکت کرد و قسمت‌هایی از ژاندارم‌ها در تبریز باقی ماندند و ماژور حسین خان با وعده‌های مختلفی خود را فروخت. در دوازدهم ماه سپتامبر سال ۱۹۲۰، گروه‌هایی از عواملی که چشمانشان را پرده جهالت پوشانده بود، به مرکز دولت (آزادیستان) که در عالی قاپی واقع بود هجوم برده - و آن جایی که مرکز و مقام کسانی بود که می‌خواستند خود را رها سازند و در مسیر خونین و دشوار آزادی خود را قرار داده و استقلال طلب بودند، - متصرف شدند. در عرض ۳ روز صدها خانه غارت شد و خون آزادی خواهان بجای آب جاری شد و خیابانی نیز در منزل

دوستش حسن بادامچی به محاصره درآمد. در چهارم سپتامبر سال ۱۹۲۰ خون مبارکش در خانه حاج شیخ حسن میانجی به وسیله گلوله شلیک شده از تفنگ اسماعیل قزاق، خاک تبریز را گلگون ساخت. بدین ترتیب دولت آزادیستان، ۶ ماه بعد از سقوط جمهوری آذربایجان شمالی، سقوط کرد.

شیخ محمد خیابانی از ایدئولوژیست‌های بزرگ ترک در شروع قرن بیستم بشمار می‌آمد. او در تاریخ چهاردهم ماه مه سال ۱۹۲۰ که در مقابل مردمی که در مقابل تجدد ایستادگی می‌کردند، این گونه فریاد کشیده و می‌گفت: طبیعت به یک میدانچه جنگ شبیه است. کسانی که در جنگ پیروز شوند، از حقوق زندگی برخوردار می‌شوند. برای زندگی در این دنیا باید قدرتمندتر شویم.

اگر نسلی معنای این سه کلمه را درک کند، در اکثریت نباشد، خروج از یوغ اسارت غیر ممکن است.

حرکات محمد تقی خان پسیان

بر اساس حرکات آزادیستان به رهبری شیخ محمد خیابانی، محمد تقی خان پسیان خودی نشان داد. او در سال ۱۸۸۷ در تبریز به دنیا آمد و شاهد حرکات مشروطیت - که در تبریز آغاز شده بود - بود و در اثنای جنگ اول جهانی در مقابله و مبارزه با روس‌ها و انگلیسی‌ها زخمی شده و جهت ادامه‌ی معالجه به مقصد آلمان حرکت کرد و در آنجا بعد از سلامتی، وارد خدمت در ارتش آلمان گردید و دانش جنگی کسب کرده و در شهر لایپزیگ دروس ریاضی عالی را انتخاب کرد و در سال ۱۹۲۰ به تهران بازگشت.

در آن زمان رضاشاه جهد می‌کرد تا حرکات دولت آزادیستان شیخ محمد خیابانی را با سقوط مواجه کند. رضاشاه می‌خواست او را برای سقوط دولت آزادیستان به آذربایجان بفرستد لکن او این امر را نپذیرفت و فرماندهی قوای ولایت خراسان را قبول کرد و بدانجا روانه شد. او از موقع رفتن بدانجا شروع به انجام اقداماتی در جهت تأمین منافع مردم کرد و در اینجا جلوی اعمال خود سرانه مالکان را گرفت و مانع آن گردید که اینان خون مردم را بمکند. این اعمال گرچه با

استقبال مردم مواجه شد ولی موجبات نارضایتی والی وقت خراسان، احمد قوام السلطنه برادر وثوق الدوله و نیز قنصل انگلیس می‌شد. در طی امضای سازش‌نامه‌ای در سال ۱۹۱۹ انگلیسی‌ها نیمه جنوبی ایران را به شکل مستملکه خود درآورده بودند. در پشت مالکان، انگلیسی‌ها ایستاده بودند و هر زمانی که آسیبی به منافع آنها می‌رسید اینان بلافاصله خود را به انگلیسی‌ها می‌رساندند. اولین اختلاف مابین محمد تقی خان پسیان و والی خراسان درباره زندانیان سیاسی بوجود آمد. قوام السلطنه محاکمه و اعدام زندانیان را در مقابل چشم مردم طلب می‌کرد و خان پسیان آزادی آنان را می‌خواست. در ماه مه سال ۱۹۲۱ از تهران فرمانی جهت محمد تقی خان پسیان فرستاده شد که هر چه سریعتر قوام را به تهران روانه کند و خان پسیان هم این فرصت را مغتنم شمرد و قوام را تحت نظارت به تهران روانه ساخت و املاک، پول و خصوصاً تمام مایملک او را به نام دولت مصادره کرد. در خانه قوام طلاهای انگلیسی، سلاح‌های انگلیسی و... پیدا شد سپس او به مصادره اموال مالکانی پرداخت که در ارتباط با قوام بودند و بدین ترتیب در مقابل آزادیخواهان میدان بزرگی را گشود.

محمد تقی خان در سال ۱۹۲۰ در خراسان علم عصیان را برافراشت و در ماه نیسان (آوریل) سال ۱۹۲۱ استقلال خود را اعلان نمود و بر تعداد ژاندارم‌های تحت امر خود افزوده و آنها را به قشون ملی تبدیل نمود و انعکاس حرکات او از مرزهای ایران نیز گذشت، خصوصاً در هندوستان و مصر انعکاس گسترده‌ای یافت. بدهی‌های روستائیان به دولت را بخشود و زمین‌های بزرگ را در بین افراد بی‌زمین تقسیم کرد. در این زمان قوام السلطنه در تهران از حبس آزاد شده و بعنوان نخست وزیر انتخاب شده بود. او و شاه دست به دست هم داده و در باره سرکوب و کیفر محمد تقی که علم آزادی خراسان را برافراشته بود، تدبیر آغازیده بودند.

خان پسیان زمانی که حاکمیت را بدست گرفت، تشکیلات ژاندارم خراسان را به ارتش ملی تبدیل نموده و آنرا از نو سازماندهی کرد و از روستائیان مسلح، نیروهای پلیس تشکیل داده و روح حرکات مشروطیت را تازه کرد و به آنها لقب فدایی داد. کلاس‌های کوتاه مدت جنگی تشکیل داد و براساس نقشه‌های جنگی به سر طوایف محلی چون: تیموری، خزه‌ره، بچوج، بربری و... رفته و آنان را در جرگه اطاعت خود وارد ساخت. راه‌های توس و نیشابور را به نظم و نظام

درآورد. در مشهد بیمارستان و خانه ایتام بوجود آورده و قابل استفاده نمود. تمامی قروض روستائیان را به دولت بخشود. او با انجام اینگونه اعمال در نظر مردم به یک مرد افسانه‌ای تبدیل شد.

اصلاحات محمد تقی خان پسیان، خصوصاً انگلیسی‌ها را از نظر مادی به لرزه درآورد. آنان جاسوس خود به نام «بیلینی» در ترکستان را به تعجیل به تهران گسیل داشتند و تمامی نقشه‌های طراحی شده او و رضاخان طرفی نبست. اینبار انگلیسی‌ها حاضر شدند به او پیشنهاد نمایند تا وی علاوه بر دریافت پول، در هر جایی از اروپا که خواست مسکن گزیند و از راه خود باز گردد. دیگر در مقابل انگلیسی‌ها و رضاخان تنها یک راه باقی می‌ماند: آنها را با یکدیگر متحد گشته و نیروی بزرگی را علیه حرکات استقلال طلبانه خان پسیان گسیل دارند.

انگلیسی‌ها به عوامل مرتجع دینی پول‌ها دادند تا شایعاتی علیه محمد تقی خان براه اندازند، سپس یک نیروی ۴۰۰۰ هزار نفری با سلاح‌های سنگین به رهبری فرد مرتجعی بنام خزائی تجهیز کرده و او را روانه خراسان کردند. در این قشون، نیروی ۳۰۰ نفره انگلیسی هم شرکت کرده بود. در اواخر سال ۱۹۲۱ (خان پسیان) در جنگ با نیروهای انگلیسی و شاه، پیروز میدان بود. در ماه اکتبر بر اثر هجوم طوایف کرد که از چندین جبهه به او حمله کرده بودند، عقب نشست. محمد تقی خان خصوصاً در فکر آن بود که با انگلیسی‌ها درگیر شود. قوای مرکزی خود را استحکام بخشیده، رو به سوی تپه‌های جعفرآباد نمود و خواست که در جنگ‌های آنجا شرکت جوید. در اینجا او همانند ستارخان، باقرخان، خیابانی و عم‌اوغلو با خیانت مواجه شده و بشکل تأثرآور و دردناکی به قتل رسید. بدین ترتیب یک خورشید آزادی دیگر که از آسمان آذربایجان درخشیده بود، غروب کرد.

در همین سنوات، سیاست سوسیالیستی کردن در آذربایجان شمالی اجرا می‌شد و سرزمین‌های آذربایجان تقسیم شده و به ارمنستان و داغستان هدیه داده می‌شد.

میرجعفر پیشه‌وری و حرکت ۲۱ آذر و جمهوری دموکراتیک ملی آذربایجان جنوبی

سیدجعفر پیشه‌وری در شهر خلخال آذربایجان جنوبی به دنیا آمد. او در سن ۷ سالگی به آذربایجان شمالی برده شده و در آنجا تحصیلات خود را شروع کرد. از همان اوان کودکی شاهد حوادث سیاسی بود که در آذربایجان می‌گذشت و در سن ۳۲ سالگی به ایران بازگشت. به محض ورود، مبارزه سیاسی با رضاخان را آغاز کرد. پلیس‌های شاه، او را بخاطر داشتن افکار انقلابی، ۱۱ سال در زندان نگاه داشتند.

بعد از حرکات خان پسیان در آذربایجان حادثه‌ای که به قلم بیاید، اتفاق نیافتاد تا آنکه در سال ۱۹۴۱ و در همین سال، نیروهای شوروی ایران را اشغال کردند و مملکت مثل سابق به دو قسمت شمال - جنوب تقسیم گردید. یک نیمه را روس‌ها و قسمت دیگر را انگلیسی‌ها تصاحب کردند. شاه توسط انگلیسی‌ها به یک جزیره تبعید شد.

سیدجعفر پیشه‌وری بخاطر داشتن عقاید انقلابی خود، در سال ۱۹۳۰ به زندان انداخته شده بود. بعد از ۱۱ سال تحمل زندان، آزاد گردید. بلافاصله بعد از آزادی‌اش آذربایجانی‌ها را دور خود جمع کرده و تشکیلاتی را بوجود آورد. در روز ۲۳ ماه مه سال ۱۹۴۳ شروع به انتشار نشریه فارسی «آژیرو» (سیگنال) نمود و فضای آزادی که از زمان ستارخان بوجود آمده بود، او از نو برپا نمود، او همزمان با بوجود آمدن فضای آزادی برای فعالیت مجدد فرقه خود می‌گفت:

«پیشه‌وران، روستائیان، تجار کوچک، صنعتگران، خلاصه طبقات پایین اجتماع منافع مشترکی دارند اولی با این حال در ایران نمی‌توان گروه‌های صنفی بوجود آورد. برای دفاع از منافع مشترک، طبقاتی که در بالا ذکر شدند، و نیز پاسخ به انتظارات آنان و برآورده کردن آمال آنها، وجود یک حزب می‌تواند، در این مملکت، اقبال عمومی را به همراه آورد.»

حرکت ۲۱ آذر در راستای تحقق چنین آرزویی وارد عرصه شد. دیکتاتوری رضاشاه لغو شده بود و ایران تحت اشغال نیروهای امپریالیستی بود. محمدرضاشاه مجبور به تمکین از خواسته‌های نمایندگان ملت بود. در نهایت پیشه‌وری در انتخابات دوره چهاردهم مجلس از تبریز و از حزبی بنام دمکرات نامزدی خود را اعلام کرده بود و این امر بر قلوب اطرافیان ظالم شاه از

قبیل سهیلی، تدین، ژنرال مقدم و... رعب افکنده بود. چونکه پیشه‌وری در حد کفایت، نگرانی‌ها و زندان‌ها را چشیده و پخته شده بود و مغلوب کردن او کار دشواری می‌بود. او زمانی که بعنوان نماینده مجلس انتخاب می‌شد از پشت کرسی نمایندگی، آزادی خلق‌های ایران را طلب خواهد کرد. اساساً مواردی که او درخواست می‌کرد قبلاً بعنوان آمال و امید (۱۹۱۱-۱۹۰۵) و در نتیجه، حرکات انجمن مورد قبول واقع شده و در قانون اساسی ایران نیز قید شده بود؛ لکن شوونیسم فارس توسط شاه تازه بقدرت رسیده از اجرای آنها جلوگیری می‌کرد. پیشه‌وری و دوستانش از تبریز با اکثریت بزرگی بعنوان وکیل ملت انتخاب شدند و در نتیجه شاه و طرفداران او، پیشه‌وری و دوستانش را بعنوان وکیل به رسمیت نشناختند و بدین ترتیب بود که سیر حوادث بشکل دیگری درآمد.

ترکان آذربایجان در شکل ساده‌ای پیشه‌وری و نیز حقوق مدنی خود را طلب می‌کردند. پیشه‌وری کمیته مرکزی را راضی کرد که اعضای آن را جهت برگزاری اولین کنگره دعوت کردند. پیشه‌وری در همین کنگره، بعنوان رهبر فرقه دمکرات ایران انتخاب شد. صدرالاشرف که از طرف شاه بعنوان حکومت آذربایجان انتخاب شده بود، حقوق مورد درخواست مردم آذربایجان را نادیده می‌گرفت و برعکس حقوق مردم عمل می‌کرد. مفتش تعیین شده شاه برای آذربایجان در مجلس بدین گونه سخنرانی می‌کرد: من به آذربایجان رفته و آنجا را سر آذربایجانی‌ها خراب خواهم کرد. در چنین فضایی برای پیشه‌وری و همفکرانش تنها یک راه باقی مانده بود و آن بازگشت به آذربایجان و آغاز مبارزه مسلحانه برای آزادی بود و اینان هم این کار را کردند. پیشه‌وری در سال ۱۹۴۵ در میان ۷۴۴ نفر زن و مرد کنگره خلق، این گونه سخنرانی کرده و می‌گفت: ما دیگر می‌خواهیم اداره خودمان را خودمان بدست بگیریم. ما آذربایجان را از ایران تجزیه نکرده و تنها می‌خواهیم در اداره امور داخلی خودمان آزاد باشیم.

آذربایجان در امور داخلی مختار و در امور خارجی وابسته به ایران باشد و اداره‌ای برای تمشیت حکومت ملی و ایفای حقوق خود بوجود آید، این مسایل از موارد مورد تصویب کنگره بود. در آن زمان نشریات و روزنامه‌هایی چون: فرمان، ایران ما، رعد و... از حرکات دمکراتیک آذربایجان استقبال می‌کرد. نشریه رعد این گونه می‌نوشت: درخواست‌های دموکرات‌های

آذربایجان عادلانه و قانونی بوده و بر اساس قانون اساسی است. قدمی است برای برپایی انجمن‌ها. باید انجمن‌ها در سطح ایران بوجود آیند.

بر این منوال بعد از کنگره، یک هیئت ملی ۳۹ نفره انتخاب شد و آنها برای اداره امور آذربایجان، بوجود آوردن مجلس ملی آذربایجان را تصویب کردند. در این انتخابات به شکل ساده‌ای ۴۳۹۵۱ نفر رأی دهنده به حزب دموکرات آذربایجان رأی داد.

حاکمیت ایران مثل همیشه در اختیار انگلیس، روسیه و آمریکا- که تازه برای خود جای پای پیدا کرده بود- بود. شاه اگر می‌خواست نخست‌وزیر یا وزیر تعیین نماید باید اول موافقت آنها را بدست می‌آورد. نهضت ۲۱ آذر در چنین فضایی بوجود آمده بود.

شعارهای نهضت ۲۱ آذر (حرکت، بیداری و آگاهی):

۱- همزمان و همراه با حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران، باید برای آذربایجان هر نوع آزادی و خودمختاری مدنی داده شود و در راه ایجاد جامعه مدنی و نیز آبادانی آذربایجان و ترقی آن، باید قوانین مملکتی عادلانه و در راستای برابری حقوق و تعیین سرنوشت، تدوین شود.

۲- برای تحقق چنین آرزو و خواسته‌ای باید هرچه سریعتر انجمن‌های ایالتی و ولایتی تعیین شوند و شروع به کار نمایند. این انجمن‌ها همزمان با فعالیت در زمینه‌های مدنیت، بهداشت و اقتصاد بر طبق قانون اساسی برای پیشرفت در امور دولتی، بازرسانی را تعیین نموده که امورات آنها را تنظیم و تفسیر کرده و به آنها برای پیشرفت در کار و به نظام درآمدن‌شان، ایده‌ها و طرح‌ها و افکار خود را بیان نمایند.

۳- در آذربایجان تا کلاس سوم ابتدایی، دروس به شکل ساده‌ای تنها به ترکی آذربایجانی تدریس شوند و بعد از کلاس سوم، زبان دولتی فارسی به همراه زبان ترکی آذربایجانی تدریس خواهد شد. تشکیل دانشگاه در آذربایجان جزو کارهای اساسی فرقه دمکرات آذربایجان است.

۴- حزب (فرقه) دمکرات آذربایجان برای توسعه صنایع، برای ایجاد کارخانه‌های جدید، اقدام کرده و سعی خواهد کرد تا مشکل بیکاری را حل نماید و همچنین صنایع دستی و ماشینی را توسعه خواهد داد و زمینه سازی خواهد کرد که کارخانه‌های جدیدی هم احداث شوند.

۵- توسعه و گسترش تجارت یکی از مناظر و دیدگاه‌های فرقه دمکرات آذربایجان و نیز یکی از مسایل لازم، عمده و جدی می‌باشد. تا این زمان بسته بودن راه‌های تجاری، موجب شده که ثروت بسیاری از روستائیان مخصوصاً صاحبان باغات میوه و خرده مالکان از دستشان خارج شود و اینان به حال گدایی بیفتند و برای جلوگیری از ادامه چنین روندی، فرقه دمکرات آذربایجان ب فکر پیدا کردن بازار و نیز صدور محصولات آذربایجان از طریق راه‌های ترانزیتی به خارج بوده و یکی از کارهای جدی این فرقه است تا بدین وسیله جلو از دست رفتن ثروت را بگیرد.

۶- یکی از اهداف عمده و اساسی فرقه دمکرات آذربایجان، آبادانی شهرهای آذربایجان می‌باشد. برای رسیدن به چنین مقصدی، فرقه سعی خواهد کرد تا هرچه سریعتر قوانین مربوط به انجمن شهرها تغییر یابد و برای اهالی شهر یک فضای مستقلی بوجود آید تا در آبادانی شهرها امکان فعالیت داشته باشند و بتوانند به یک زندگی و وضعیت مساوی با هم عصران خود نایل شوند. مخصوصاً در مورد شهر تبریز و حل وضعیت آب آن یکی از مقاصد اساسی فرقه دمکرات است.

۷- مسئولان فرقه دمکرات آذربایجان بخوبی می‌دانند که کسانی کشور را صاحب ثروت می‌کنند و منابع مولد اقتصادی محسوب می‌شوند، روستائیان هستند. به همین دلیل حرکات و جنبش بوجود آمده در میان روستائیان از دید فرقه (حزب) پنهان نیست. در ادامه‌ی این حرکات، فرقه سعی خواهد کرد تا قدم‌های اساسی برای رفع احتیاجات روستائیان بردارد. خصوصاً میان روستائیان و مالکان (آقاها) حدی معین شود و جلوی بسیاری از اعمال و اخذ مالیات‌های غیرقانونی آنها گرفته شود و این امر جزو یکی از وظایف اساسی فرقه محسوب می‌شود. فرقه در حل این مسئله جهد خواهد کرد که هم روستائی راضی شود و هم مالکان از آینده و طالع خویش آسوده شده تا در راه آبادانی روستا بکوشند. اراضی دولتی (خالصه) و اراضی که قبلاً دست مالکانی بوده که آنان آذربایجان را غارت نموده و سپس آن را ترک کرده و حاصل و سرمایه به زحمت کسب شده‌ی خلق آذربایجان را به تهران و سایر شهرها منتقل می‌کنند، هر چه زودتر باید این اشخاص به آذربایجان مراجعت نموده و ضمن موافقت با اساسنامه فرقه، اختیار این اراضی را به روستائیان واگذار نمایند. ما کسانی که ثروت آذربایجان

را جهت عیش و عشرت به خارج منتقل می‌کنند، آذربایجانی محسوب نمی‌کنیم. اگر آنان از بازگشت به آذربایجان امتناع نمایند، خودشان را از تمامی حقوق محروم می‌سازند. فرقه علاوه بر این تلاش خواهد کرد که در حداقل زمان و در شکل ساده‌ای بین روستائیان آذربایجان، زمین و امکانات زراعی تقسیم شود.

۸- یکی از وظایف مهم فرقه، مبارزه با بیکاری است. هنوز و تا به حال تهلکه بیکاری به شکل جدی مشاهده می‌شود و در آینده نیز این سیل، روز به روز پرزورتر خواهد گشت و از طرف دولت مرکزی و مأموران محلی در این زمینه هیچگونه اقدامی انجام نشده است. اگر کارها بدین منوال دوام یابد، اکثریت خلق آذربایجان به یک وضعیت بدی محکوم خواهند شد. فرقه برای جلوگیری از این بلا، جهد خواهد کرد که تدابیر جدی را مجری دارد. در حال حاضر تدابیر ایجاد کارخانه‌ها، توسعه‌ی تجارت، تشکیل تشکیلات صنف کشاورزی، راه آهن و راه‌های شوسه امکان‌پذیر است و در نهایت اینها ایده‌آل‌های ماست.

۹- موقع حاضر کردن قانون انتخابات، بزرگترین ظلم را به آذربایجان اعمال نموده‌اند. بر اساس اطلاعات دقیق، بیش از ۴ میلیون نفر در آذربایجان زندگی می‌کنند. بر اساس این قانون غیرعادلانه، در مجلس ملی تنها ۲۰ کرسی [به آذربایجان] داده شده است و قطعاً این عادلانه نیست. فرقه دموکرات آذربایجان جهد خواهد کرد تا در مجلس ملی بر اساس تعداد نفوس خلق خود، وکیل ملت [به مجلس] فرستاده شود و این امر تقریباً یک سوم کل نمایندگان مجلس را تشکیل خواهد داد. حزب دموکرات، از اصل آزاد بودن انتخابات و عدم وابستگی آن به حکومت، دفاع خواهد کرد. فرقه قطعاً با دخالت کارگزاران دولت، افراد داخلی و خارجی و همچنین از دخالت متمولین در انتخابات که با تهدید و ارعاب صورت می‌گیرد و یا سعی در فریب خلق می‌نمایند، مخالفت خواهد کرد. باید انتخابات در سطح ایران و در ساعت معینی از شده و به اتمام رسد.

۱۰- حزب دموکرات آذربایجان، کسانی را که به دوایر دولتی نفوذ کرده و ایجاد فساد کرده و از اموال دولتی سوءاستفاده می‌کنند و نیز با رشوه‌گیران جداً مبارزه کرده و در ادارات دولتی از افراد پاک و شریف حمایت و پشتیبانی خواهد نمود. حزب کوشش خواهد کرد، امکانات رفاهی

آنان را تأمین نماید و پاداش زحمات آنان بالاتر باشد تا بسوی دزدی و رشوه، روی نیاورند و برای آنان زندگی آبرومندانه‌ای فراهم گردد.

۱۱- حزب دموکرات سعی خواهد کرد تا نصف بیشتر مالیات‌های جمع‌آوری شده از آذربایجان را در خود آذربایجان برای رفع نیازهای آن هزینه نماید و جداً از میزان مالیات‌های فرعی (غیرمستقیم) خواهد کاست.

۱۲- حزب دموکرات آذربایجان، طرفدار ایجاد دوستی با کلیه دول دموکراتیک، خصوصاً با متفقین می‌باشد و برای تداوم این دوستی تلاش خواهد نمود تا دست خائنینی را که سعی در گسستن روابط دوستی با دول متفق دموکراتیک در مرکز و سایر شهرها را می‌نمایند، از عرصه‌های اجتماعی، سیاسی و امور دولتی قطع گردد.

این ماده ۱۲ فرقه دموکرات به طور آشکاری نمایانگر آن است که قصد و مرام اصلی موجدین آن چه می‌باشد.

اشخاص عادی و کسانی که نیتشان معلوم و آشکار است و برخی از جاها و منابع مدعی هستند که میرجعفر پیشه‌وری دارای افکار کمونیستی بوده و مارکسیست است و با این بهتان‌ها قصدشان آن است که به شخصیت تاریخی او ضربه بزنند. اگر اثر آنانی که معمار عقیده کمونیستی هستند: کارل مارکس، انگلس و نیز آثار کسانی که این افکار را پیاده کردند از قبیل: لنین، تروتسکی و استالین و... را مورد تدقیق قرار دهیم، بصورت واضحی نشان می‌دهد؛ جمهوری دموکراتیکی که پیشه‌وری در آذربایجان جنوبی بوجود آورد، در اساس و اصول با عقاید کمونیستی همخوانی ندارد. به پیشه‌وری اگر سوسیالیست ملی و یا سوسیال دموکرات ملی بگوییم، صحیح‌تر خواهد بود.

شاه هیئتی به تبریز اعزام نموده بود و گویا می‌خواست با آنان مذاکره کند، از سوی دیگر با حيله‌گری قوای جنگی خود را از شهرهای خوی، اهر، میاندوآب، سراب و اردبیل جهت حمله به تبریز، فرماندهی می‌کرد. خلق آذربایجان در مقابل این اقدام شاه، با قاطعیت عمل نموده و شروع به دفاع از خود کرد. در کنگره عمومی خلق، هیئت منتخب ۳۹ نفره، قدرت خود را به مجلس جمهوری خودمختار آذربایجان تحویل داد. مجلس هم امور تشکیل حکومت را به سیدجعفر

پیشه‌وری واگذار کرد. او هم در تاریخ ۲۱ مارس سال ۱۹۴۵ جمهوری دموکراتیک خودمختار آذربایجان را بنیان نهاد. مجلس ملی هم به این حکومت ملی رأی اعتماد داد. وزرای تشکیل دهنده حکومت عبارت بود از:

۱- نخست وزیر = میرجعفر پیشه‌وری

۲- وزیر امور داخله = دکتر سلام‌اله جاوید

۳- وزیر نیروهای ملی = جعفر کاویان

۴- وزیر فلاح (زراعت و امور روستایی) = دکتر مهتاش

۵- وزیر معارف = محمد بی‌ریا

۶- وزیر بهداشت = دکتر اورنگی

۷- وزیر امور مالیه = غلامرضا الهامی

۸- وزیر عدلیه = یوسف عظیمی

۹- وزیر راه، تلفن و تلگراف = کبیری

۱۰- وزیر تجارت و اقتصاد = رضا رسولی.

وزیران در کابینه به شکل ساده‌ای شرکت کرده و دولت ملی فاقد وزیر خارجه بود، با این که نمایندگان ملت به این امر اعتراض کردند در پاسخ مجلس ملی، کابینه به عدم تجزیه و جدائی دولت جمهوری خودمختار آذربایجان از ایران، اشاره داشتند. بعد از این حکومت بوجود آمده تحت رهبری سیدجعفر پیشه‌وری، در مسیر حل مشکلات آذربایجان جنوبی حرکت کرد.

برنامه حکومتی، فرقه دموکرات آذربایجان اثباتگر آن است که پیشه‌وری و دوستانش در چه مسیری حرکت می‌کردند و از نظر تاریخی کسانی را که علیه آنان نیت و مقاصد سوئی دارند، به کتاری می‌زند. برنامه‌هایی که در دستور کار دولت ملی قرار داشت عبارت بود از:

۱- باید جهت اعلان مختاریت ملی خود به جهانیان و نیز تأمین تداوم و بقای آن، فعالیت‌ها و تدابیر جدی بعمل آید و باید با مقامات ذیصلاح وارد مذاکره شد و در راستای حفظ استقلال و یکپارچگی ایران، دولت دموکراتیک ملی ما بر پایه اصول و اساس مقتضی برپا شده و مشکلاتی که در طی این طریق پیش خواهد آمد از میان برخواهد داشت.

۲ - دولت خودمختار ملی ما اساس و اصول استواری را بوجود خواهد آورد و با مقصد نزدیکی هرچه بیشتر به مردم، در کمترین زمان ممکن به انتخابات انجمن‌های ولایتی دست خواهد یازید و اختیار نظارت ادارات محلی را بدان خواهد سپرد.

۳ - برای آبادانی شهرهایمان، فرصت را از کف نداده انجمن‌های شهر را طبق اصول دموکراتیک انتخاب کرده، امور آنها را بر طبق شیوه صحیحی راه‌اندازی نمایند.

۴ - در مناطق و شهرهای مختلف، حکام و والیان آن (اداره ملکی قصبات) را از افراد مورد اعتماد و آزادی خواه تعیین کرده و بواسطه اینان حرکات ظالمانه‌ای که در گذشته بوجود آمده بود و نیز جلوی اعمالی که مردم را تحقیر می نمود، گرفته شود تا در سطح مملکت ثبات و امنیت تأمین شود.

۵ - ادارات ژاندارمری و پلیس را از کنترل افراد زورگوی ضد مردم و خائن، خارج ساخته و در اختیار اشخاص آزادی خواه وطن دوست قرار داد و امور آنها را باید در جهت آمال و خواسته‌های مردم هماهنگ ساخت.

۶ - بازنگری در قوانین مالیات و بازرسی امور اداره مالیه و بعداً در حداقل زمان ممکن لایحه بودجه ملی را به مجلس ملی تقدیم کرد. عموماً باید سیاست‌های مالی درآمدها و هزینه‌ها در جهت پیشرفت و تکامل مملکت تنظیم شوند.

۷ - برای برپایی خودمختاری، مجلس ملی و دولت ملی ما و تأمین آتیه آن، در روستاها و شهرها دسته‌های فدایی بوجود آید و باید این قوه، حول یک مرکزیتی انسجام و یگانگی بخشیده شوند و ارتش ملی خلقی بوجود آید و نیز برای تسلیح و تجهیز به شکل مدرنیزه درآوردن آن، تدابیر ضروری را اتخاذ کرد.

۸ - در زمینه مسایل مدنی و فرهنگی (معارف)، در مقابل دولت ما، دو مسئله بزرگ وجود دارد. اولین آن این است که زبان ملی خودمان را در تمامی مدارس بصورت رسمی درآورده و در ادامه چنین روندی موضوع دوم نیز در مبارزه با بیسوادی، باید تحصیل رایگان را بصورت اجباری و بصورت قانونی و عملی درآورد. بالاتر از این امور، حکومت ما به تحصیلات عالی

اهمیت ویژه‌ای داده و تلاش اساسی برای بوجود آوردن و پی‌ریزی و بنیان دانشگاه ملی ضروری است.

۹ - در زمینه مسایل تجاری و اقتصادی، حکومت ملی ما در مرحله نخست به صنایع ملی اهمیت داده و باید کارخانه‌های موجود را طبق اصول صحیحی درآورد. در مرحله‌ی دوم کارخانه‌های جدیدی را بوجود آورده و نیازهای منطقه را تأمین کرد. در زمینه‌ی تجاری، دولت ما با توجه به استعداد بالقوه آذربایجان جهت مرکزیت تجاری، تدابیر لازم را انجام داده و راه‌های ممکنه دیگر را جستجو خواهد کرد.

۱۰ - تعمیر راه‌ها و احداث راه‌های جدید، گسترش وسایل ارتباط جمعی مانند پست و تلگراف و تلفن و مدرنیزه کردن آنها، از وظایف اساسی حکومت ماست.

۱۱ - برای رفع اختلافات بوجود آمده مابین روستائیان و مالکان (صاحبان زمین‌های بزرگ) و ایجاد رضایت متقابل، یک قانون قاطعی تنظیم کرده و در این راه مسئله دهقان و ملکدار (ارباب) را حل و فصل خواهد کرد.

۱۲ - برای مبارزه با مسئله روزافزون بیکاری در روستاها و شهرها، باید زمین‌های خالصه دولتی را هرچه سریعتر میان کشاورزان تقسیم کرد و همچنین اراضی کسانی که آذربایجان را ترک کرده و علیه مختاریت ملی ما تبلیغات می‌کنند، ضبط نموده و در اختیار روستائیان قرار داده شود، وضعیت روستائیان بی‌زمین باید بهبود یابد، علاوه بر اینها با توجه به اینکه اکثریت مردم ما را روستائیان تشکیل می‌دهند باید یک بانک زراعت (کشاورزی) کارآمدی بوجود آورده شود تا به روستائیان وام داده و مسئله خرید زمین توسط آنها حل گردد و ملکداران نیز با دلخواه و رضایت خود زمین‌ها را به قیمت عادلانه‌ای بفروش برسانند.

۱۳ - جهت مبارزه جدی با بیکاری باید تدابیر ضروری اتخاذ شود. باید در جهت توسعه و گسترش راه‌سازی، احداث کارخانه‌ها، امور مربوط به روستاها (محصولات کشاورزی و زراعت) و توسعه تجارت بصورت جدی اقداماتی را بعمل آورد.

۱۴ - جهت راه‌اندازی و تأمین معیشت کارگران و زحمتکشان، باید لایحه‌ی قانونی آماده کرده و تقدیم مجلس نمود و در عین حال تدابیر لازم را جهت بیمه اجباری به موقع اجرا گذشت.

۱۵- باید در مورد امور بهداشتی فکری کرده و از گسترش بیماری‌های عمومی و فراگیر جلوگیری نمود، خصوصاً در مورد روستائیان و طبقات پائین، مسئله پزشکی، دارو و درمان را حل و فصل نمود و سلامتی و بهداشت ملت را تأمین کرد.

۱۶- قوانینی که تاکنون از سوی مجلس شورای ملی وضع شده باید مناسب با حیات و خودمختاری ملی مردم آذربایجان اصلاح شوند و قوانین و لوایح مفید و جدیدی را نیز در این راستا پیشنهاد نمود.

۱۷- حکومت ملی آذربایجان با توجه به تمامی زمینه‌ها، قانون مالکیت خصوصی را قبول کرده و پشتیبان هرگونه امور و تشبثات خصوصی دیگری است که موجب رشد و ترقی اقتصاد و رفاه مردم آن گردد.

۱۸- حکومت ملی آذربایجان، آزادی، وجدان و عقیده کسانی که در این سرزمین زندگی می‌کنند، محترم می‌شمارد.

۱۹- حکومت ملی آذربایجان، حقوق کسانی را که به همراه آذربایجانی‌ها در آذربایجان زندگی می‌کنند، تمامی هم‌وطنان، خصوصاً کردها، ارمنه، آشوری‌ها و سایرین را در مقابل قانون مساوی می‌داند.

۲۰- حکومت ملی آذربایجان، همزمان با به رسمیت شمردن حکومت مرکزی ایران، در صورتی که این حکومت با حکومت خودمختار آذربایجان، ضدیت ننماید، تدابیر آن را که مخالف مقررات و قوانین مجلس مؤسسان و مجلس ملی مردم آذربایجان و ضد مطالبات «حقوق ملی» آن نباشد، به اجرا خواهد گذاشت.

این مواد، نوع و چگونگی اساس جمهوری دموکراتیک آذربایجان را به اثبات می‌رساند. جمهوری خودمختار دموکراتیک آذربایجان یک سال در حاکمیت باقی ماند و در عرض این مدت کارهای بزرگی را انجام داد. حکومت تحت رهبری میرجعفر پیشه‌وری برای نخستین بار اعلامیه‌ای را منتشر ساخته و صحبت به زبان ترکی را آزاد اعلام نمود، چرا که شاه شوونیست، زبان ترکی را ممنوع اعلام کرده بود. در تبریز و شهرهای بزرگ مدارس زبان مادری گشوده شد، مواد درسی تدوین و نگاشته شد و نشریات و مطبوعات به زبان مادری شروع به چاپ شدن

نمودند. در تبریز دانشگاهی تأسیس شد. قانون اصلاح اراضی مورد قبول واقع شد و هرچه سریعتر به مرحله‌ی اجرا درآمد. قانون کار جدیدی حاضر شد، قانون اصل برابری زن و مرد مورد قبول واقع گشته و در راه آبادی آذربایجان و حفظ سلامتی مردم تدابیر لازم بعمل آمد.

در آن زمان جنگ عالمگیر دوم به پایان رسیده و آمریکا به همراه روسیه (اتحاد جماهیر شوروی) دنیا را به دو منطقه تحت نفوذ خود درآورده بودند که ایران هم داخل منطقه تحت نفوذ آمریکا شده بود. وضعیت جدید بوجود آمده در آذربایجان جنوبی هم روس‌ها و هم آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها را ناراحت می‌کرد. اینان به نتیجه رسیدند که حرکات ۲۱ آذر را خفه نمایند و از این‌رو با یکدیگر متحد شدند. به فرمان استالین ارتش روس به تبریز و دیگر شهرهای آذربایجان وارد شده و سلاح‌های موجود در دست چریک‌ها را جمع‌آوری کرده و به ادارات شاه تحویل داده شد. ارتش شاهنشاهی وارد آذربایجان شده و در شکل کم سابقه‌ای در تاریخ، شروع به قتل عام (۲۵۰۰۰) ۲۵ هزار نفر ترک آذربایجانی کرد. تمام کتاب‌هایی را که به زبان ترکی نوشته شده بود، در یک میدانی جمع‌آوری کرده و آنها را آتش زدند. پیشه‌وری و بعضی از دوستانش به آذربایجان شمالی پناه بردند. پیشه‌وری شروع کرد که مآووع را به اطلاع برادران شمالی خود برساند. وی همچنین از حرکت اتحاد جماهیر شوروی ادر رابطه با مسئله آذربایجان جنوبی انتقاد کرد و این باعث شد که پایان کار وی برسد. در تاریخ یازدهم ایلول ۱۹۴۷ موقعی که او از باکو به شماخی می‌رفت، در نتیجه‌ی حادثه بوجود آمده «در راه» کشته شد.

در اصل در آن حادثه، به شکل سبکی زخمی شده و به بیمارستان برده می‌شود، در بیمارستان به دستور استالین در اثر دارویی که به او تزریق شد، به مرگش منجر گشت. بدین ترتیب حرکات آزادیخواهان‌ای که در آذربایجان جنوبی به منصفه ظهور رسیده بود به همراه رهبر بزرگ آن محو گردید.

۱۹۷۹- انقلاب اسلامی ایران و آیت‌اله شریعتمداری

برای درک انقلاب اسلامی، یکبار دیگر به سیاستی که رضاشاه و پسرش محمدرضاشاه در تعقیب آن بودند نظری می‌اندازیم. رضاشاه در اثر سیاستی که از سوی امپریالیزم تعقیب و اجرا می‌شد، بدست انگلیسی‌ها در سال ۱۹۲۰ در صحنه سیاسی ایران ظاهر شد. دولت آزادیستان [شیخ محمد خیابانی] به همراه دولتی که توسط خان‌پسیان در خراسان بوجود آمده بود با کمک انگلیسی‌ها و روس‌ها به یکباره محو شده بود و هزاران ترک مجازات شده و در محدودیت به سر می‌بردند و از همین زمان وی [رضاخان] دولت ایران را -که عبارت از [ترکیب] ترک‌ها و فارس‌ها بود- به سوی نژادپرستی فارسی سوق داده بود و ترکان به شهروندان درجه دوم تبدیل شده بودند. او به این مسئله بسنده نکرده و دولت ایران را به شکل دولتی تبدیل کرده بود که ایران را از عنصر ترک پاک سازد.

در زمان اشغال ایران توسط ارتش روسیه، یعنی در تاریخ ۲۷ سپتامبر سال ۱۹۴۱ رضاخان بدست انگلیسی‌ها و روس‌ها تبعید شد و تاج و تخت به پسرش محمدرضا رسید و او شاه شد، او عضو شماره ۳۳ سازمان فراماسونی (ماسون) بود و بزرگترین خصوصیت محمدرضا همانند پدرش خصیصه استبدادیش بود.

محمدرضا خود را به آمریکایی‌ها که تهران را در حین جنگ جهانی دوم بدست گرفته بود، نزدیکتر ساخت و اولین درخواست آنان این بود که یک دستگاه مخفی‌ای بنام ساواک در معنی معاصر تشکیلاتی آن بوجود آید. در آمریکا مسئول امور خاورمیانه‌ای تشکیلات مخفی ملی (سیا)، نورمن سچوارز کویوف - که دارای درجه ژنرال (مایوری) بود، - را تحت امر شاه درآورد و شاه نیز (سرهنگ) زاهدی را تحت اوامر سچوارز کویوف درآورد. زاهدی بعدها حتی به درجه ژنرالی نیز نائل آمد. سچوارز کویوف، ساواک را به عنوان یکی از قوی‌ترین تشکیلات خاورمیانه و خاور نزدیک درآورد. دیگر ساواک در دست شاه (یکی از مستبدین بزرگ دنیا) بصورت یک عامل وحشت‌انگیز و مرگ‌آفرین درآمده بود. شاه هر حرکت ضد خود را قبل از عمل بوسیله ساواک از بین می‌برد. تعداد کارکنان ساواک تا ۵۰۰۰۰ تن نیز رسیده بود.

او از موقع به تخت رسیدن خود از سال ۱۹۴۳ به تحریک انگلیسی‌ها به درگیری با قشقایی‌ها پرداخت؛ در نهایت نقشه‌ی محو قشقایی‌ها توسط شاه با تأثیر دیپلماسی ترکیه نتیجه نبخشید. او بعداً خواست که رفرم و اصلاحات ارضی که «انقلاب سفید» نامیده بود، به مرحله اجرا گذارد؛ لکن در سال ۱۹۶۳ [امام] خمینی [ره] که مجتهد بود، مخالف او شد و به زندان افتاد. «آیت‌اله [امام] خمینی [ره] [...] از زندان خلاص شد و در تاریخ نهم اییون [برابر با ۱۳] آبان‌ماه سال ۱۳۴۲ [۱۹۶۳] سال ۱۹۶۳ از ایران اخراج شد و مجبور گردید تا در شهر بوسای ترکیه اقامت گزیند. حرکت مخالفت‌آمیز [امام] خمینی [ره] توسط آیت‌اله شریعتمداری، آیت‌اله منتظری، آیت‌اله طالقانی، آیت‌اله شیرازی و مقلدان و پیروانشان تداوم یافت.

شاه دیگر در این زمان ترکیه را به فارسی‌گری خود مانند دشمنی می‌دید و برای نابودی ترکیه به دنبال بازی‌ها و بهانه‌های مختلف بود. او در هفدهم ماه ژانویه سال ۱۹۶۵ در آدیس ابابا پایتخت اتیوپی، در تجمع حاضرین اعضا و منسوبان کلیسای کالخدون که تحت حمایت هایل سلاسی بودند و نیز با رهبر یونانی تبارهای قبرس کاتالیکوسو ماکاریوس که ساکن بیروت بودند و نیز با رهبر کلیسای آنتیلیاس، کاتالیکوسو هورثن دیدار کرد و در آنجا به «قتل‌عام آرامنه» اعتراض کرده و در آنجا طرحی را که علیه ترکیه بود، مورد پذیرش قرار گرفت و زمین‌هایی که کلیسا در بیروت در اختیار داشت از سوی محمدرضاشاه بخشیده شده بود و ارزش این اراضی سر به میلیون‌ها دلار می‌زد، که یک رهبر دولت اسلامی یعنی شاه محمدرضا با مسیحیان خاچ پرست دست به یکی کرده و علیه یک کشور اسلامی دیگر یعنی جمهوری ترکیه اقدام می‌کرد. در شکل ساده‌ای این تنها ترکیه نبود بلکه [شاه] در ضدیت خود در آذربایجان جنوبی، منطقه ترکمن‌ها و منطقه شیراز که قشقایی‌ها در آن ساکن بودند، مانند یک مار رفتار می‌کرد. او قانون اصلاحات اراضی را در تاریخ اول یانوار سال ۱۹۶۳ در مجلس به تصویب رسانده و اجرای آن را شروع کرد. ترکمن‌های قشقایی، سلطنت محمدرضا را بعلت ترک نبودن وی نمی‌پذیرفتند. شاه نیز، برای مجازات آنان، شروع به غصب اراضی آنان کرده و با حیات و شیوه کوچندگی و نوع معیشت دامداری این ترکان بطور قطعی مخالفت می‌کرد، سپس به سوی آنان بورش برده و در فکر قتل‌عام آنان بود و بعد از تصویب این قانون در مجلس، اجرای آن از منطقه

مراغه شروع شد و سپس رو به سوی مناطق قشقایی نمود. اینان به دلیل مخالفت با اصلاحات ارضی و نیز عدم به رسمیت شناختن شاهی محمدرضا، بطور وحشیانه‌ای مورد هجوم واقع شدند. هواپیماهای جنگی و توپخانه، قشقایی‌ها را به زیر آتش خود گرفت، بدون توجه به زن و کودک، پیر و جوان، هزاران ترک به قتل رسیدند. بوی خون و کشتار وحشیانه ترکمانی که در سرزمین ایران به قتل رسیده بودند و نیز آه و ناله‌ی انسان‌های بی‌گناه به عرش رسید. با کمال تأسف باید گفت که مطبوعات در ترکیه و جامعه بین‌الملل در مقابل این کشتار به شکل ساده‌ای آنرا تلقی کرده و به تماشا نشستند. البته این کشتار، اولین قتل‌عام او علیه ترکان نبود. در زمان لغو جمهوری خودمختار دموکراتیک ملی به رهبری میرجعفر پیشه‌وری نیز در عرض ۲۴ ساعت خون ۲۵۰۰۰ ترک آذربایجانی ریخته شده و هزاران خانواده، از هم پاشیده شده بود.

ظلم شاه، خلق‌های ایران را به تنگ آورده بود و اشتباهات کاشانی و ملا بهبهانی که نقش اساسی در سقوط مصدق داشتند، دیگر توسط خادمان دین تکرار نشد و اینان تا خروج شاه، صمیمانه با یکدیگر همکاری کردند. نخستین حادثه‌ی [انقلاب] در قم توسط طرفداران [امام] خمینی [ره] در طی راه‌پیمایی در تاریخ هفتم ژانویه سال ۱۹۸۷ بوجود آمد. در این حادثه ۶۰ تن هلاک [شهید] شدند و تبریز حوادث قم را دنبال می‌نمود و در تاریخ ۱۸ ژانویه در طی حادثه‌ای در تبریز ۱۰۰ نفر [شهید] شده و ۶۵۰ نفر نیز دستگیر شدند. بعد از حوادث قم، ورود تبریز به مسائل یاد شده، دارای معنای بخصوصی بود. بعد از حوادث پیش آمده در تهران و یزد، [امام] خمینی [ره] در تاریخ هجدهم ایون سال ۱۹۸۷ به خلق ایران درباره بسر آمدن دوره شاه، اشاراتی داد و در نتیجه حوادث در سطح ایران گسترش یافت. در میدان ژاله تهران به دستور شاه به روی راهپیمایی کنندگان با سلاح سنگین و مسلسل آتش گشوده شد و ۱۰۰ نفر از بین رفتند. این حوادث در خارج ایران نیز بازتاب یافته و در شهرهای بزرگ دنیا علیه شاه شروع به انجام تظاهراتی گردید. حوادث در خارج توسط آیت‌اله خمینی [ره] و در داخل توسط [...] آیت‌اله عظمی شریعتمداری، دارای پوشش و زره نامریبی شده و پیش می‌رفت. آیت‌اله شریعتمداری به خبرنگار نشریه «ترجمان» در طی مصاحبه‌ای می‌گفت: «اگر درخواست انتخابات آزاد، اجرای قانون اساسی، انتخاب حکومت توسط مردم و نیز اداره آن توسط مردم،

ارتجاع قلمداد می‌شود، بلی ما مرتجع هستیم. مردم دیکتاتور نمی‌خواهند. حکومت نباید ظالم باشد بلکه باید در میان مردم محبوبیت داشته باشد.»

آیت‌اله [امام] خمینی [ره] در فصل پانزدهم به فرانسه رفته و در نزدیکی پاریس در یک روستایی اقامت گزید. سپس به رسیدن لحظه تحول مقاومت از غیر فعال به مقاومت فعال اشاره کرده و گفت: «تا سقوط رژیم شاه و برقراری دموکراسی، به مبارزه ادامه دهید.» شاه در تاریخ ۲۴ اکتبر سال ۱۹۷۸ در طی مصاحبه‌ای که با روزنامه فیگارو داشت می‌گفت: با حسن ظن و به عقیده‌ام به کناره‌گیری از تخت شاهی فکر نمی‌کنم.

در اصل در غرب و نیز روسیه (با اینکه سخنان دیگری در سخنرانی‌ها و مواضع عنوان می‌کردند)، قلباً با خروج شاه راضی نبودند؛ چرا که این امر به سود آنان نمی‌بود. ولی خلق ایران به شکل توده‌ای به تلاطم درآمده و مانند دریای عمان هر چیزی را در مقابلش منهدم می‌کرد؛ چرا که حال اینان [قدرت‌های بزرگ می‌اندیشیدند] اگر نبض امور را از کف بدهند، در آینده منافع آنان با خطر مواجه خواهد شد. هم غرب و هم روسیه به خوبی می‌دانست که در طول سال‌ها استفاده لازم را از شاه برده و دیگر از او چیزی باقی نمانده بود [...]»

کمونیست‌ها و سوسیالیست‌ها هم در صفوف انقلاب شرکت می‌کردند؛ چونکه آنان در دست شاه دائماً بصورت بازیچه شده بودند و بارها در طول زمان از شاه کتک خورده بودند. در دانشگاه آریامهر تهران سران حزب مارکسیستی توده ایران به همراه اسلام‌گرایان یک گردهمایی تشکیل دادند. کمونیست‌ها، در این تجمع گرچه با قضیه رژیم جمهوری مخالفت کردند ولی بعداً فکر خود را تغییر دادند و در ضدیت با رژیم شاه در صف مبارزه قرار گرفتند. دیگر ایران به یک دیگ جوشان مبدل شده بود. شاه، از روند حوادث پیش آمده نتیجه پایان کار خود را درک می‌کرد و شروع به اعلام فضای باز سیاسی نمود و از آزادی ۱۰۰۰ نفر از زندانیان محکوم سیاسی سخن گفت و تنها ۱۷۹ نفر از آنان را آزاد کرد. شاه حتی از محاکمه کارگزاران فاسد و سوءاستفاده کننده دولت خود نیز سخن رانده بود و حتی روزنامه‌ها از محاکمه رئیس سابق ساواک یعنی ژنرال نعمت‌اله نصیری، نوشتند.

در تاریخ ۲۲ ماه اکتبر سال ۱۹۷۸ در اثر بزرگ شدن حوادث پیش آمده در همدان، «دوید اوئن» وزیر خارجه انگلیس در طی سخنرانی خود با حمایت از شاه، سقوط او را به نفع انگلیس و دنیای غرب ندانست.

برخلاف شعار گسترش دموکراسی در دنیا و امریکا که ورد زبان ایالات متحده امریکا بود، رئیس‌جمهور وقت امریکا در تاریخ ۳۱ ماه اکتبر سال ۱۹۷۸ در کاخ سفید یک نشست مطبوعاتی تشکیل داد. کارتر در نزد ولیعهد ایران رضا (پهلوی) که در آن موقع مشغول تحصیل در امریکا بود، گفت: ما از کوشش‌های شاه ایران در راه گسترش آزادی پشتیبانی می‌کنیم و بعضی از گروه‌های ایرانی که مخالف دموکراسی هستند با شاه و تلاش‌های شاه مخالف هستند و این را می‌دانیم که در نهایت رهبری پیشروانه شاه ایران برای دنیای غرب بیش از حد ارزش دارد.

انگلیسی‌ها هم مانند امریکا به نتیجه رسیده بودند که خروج شاه از حاکمیت به زیان منافع ملی آنان است. اینان آزادی‌خواهی، مانند انسان زیستن، آرزوی مطالبه و کسب حقوق و هویت ملی از طرف ملیون‌ها انسان را - که به زور غصب شده بود - وارونه جلوه می‌دادند. اتحاد جماهیر شوروی، حوادث را از نزدیک زیر نظر داشت و لئونید برژنف دبیر کل مرکزی حزب کمونیست شوروی، در ۱۹ ماه نوامبر سال ۱۹۷۸ در طی سخنرانی خود می‌گفت: «سیا به هر حرکتی در ایران روی آورد خصوصاً اگر به مداخله نظامی دست یازد ما هم تدابیر لازم را اتخاذ خواهیم کرد.»

اتحاد جماهیر شوروی برای اشغال ایران از جمله آذربایجان، واقعاً تصمیماتی را گرفته بود و برای اینکار آمادگی‌های معینی را از نظر گذرانده بود.

در واقع اینان، یعنی انگلیس، امریکا و روسیه از سال ۱۹۰۵ از آغاز حرکات مشروطه به این طرف تمامی مبارزات بوجود آمده [در ایران] را با منافع ملی خود در تضاد می‌دیدند و بر اساس این‌ظن‌ها با یکدیگر متحد شده و سعی در شکست دادن این حرکات داشتند و در سخنرانی‌های خود در این راه بودن خود را اثبات می‌کردند. برای اینان بسط دموکراسی در دنیا و تأمین حقوق

انسانی اصل نبود، بلکه اینان در فکر تأمین منافع خود بودند. سخن از دموکراسی و حقوق انسانی تنها یک ماسک شفافی برای آنان بود.

در تاریخ ۲۶ ماه نوامبر سال ۱۹۷۸ آیت الله عظمی شریعتمداری متشکل کننده ترکان تحت حاکمیت ایران، آیت الله طالقانی متشکل کننده فارس‌ها و نیز آیت‌الله نجفی، خلق‌های ایران را به تعطیلی عمومی فرا خواندند.

بعد از امریکا و انگلیسی‌ها، اتحاد جماهیر شوروی به حمایت از شاه پرداخت (ا). بعد از این بود که رادیو تهران در اخبار خود گفت: «از خط لوله جاللدیقات-۱ که ۸ سال قبل جهت صدور گاز طبیعی احداث شده، صدور گاز به شوروی آغاز شد و هر روزه ۲۷/۴ میلیون مکعب گاز صادر می‌شود.»

گفتنی است که عامل اساسی حمایت از شاه این بوده است !!!

حوادث بدون آرامش ادامه یافت، خون‌ها ریخته شده، زندان‌ها پر شد و [سپس] زندانیان آزاد گشتند، نمایندگان و دیپلمات‌های دول بزرگ مجبور به ترک ایران شدند. در تاریخ ۱۶ ماه ژانویه سال ۱۹۷۹ محمدرضا شاه پهلوی به همراه زنش فرح دیبا از ایران جدا شده و به سوی مصر حرکت کردند. بدین ترتیب دوره و عمر دشمن ترک یعنی پهلوی قدار سپری گشت. ترکان با آمدن [امام] خمینی [ره] انتظارات زیادی داشتند. در نهایت یک قانون در جامعه شناسی وجود دارد؛ اگر دیکتاتوری از تخت به زیر کشیده شود، رژیم آتی از آن نیز قاطع‌تر باید باشد، چرا که باید خودش را بقبولاند.

[امام] خمینی [ره] طی یک مراسم باشکوهی از پاریس آمده و بعد از مستقر شدن در پایتخت ایران، در عرض یک سال تمامی احزاب و تشکیلات‌ها را به ترتیب اعم از رادیکال، راست و چپ را بست. [...] در رادیو و تلویزیون به جز موسیقی دینی، دیگر موسیقی‌ها را ممنوع اعلام کرد. بعد از این در ایران به نام **اسلام عصر ملی گرایي فارس** آغاز می‌شود.

در تاریخ ۲۵ مارس سال ۱۹۷۹، ترکمن‌ها به خاطر فشارها و تصمیمات به جای مانده از دوره شاه، قیام کردند. از دوره شاه، تعویض اسامی اراضی و اماکن، مکرر صورت می‌گرفت و این اراضی

با شکل مجعول و قلابی نامگذاری شده بود، آیت‌اله شریعتمداری در امور مداخله نموده و بیلاقات ترکمن‌ها را به خودشان بازگرداند و نام‌های سابق را نیز احیا کرد.

[...] به خاطر انتخابات جمهوری اسلامی ایران در ۳۱ - ۳۰ ماه مارس سال ۱۹۷۹ رفراندومی برگزار شد و ۹۸/۲ درصد مردم به آن پاسخ مثبت دادند. در نهایت ترکمن‌ها در انتخابات شرکت نکردند. [...] مصوبه‌ی قانون اساسی در ۱۶۰ ماده به آیت‌الله [امام] خمینی [اره]، شریعتمداری و سایر آیات تقدیم شده بود و افکار مختلف به وجود آمده بود. در نهایت نظر [امام] خمینی [اره] عامل اساسی قلمداد شده و به دیگر نظرات ترتیب اثر داده نشد.

با مقصد اصلاح آخرین متن قانون اساسی، آیت‌الله شریعتمداری، آیت‌الله [امام] خمینی [اره]، آیت‌اله شهاب‌الدین نجفی، در منزل آیت‌اله رضا گلپایگانی - که بیمار بود - با یکدیگر دیدار کردند. در همین دیدار، شریعتمداری بر لزوم تشکیل مجلس مؤسسان و بررسی و مذاکره در باره لوایح (مصوبه) قانون اساسی در آنجا، دفاع کرد. آنانی که با فکر اداره ایران توسط قانون اساسی اسلام مخالف بودند، از افکار شریعتمداری حمایت می‌کردند.

آیت‌اله شریعتمداری در ارتباط با قانون اساسی، طی مصاحبه‌ای گفت: «یکی از کسانی که برای جمهوری اسلامی مصوبه قانون اساسی آماده کرده من هستم. در این قانون اساسی در فکر آن نیستم که برای خلق ترک یک صفحه ویژه‌ای در نظر گرفته شود، در نهایت هر کسی به حقوق خود مالک خواهد شد. هر کس به دلخواه خود می‌تواند عضو یکی از احزاب سیاسی شده و فعالیت سیاسی نماید. در قانون اساسی هیچ حکمی که مانع این امر شود، جایی نمی‌تواند داشته باشد، به شرطی که آن ضد اسلام نباشد.

اولین آرزوی ما، این است که سرزمین‌مان را از اشغال آزاد سازیم و امور را به جریان عادی خود درآوریم. حتی در این وضعیت هم در فکر آنیم که به آذربایجان مختاریت داده شود. اگر یقین داشته باشیم که خلق‌هایی که در اقلیت هستند وارد طریق ما نخواهند شد از همین حال به مسیر خود مختاری وارد می‌شدیم. عرب‌ها شروع به طلب مختاریت کرده‌اند، ما هم حس می‌کنیم که زیاد احتیاج به منتظر بودن نخواهیم داشت و در حالت مجبوری، مختاریت و یا بوجود آمدن حکومت آذربایجان را طلب خواهیم کرد. ۱۷/۵ میلیون ترک، که می‌گویند ترک

هستیم و خواستار احقاق حق خود هستیم، برپایی این امر مگر گناه است؟ شاه می‌خواست زبان خلق ترک، آداب و فرهنگ آنان را از بین ببرد. او به آرزویش نایل شد. کسانی که به این امر اعتراض کردند گرفتار شده و محبوس گشته و شکنجه‌ها کشیدند. باز کسانی هستند که این گونه شرایط را می‌خواهند؟

برای ما ترکانی که در ایران زندگی می‌کنیم اکثریت‌مان را تحت فشار شاه در مدارس از خواندن و نوشتن محروم ساختند. برای کسانی که باسواد هستند نیز متأسف هستیم که به فارسی خوانده و می‌نویسند. در ۲۹ ماه بهمن (فوریه) ترکان قهرمان تبریزی، اساس انقلاب اسلامی ایران را بنیان گذاشتند، آنانی که در راه وطن شهید شدند، ترک بودند. الان اصل و نسب آنان عوض شد؟ آیا ۶۰ سال زیر اسارت ۱۵ میلیون فارس ماندن خوب است؟ یا این که ۱۷/۵ میلیون ترک تحت حکومت عادل زندگی نمایند؟ ما بدینگونه مسایل خود را باید مطرح کنیم.»

روزنامه نگار سؤال می‌کند: «نظر آیت‌الله خمینی در رابطه با افکار شما چیست؟»

«من مانند او فکر نمی‌کنم. اگر امروز از یکدیگر جدا نشویم تا انقلاب به سرمنزل خود برسد، وحدت‌مان از هم گسیخته خواهد شد. بعد از اینکه قانون اساسی اسلامیمان اعلام شود هر کسی جایگاه خود را به دست خواهد آورد. جای من تبریز که نقطه اتکای ۱۷/۵ میلیون ترک آذربایجانی است، خواهد بود.»

در اصل [امام] خمینی [اره] مانند شریعتمداری و دوستان او نمی‌اندیشید. مصوبه قانون اساسی که او آماده کرده بود عاری از افکار لیبرالیستی بود. با درک این موضوع، کریم سنجابی رهبر جبهه ملی و وزیر امور خارجه و یارانش از حکومت کناره گرفتند. دیگر تنها [امام] خمینی [اره] دیده می‌شد و [...] سقوط کابینه لیبرال مهدی بازرگان صورت عینی به خود گرفت. در تاریخ اول ماه آگوست سال ۱۹۷۹، «آخرین اصلاحات قانون اساسی در مجلس» توسط نمایندگان، صورت نهایی به خود می‌گرفت. طرفداران شریعتمداری که حزبی به نام «حزب خلق مسلمان» را به وجود آورده بودند و نیز حزب جبهه ملی که از زمان شاه تحت رهبری دکتر مصدق بوجود آمده بود، در این بایکوت مشترک بودند. صحنه در اختیار طرفداران [امام]

خمینی [ره] مانده بود و در مجلس برپا شده ۷۳ نفری مجلس بررسی آخرین اصلاحات قانون اساسی اینان اکثریت یافتند و بدین ترتیب آرزوهای [امام] خمینی [ره] شروع به غلبه کردن نمود. در برگزاری انتخابات از ۱۰۰۰ نفر شرکت کننده شخص نامزد مستقل، هیچ یک، رأی بدست نیاوردند. شریعتمداری هم به این انتخابات اعتراض کرده و تقلبی بودن آن را در خراسان و آذربایجان شرقی اعلام کرد.

در ایران، این بار بازی‌های دیگری پیش می‌رفت. قانون [اساسی] در تاریخ ۱۵ نوامبر سال ۱۹۷۹ توسط مجلس برپا شده به تصویب رسید. در تاریخ دوم ماه دکابر سال ۱۹۷۹، قانون اساسی به رأی مردم گذاشته شد و با ۱۵۷۵۸۹۵۶ رأی مورد قبول واقع شد. در اصل شریعتمداری با برخی از مواد قانون اساسی مخالفت می‌کرد. [...] در نهایت در تاریخ هفتم دکابر سال ۱۹۷۹ عده‌ای [...] با سلاح [...] به خانه شریعتمداری هجوم بردند، خانه او ویران گشته و خودش به زحمت جان به در برد. به خاطر این امر خشمی بوجود آمد و ترکان که به طغیان آمده بودند در تبریز کنترل را به دست گرفتند. [...] و نیز خواستار خود مختاری ترکان بودند. از رادیو تبریز خطاب به مردم گفته می‌شد: «از طرف [امام] خمینی [ره] هیچ شخص و مأموری تعیین شده‌ای نمی‌تواند وارد اینجا شود، در نهایت ما از آیت‌الله شریعتمداری اطاعت و پیروی می‌کنیم.»

من بعد حوادث شکل آشفته و آشوبی به خود می‌گرفت. [امام] خمینی [ره] در عرض ۳ روز، دو بار با شریعتمداری دیدار کرد و در پایان دیدارها، بیانات و مذاکرات آنها منتشر نمی‌شد. علی اکبر هاشمی رفسنجانی وزیر کشور، رو به سوی مردم قیام کننده تبریز کرده و سخنرانی‌ها تهدید آمیزی می‌کرد و از اینان می‌خواست تا از خواسته‌های خود دست بردارند. حوادث بوجود آمده در تبریز به سوی جنگ داخلی پیش می‌رفت. [...] آیت‌الله شریعتمداری اعلامیه‌ای منتشر ساخته و در آن در حالی که بر ادامه‌ی اشتباهات [...] درباره اداره آذربایجان اشاره کرده و از شعله‌ور شدن و تداوم جنگ داخلی هشدار می‌داد. [امام] خمینی [ره] در آخرین سخنرانی خود می‌گفت: «حوادث تبریز را جاسوسان آمریکایی بوجود آورده‌اند.» [...] در نهایت سیر حوادث بسوی دیگری سیر می‌کرد. بر سر ترکان دیگر بلاها به شدت می‌بارید.

آیت‌الله شریعتمداری اینها را با پیش‌بینی خود درک نمود و دو تن از معاونان خود را به تبریز فرستاد و دفاتر حزب خلق مسلمان را بست و تا زمانی که اوضاع آرام نشده، بسته بودن دفاتر را طلب کرد. [با این عمل] به آسمان تبریز پرده سکوت کشیده شد. ۱۲ جوان ترک که در جریان افتادن رادیو تبریز در اختیار مردم و بوجود آمدن حوادث دست داشتند [...] به قتل رسیدند. تبریز که در مسیر راه آزادی به پا خواسته بود، با یک اشاره در جایش ایستاد و قدمی را که برمی‌داشت، فرو گذاشت. هنوز دلایل و اسرار زیادی برای عدم بیان این موضوع وجود دارد، اگر زمان آن فرا رسد، البته که آشکار خواهد شد.

دوست مرحومم دکتر حمید نطقی، دو بار که با او صحبت‌هایی داشتیم، گفته بود: «قبل از سرنگونی شاه از تختش، آیت‌الله شریعتمداری، آیت‌الله طالقانی، نماینده [امام] خمینی [ره]، من و چند شخص دیگر، به صورت مخفی جلسه‌ای تشکیل دادیم، که با کناره‌گیری شاه از سلطنت، درباره ماهیت حکومتی که بوجود خواهد آمد، ساعت‌ها مذاکره کردیم. رهبری قیام‌های داخلی را آیت‌الله شریعتمداری و آیت‌الله طالقانی به عهده گرفتند. آیت‌الله شریعتمداری رو به نماینده [امام] خمینی [ره] کرده و گفت:

«به جناب خمینی افکار ما را برسانید، ما دیگر مانند دوره پهلوی‌ها هویت ملی‌مان زیر اسارت باشد و از مدنیت خود محروم زندگی کنیم، قبول نمی‌کنیم، بدون آنکه به تمامیت ارضی ایران خدشه‌ای وارد شود، ما در امور داخلی و مدنی خود آزاد خواهیم بود. ما به خودمختاری ملی خود نایل خواهیم شد، از حکومتی که بوجود خواهد آمد، اولین درخواست ما این خواهد بود.»

در جلسه بعدی نماینده [امام] خمینی [ره]، موافقت آیت‌الله خمینی با خودمختاری ترکان را اعلان نمود و حوادث طبق طرح‌های آماده شده، پیش رفت.

حوادث پیش آمده، آن طوری که دکتر نطقی شاهد آن بوده و مطالبی که برای من نقل کرده بود، آیت‌الله شریعتمداری یک شخصیت تشکیلاتی ممتازی داشت، او دوستدار خلق خود بود و آزادی مردمش را برتر از هر چیزی می‌دانست، درد آنان را درد خود می‌دانست [این مسایل] شخصیت نادر سیاسی او را اثبات می‌کند. او با آنکه حوادثی که بر سرش خواهد آمد را آشکارا می‌دید، [...] جاهای معینی در تبریز می‌خواستند میوه را نارس بچینند، [در این میان] کسانی

هم بودند که رشد بوستان آذربایجان را می‌خواستند و صاحبان آن هم بودند. شریعتمداری در این راه تنها نبود، همیشه اشخاصی باتجربه سیاسی هم بودند که از طریق واسطه مورد مشاوره و مصلحت واقع می‌شدند که وی به نظر آنها احترام زیادی قایل بود و آن دوستان هم از او خواهش کردند که عصیان تبریز به طور موقت متوقف شود، چرا که زمان آن نبود. او موافق معنوی‌ای را - که برای جوانان قهرمان، دختران مرد صفت آذربایجان و روشنفکرانی که راه درخشان آینده آنرا منور می‌ساختند، - وجود داشت مرتفع ساخت و مسئولیت تاریخی بزرگی را از خود به عرصه رساند. [۰۰۰] در ماده ۱۵ قانون اساسی جمهوری اسلامی گفته می‌شود: «زبان و خط رسمی و مشترک مردم ایران فارسی است. اسناد و مکاتبات و متون رسمی و کتب درسی باید در این زبان و خط باشد. ولی استفاده از زبان‌های محلی و قومی در مطبوعات و رسانه‌های گروهی و تدریس ادبیات آنان در مدارس، در کنار زبان فارسی آزاد است.»

قانون اساسی دولت ایران این طور می‌گوید. از سال ۱۹۷۹ به بعد در کدامین مدرسه شهر و یا روستای آن، ترکی آذربایجانی تدریس گشته است؟! در میان بیش از ۳۳ میلیون ترک که در زیر سیطره فارس زندگی می‌کنند، آیا حتی یک نفر هم این ماده قانون اساسی را نخوانده و آنرا درک نکرده است؟! البته تا به حال عده زیادی از ترک‌ها بارها بدنبال اجرای این ماده و تدریس به زبان مادری اطفال، افتاده‌اند و به همه‌ی آنان مارک «ضدانقلاب» زده شده است [۰۰۰].

نام یکی از صحابه‌های حضرت محمد [ص] بلال حبشی بود، نام دیگری سلمان فارسی و حضرت محمد [ص] همیشه آنها را بدان ملتی که منسوب بودند، صدا می‌کرد. پیغمبر دین اسلام برای انسان‌ها ارزش زیادی قایل بود؛ اما در کلان سرای فارسی که [۰۰۰] تحویل گرفته بود، کسانی را که بخواهند منیت ملی خود را پاس بدارند و بدنبال آن بروند و همچنین حقوق ملی خود را طلب نمایند [به ظن اینان این امر] با دین اسلام در تضیت می‌باشد!!! و گناه بزرگی است!!!؟؟؟؟

خداوند در قرآن کریم کتاب مقدس اسلام، سوره حجرات آیه ۱۳ می‌فرماید: «ای انسان‌ها! بدرستی که ما شما را از یک مرد و یک زن آفریدیم و جهت شناختن یکدیگر، شما را به

ملت‌ها و طوایف جدا کردیم. البته در نزد خداوند برترین شما، باتقواترین (خدا ترسان، در راه راست بودن) شماست. بدون شبهه خداوند عالم به هر چیزی است و از هر چیزی باخبر است.»

آذربایجان در ترکیب اتحاد جماهیر شوروی

(در سال‌های ۱۹۹۱ - ۱۹۲۰)

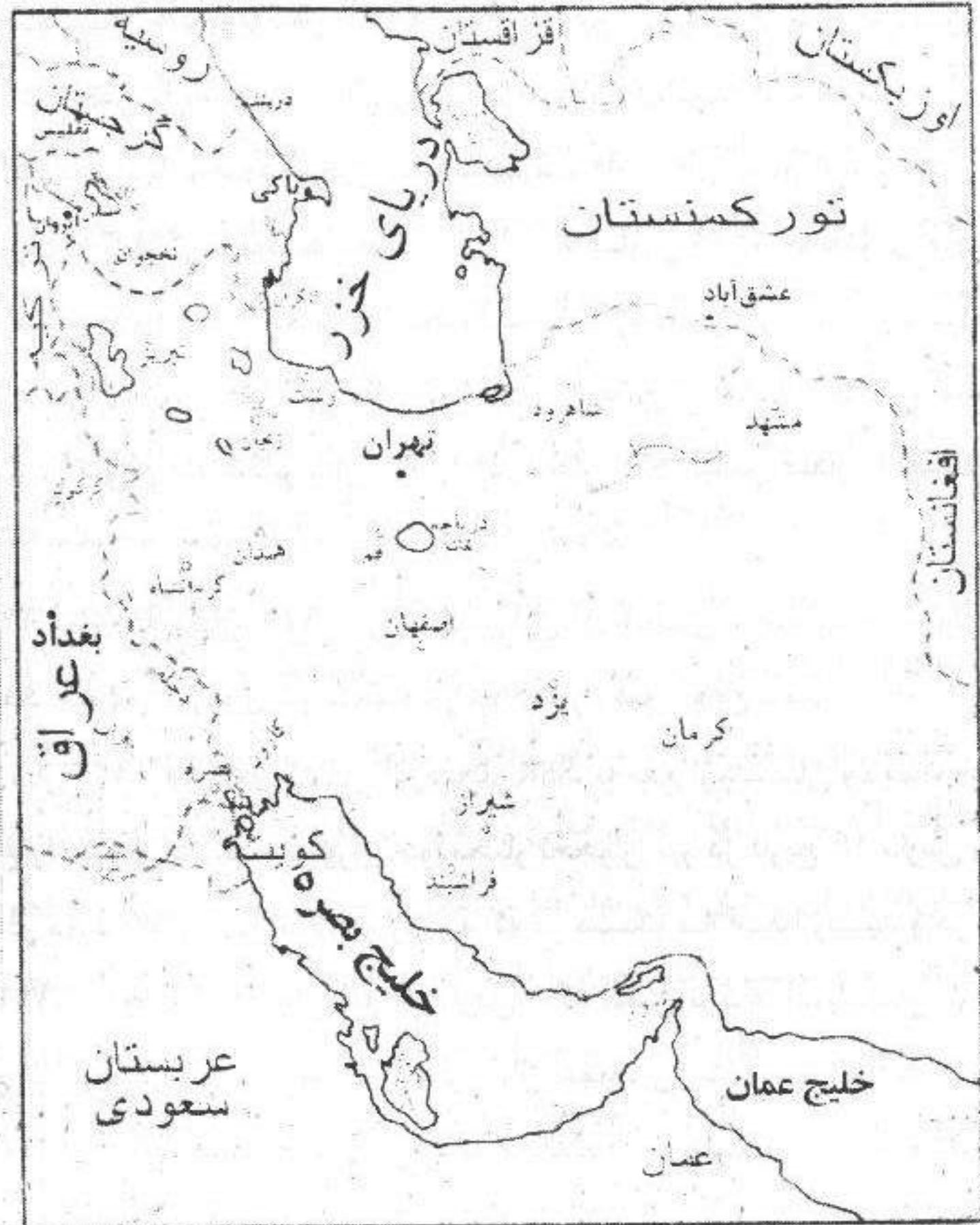
در ۲۸-۲۷ ماه نisan (آوریل) سال ۱۹۲۰، سپاه یازدهم ارتش سرخ، تمام سرزمین‌های داخل دولت مستقل آذربایجان را به دایره اشغال روسیه درآورد و آذربایجان از نو اشغال گردید. روس‌ها بعد از اشغال آذربایجان، با بوجود آوردن یک سیستم، «اداره» ای بنام «آذربایجان سوسیال کمونیستی شوروی» را اعلان نمودند. در تاریخ ۱۲ ماه مارس ۱۹۲۲ جمهوری فدرال قفقاز شوروی سوسیالیستی (Z.sfsr)، - جمهوری سوسیالیست آذربایجان، ارمنستان و در حالی که گرجستان هم داخل آن بود، - تشکیل داده و به عنوان یکی از اعضای دولت، کنفدراسیون درآوردند. در تاریخ سی‌ام ماه دئکابر سال ۱۹۲۲ آذربایجان SSR، ترانس قفقازیا (قفقاز جنوبی، زاقاقازیا) SFSR داخل جماهیر شوروی سوسیالیستی گردید.

در تاریخ ۱۹ ماه مه سال ۱۹۲۲ در اجلاس اول آذربایجان سوسیالیست، اولین قانون کمونیستی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی (SSR) مورد قبول واقع شد.

روس‌ها در سال ۱۹۲۳ در بنیان‌گذاری آذربایجان SSR، به نفع ارمنستان ولایت خودمختار داغلیق قاراباغ را تشکیل دادند. جمهوری خودمختار نخجوان نیز در تاریخ ۱۶ مارس سال ۱۹۲۱ در اثر سازش در مورد اراضی بین ترکیه و روسیه که در مسکو به امضا رسید و در تاریخ ۱۳ اکتبر سال ۱۹۲۱، در چارچوب پیمان سازش قارص - که مابین ترکیه، آذربایجان، ارمنستان و گرجستان صورت گرفت، - بوجود آمد. در همین سال همچنین رسم الخط الفبا به لاتین تبدیل شد. در سال ۱۹۲۶ در اجلاس باکو بدون توجه به مخالفت‌های نمایندگان ترکیه و ملت‌چی‌های آذربایجانی، رسم الخط لاتین به شکل رسمی مورد قبول واقع شد. بدین ترتیب یگانه عامل مدنی و علاقه و پل ارتباطی بین آذربایجان، عالم اسلام و عالم شرق خصوصاً با برادران ترک، خراب شد. دیگر بعد از این اقدام، آتش طایفه‌بازی و زمین‌بازی بین ترکیه و آذربایجان شعله‌ور گردید و

در قلب‌ها و شعورها نفوذ کرد. رهبر بزرگ دنیای ترک و خادم دولت، آتاتورک در سال ۱۹۲۸ در ترکیه الفبای لاتین را به خاطر این امر، مورد پذیرش قرار داد که با این عمل می‌خواست ارتباط و علاقه ملی مدنی بین آذربایجان و از آن جمله با ترکان آسیا ایجاد نمایند.

آذربایجانی‌هایی که در اطراف آذربایجان زندگی می‌کنند (در زاقاتازیا و ایران)



ترانس قفقازیا (زاقاتازیا، قفقاز جنوبی و ماوراء قفقاز) SESR در سال ۱۹۳۶ از بین رفت و آذربایجان SSR به همراه دیگر جمهوری‌های سوسیالیست و با دارا بودن ویژگی‌های یک جمهوری، در ترکیب جمهوری‌های اتحاد جماهیر شوروی قرار گرفت.

جمهوری آذربایجان، کرال فاین [پادشاهی؟] در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، به شکل جمهوری خودمختار شوروی سوسیالیستی قرار گرفت و تا فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی جزو یکی از ۱۵ جمهوری آن باقی ماند.

در قانون اساسی آذربایجان کمونیست، بالاترین اداره دولتی، شورای عالی سوسیالیستی آذربایجان بود. اعضای این شورای عالی سوسیالیستی، طی انتخاباتی برای مدت ۴ سال انتخاب می‌شدند و برای هر ۱۰ هزار نفر یک نفر وکیل ملت انتخاب می‌شد. شورای عالی سوسیالیستی آذربایجان و شورای وزیران که با هم آذربایجان را اداره می‌کردند، تماماً به همراه دیگر شوراهای جماهیر، در یک کلام محکوم به نظارت روس‌ها بودند. حزب کمونیست آذربایجان، شعبه‌ای از حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی بود. عالی‌ترین ارگان اجرایی جمهوری، شورای وزیران (سوویت) بود. کمیته‌ی منطقه (بؤلگه/بخش)، شوراهای روستا نیز تشکیلات محلی محسوب می‌شدند.

تنها حاکم اتحاد شوروی، حزب کمونیست بود. پیشرو تمام احزاب کمونیست، حزب کمونیست سوویت (روس) بود. وظیفه‌ی احزاب کمونیست جمهوری‌ها و حزب کمونیست شوروی این بود که به شورای عالی، نمایندگانی بفرستند تا کشور را با ایدئولوژی کمونیستی اداره نمایند.

از سال ۱۹۲۶ که الفبای لاتین مورد قبول واقع شده بود، به جای کلمات و عبارات ترکی آذربایجانی، شروع به استفاده از بعضی از لغات روسی گردید. از زمان حکومت ملی در کتاب‌های درسی که از آثار شعرا و نویسندگان ترکیه‌ای مثل رضا پاشا، نامیق کمال، محمد عاکف و... استفاده می‌شد. بجای این آثار، شروع شد که از آثار شعرا و نویسندگان روسی نظیر پوشکین، لرمونتو، تورگینف، تولستوی... استفاده شود. بدین ترتیب اجرای سیاست روسی کردن شروع گردید. شاهد خواهیم بود که در آذربایجان جنوبی همین کار را فارس‌ها هم می‌کردند.

در برابر سیاست روسی کردن استالین، ترکان آذربایجان مخالفت قاطعی می‌کردند و جهت حفظ میراث معنوی خود راه‌های چاره را جستجو کرده و می‌یافتند. در سال ۱۹۳۲ میرجعفر باقراف مدیر شعبه شرق کا.کاب.روس (تشکیلات اطلاعات مخفی) بعنوان دبیر مرکزی حزب کمونیست آذربایجان تعیین شد. استالین بوسیله میرجعفر شروع به اجرای سیاست آسیمیلیسیون در آذربایجان کرد. در سال ۱۹۳۷ در طی کنفرانسی که در باکو برگزار شد. م.ا.رسولزاده در اثر خود بنام «تاریخ معاصر آذربایجان» می‌نویسد:

«در این کنفرانس دوستداران روسیه برای نایل شدن به مقصد نهایی یک اتحاد سوسیالیستی، این موارد را طلب می‌کردند. ۱- اصطلاحات بین الخلق عیناً نه، بلکه آن طور و شکلی که روس‌ها می‌خواهند ترجمه شود. ۲- واژه‌های روسی بدون ترجمه عیناً مورد قبول واقع شود. ۳- کلمات دیگر لهجه‌های ترکی برداشته شده و بکار گرفته نشوند. ۴- لغاتی که از عربی، فارسی و عثمانی گرفته شده با معنای عینی آن با لغات روسی عوض شود.

در مقابل این موارد، ترک‌گراها نیز این موارد را طلب می‌کردند. ۱- از واژه‌های روسی مستقیماً نباید استفاده شود، باید این واژه‌ها ترکی شود. ۲- [این اقدام] آذربایجان را بسوی روسی کردن پیش خواهد برد و میدان را برای سوویتی کردن، خالی خواهد نمود. ۳- همچنین در قواعد نوشتاری باید تلاش کرد که در حد امکان از دیگر لهجه‌های ترکی استفاده کرده و خصوصیات مشترک آنرا حفظ کرد.»

فرزند نابغه آذربایجان م.ا. رسولزاده در همین اثر خود می‌نویسد: «انقلاب الفبا از سال ۱۹۳۷ شروع می‌شد. از سال ۱۹۳۷ جریان سوویتیزه کردن شروع گشته و غلبه آن از سال ۱۹۳۹ به انجام رسید و از نظر ایشان [کمونیست‌ها]، انقلابی بودن، جز محو مدنیت و فرهنگ ترکی چیز دیگری نیست و همه‌ی انقلابی بودن آنان در این خلاصه می‌شد.»

در سال ۱۹۳۹ الفبای لاتین تماماً از میان برداشته شد و الفبای کریل روسی، به اجبار قبولانده شد. خصوصیات آثار ملی روشنفکران آذربایجان مانند بوستانی که از ریشه‌اش مورد تطاول قرار گیرد، برگ - برگ گشت و پژمرد و صاحبان این آثار را به جهنم یخی سبیری روانه ساختند و اینان در آنجا محو شدند. در سال ۱۹۳۹ تمامی روشنفکران آذربایجانی نابود شدند.

لواختن «تار» و خواندن کتاب‌ها و آثار ملی مدنی همچون کتاب «دده قورقود» ممنوع شده بود. احمد جواد شاعر ملی آذربایجان درباره فضای وحشت انگیز و تروری که روس‌ها در آذربایجان بوجود آورده بودند، می‌گفت:

هانی یاز موسمو گولوم، چیچگیم
تنز دوشدو یوردوموزا خزان آی ائللر!
من یازا بیلمدیم، اللریم باغلی
یوخ مو بیر دردی می یازان آی ائللر؟

معنی:

کجاست فصل بهار؟ ای گل من، غنچه‌ی من!
ای ملت‌ها! به دیارم فصل خزان زود آمد
من نتوانستم بنویسم چون دست‌هایم بسته بود

ای ملت‌ها! آیا کسی نیست که دردها و رنج‌های مرا بازگو کند و بنویسد؟!

بعد از مرگ استالین، سید جعفر باقراف در ماه ایلول سال ۱۹۵۳ دستگیر شد. به او با عناوینی چون «مساواتچی»، «پان ترکیست» و «پان اسلامیت» اتهام زده شد. [؟!]. نشریه روسی‌زبان «باکینسکی رابوچی»، در شماره تاریخ ۱۹۵۶/۵/۲۷ می‌نوشت: «از دوستان نزدیک کاری بریای خائن، میرجعفر باقراف از تاریخ دوازدهم ماه نیسان (آوریل، آوریل) تا بیست و هشتم آن، در دادگاه عالی نظامی بازجوئی شده و به همراه ۵ رفیقش به اعدام محکوم گردید.»

این قرار و حکم، وقتی به میرجعفر باقراف خوانده شد، او همکاران ارمنی خود را نشان داده و گفت: «من برای جلب رضایت اینان، درست ۲۹ هزار نفر از روشنفکران آذربایجانی را محو کرده‌ام. مجازات من اعدام نیست، بلکه مرا پاره - پاره کنید.» در مقابل این سخنان او، یکی از ارامنه‌ی همکارش، در پاسخش گفته بود: «ما آذربایجانی کشتیم، انسان که نکشیم!»

در جمهوری سوسیالیستی آذربایجان در سال‌های ۱۹۷۸ و ۱۹۳۷ و ۱۹۲۵ و ۱۹۲۲ قانون اساسی کمونیستی مورد قبول واقع شده و تشکیلات دولتی هم معین گشته بود.

در دوره جمهوری دموکراتیک آذربایجان، این حکومت، مالک اراضی‌ای به وسعت ۱۱۴۰۰۰ کیلومتر بود. در نهایت در رژیم کمونیستی، دایره احاطه اراضی آن در حد ۸۶۰۰۰ کیلومتر شده بود. روس‌ها از اراضی آذربایجان ۲۷۴۰۰ کیلومتر آن (زنگه زور، گوچیچه و دیلیجان) را گرفته و به ارمنستان بخشیدند. در رأس [این توطئه‌ها] انگلیسی‌ها به شرطی خروج خود [از منطقه] را پذیرفته بودند که [روس‌ها] ارتباط و علایق ترکیه از طریق سرزمین‌های غرب و در مرزهای مشترک روس‌ها در ارس را با ترکان آسیای میانه قطع نمایند. در تعقیب این سیاست و با سوء نیت یک ارمنستان بوجود آمده و در دوره‌های مختلف امکان آن فراهم شد که اراضی آذربایجان توسط ارمنه اشغال شود.

در زمان اتحاد جماهیر شوروی در همسایگی آذربایجان، ایران، ترکیه، گرجستان، ارمنستان، جمهوری خود مختار داغستان - که وابسته به فدراسیون روسیه بود، - قرار داشتند. از نظر ساختار و سازماندهی آذربایجان شامل ۶۱ منطقه، ۶۵ شهر و قصبه، ۹ شهر، جمهوری خودمختار نخجوان و ولایت مختار داغلیق قاراباغ و پایتخت جمهوری شهر باکو است. جمهوری سوسیالیست (سوویت) آذربایجان به موجودیت و حیات خود تا تاریخ ۱۸ اکتبر سال ۱۹۹۱ ادامه داد.

جمهوری آذربایجان

(بعد از سال ۱۹۰)

از سال ۱۹۶۰ با روی کار آمدن خروشچف و سیاستی که وی در پیش گرفت، موجب شد که فضای سیاسی رعب انگیز استالین از بین رفته و یک فضای ملایم در اتحاد جماهیر شوروی حاکم شود. این فضا ابتدا در زمینه ادبی خود را شروع به نشان دادن کرد. در سال‌های ۱۹۷۰-۱۹۶۰ در آذربایجان نسل جدیدی در فضای بوجود آمده، پیدا می‌شد. بختیار وهابزاده، عباس زمانف، خودو محمداف، یوسف یوسفاف، سلیمان علیارلی، کامیل ولی نریمان اوغلو، فریدون کوچرلی، محمد آراز، خلیل رضا، عیسی حسیناف، اسلام شیخلی، فرمان کریم زاده، آنار، مولود سلیمانلی، ائلچین، کریم ایلیسلی، صابر رستم خانلی، محمد اسماعیل، رستم بهرودی، رامیز روشن و اشخاص دیگر و کسانی که نتوانستیم نام آنها ببریم از قبیل دانشمندان، نویسندگان و

شاعرانی اعم از بزرگ و کوچک که در آثار خود و در لابلای سطور آن، پرده‌های شوونسیم رژیم روس را می‌دریدند و هویت ملی را به آسمان‌ها می‌رساندند و در قلب انسان‌ها اثر محو نشدنی هویت ملی را حک می‌کردند. وقتی که روح حسین جاویدها، احمدجوادها به طغیان می‌آمده، در سینه‌ها تلاطم و توفانی بوجود می‌آورد، جریان ملی‌ای را که در ادبیات بوجود آمده بود، به صحنه سیاسی نیز وارد می‌ساخت. در سال‌های ۱۹۷۰ شخصی به نام ابوالفضل علی‌اف بعنوان یک شخصیت ملی پیدا شده و علیه امپریالیزم روس (سوویت) فعالیت خود را شروع کرد. بدین ترتیب قدم در راه برپائی جمهوری دموکراتیک آذربایجان گذاشته شد.

ابوالفضل که در ماه اییون سال ۱۹۲۸ در روستای کلک اردوباد دیده به جهان گشوده بود، هنوز ۳ ساله نشده بود که پدرش را که در جنگ جهانی دوم شرکت کرده بود، از دست داد. مادرش خانم «مهری نسا» به همراه دو برادر بزرگ او ابراهیم و المراد با جلوه‌های نامردی روزگار - که به ضعیفان و تهیدستان رحمی نمی‌کرد، - بیشتر آشنا می‌شدند.

مادرش، خانم مهری نسا، به ابوالفضل روحیه‌ی متانت، مردانگی و پایداری در زندگی را تزریق می‌کرد. او زمانی که شروع به مدرسه رفتن نمود، با وجود اینکه کفش برای پوشیدن پیدا نمی‌کرد، با این حال صبورانه در راه علم شروع به حرکت کرد. او در اردوباد تحصیلات متوسطه خود را به اتمام رساند و وارد دانشگاه دولتی باکو شد و در انسیتوی زبان‌های مشرق زمین در قسمت زبان عربی به تحصیل ادامه داد. در سال ۱۹۶۲ مآذون شده و به مصر فرستاده شد و در سال ۱۹۶۴ به باکو مراجعت کرد. در سال‌های ۱۹۷۰ او با گروه‌های ۳ نفری، ۵ نفری، ۷ نفری و ۹ نفری دسته‌های سیاسی مستقلی بوجود آورده و علیه امپریالیزم تبلیغات را شدیدتر کرد. در دانشگاهی که تدریس می‌کرد به دانشجویان درس داده و می‌گفت:

«[...] ما آذربایجانی نیستیم، ترک هستیم. ما یک تاریخ شرافتمندانه داریم. همیشه روس‌ها، در اسارت اجداد بزرگ ما بودند و از این نظر روس‌ها بر ما حق و حقوق آقایی ندارند. اتحاد جماهیر شوروی قطعاً متلاشی خواهد شد و آذربایجان استقلال خود را بدست خواهد آورد. برای رسیدن به چنین امری هر کسی خودش را برای برپایی یک دولت مستقل، مانند یک کادر ورزیده آماده نماید.»

ابوالفضل علی‌اف در سال ۱۹۷۵ بخاطر فعالیت‌های سیاسی‌اش دستگیر شد و یک سال و نیم به زندان افتاد و بعداً آزاد گردید. از سال ۱۹۸۶ رفته - رفته دیگر آذربایجان جهت کسب استقلال خود، تمام موانع را پشت سر می‌گذاشت و فعالیت‌های زیرزمینی صورت‌علنی بخود می‌گرفت. این حرکات را شاگردان ابوالفضل علی‌اف، به رهبری او پیش می‌بردند. روس‌ها از این حرکات او باخبر بودند و دیگر درک می‌کردند که نمی‌توانند او را در کنترل خود نگاه دارند. آنان به کارت بازی‌ای که همیشه از آن استفاده می‌کردند، یعنی به ارمنی‌ها روی آوردند. در سال ۱۹۸۸ ارامنه با حمایت کاملاً آشکار روس‌ها هجوم خود را به ترکان آذربایجانی آغاز کردند. ابوالفضل علی‌اف توده‌ها را سازماندهی و رهبری می‌کرد. او در تاریخ پنجم دکابر سال ۱۹۸۸ هنگامی که در باکو میتینگی برگزار شده بود، دستگیر گردید، سپس آزاد شد. در سال ۱۹۸۹ دوباره فعالیت خود را شروع کرده و نام تشکیلات خود را «وارلیق» گذاشت. تشکیلات «چنلی بئل» هم در این اوان فعالیت خود را شروع کرد. ابوالفضل بیگ جهت ایجاد جبهه خلق آذربایجان، یکی از نمایندگان گروه تشبث گردید. با تشکیل جبهه، او بعنوان رهبر آن انتخاب گردید. در روز ۲۵ دکابر سال ۱۹۸۹ نشریه ارگان جبهه خلق با نام «آزادلیق» فعالیت خود را شروع کرد. این ارگان به همراه ایده بوجود آوردن دولت آذربایجان شمالی ایده بوجود آوردن آذربایجان واحد را نیز منتشر می‌ساخت.

[...] محمد امین رسولزاده هم به آذربایجان واحد بعنوان یک وطن، از عمق قلب ایمان داشت؛ اما در نهایت او نمی‌خواست یک روش سیاسی که موجب ناراحتی ایران شود، تعقیب کند، او همیشه می‌گفت که: «دشمن اصلی ما، امپریالیزم روس می‌باشد. اگر با ایران هم درگیر شویم نیرویمان دو پارچه شده و به آرزویمان نایل نخواهیم گشت. نیروی واحد، تقسیم ناشدنی است». محمد امین رسولزاده با این سخنان از ایده آذربایجان واحد کناره می‌جوید و از نظر ایدئولوژی بدان نمی‌پردازد. او اقتضای زمان را در نظر گرفته و در مسیر آمال خود پیش می‌رفت.

ائلچی بیگ به مسئله آذربایجان واحد از دیدگاه و چارچوب یک تورکولوژ و با ایدئولوژی وحدت ترکان نگاه می‌کرد. ابوالفضل بیگ را می‌توان یکی از معماران دوستدار ترکی‌گرایی جدید

دانست. او در سال ۱۹۹۱ در طی سخنرانی خود در گردهمایی جبهه خلق که در باکو برگزار شد گفته بود که: «ما اشخاصی هستیم که فکر آذربایجان واحد را از عمق قلب باور داریم. در زمان گسترش جبهه خلق آذربایجان، اگر شما این ایده را با جان و دل نپذیرید، دیگر بدون همراهی شما با ما در طی این مسیر، و تحقق چنین امری امکان پذیر نیست.» ائلچی بیگ به اهمیت سخنرانی‌اش اندیشیده بود و در فاصله آن گفته بود: «از شما خیلی تشکر می‌کنم که، این مسئله را به زبان آورده‌اید و تأیید کردید که این سخن صحیح است و حال دیگر این ایده پیاده شدنی است و باید راه‌های حصول بدان و رسیدن به سرمنزل مقصود نیز مشخص شود.»

ابوالفضل ائلچی بیگ، در جریان ترک‌گرایی آذربایجان جنوبی، از همان ابتدا بر اساس یک خط سیر صحیح حرکت می‌کرد. هم بعنوان رهبر جبهه خلق آذربایجان و هم زمانی که بعنوان رهبر دولت آذربایجان بود، مسئله آذربایجان جنوبی را به شکل واضح و آشکاری به زبان می‌آورد. در بیاناتی که او کرده است، جریان ترک آذربایجان جنوبی را در مسیر خیزش برای کسب استقلال دانسته که با متانت بسوی آخرین منزل خود روی آورده است.

ائلچی بیگ، آتاتورک را بعنوان رهبر انتخاب کرده بود و ماهیت حقیقی خویش را بروز داده بود و این بعضی از جاها را بیش از حد ناراحت می‌کرد. در تاریخ ترک، کسانی که سیلی آتاتورک را خورده بودند، دیگر نمی‌توانستند فرد دیگری را هم که قدم در راه او گذاشته بود تحمل نمایند.

با متلاشی شدن امپراطوری شوروی سرخ در سال ۱۹۹۱، در میان خلق‌های اسیر روس، فکر بوجود آوردن دولت مستقل خودی و مبارزه شدت گرفت. با رهبری جبهه خلق، حرکت ملی استقلال طلبانه ترکان آذربایجان برای رسیدن به سرمنزل مقصود، مرحله به مرحله پیش می‌رفت. پارلمان آذربایجان، در تاریخ ۱۸ اکتبر سال ۱۹۹۱ قانونی را که در خصوص استقلال بود، پذیرفت. در روز ۲۹ دکابر همین سال، در طی جریان رفراندومی که برگزار شد ۹۸ درصد مردم شرکت کننده به استقلال رأی مثبت دادند و استقلال مورد قبول واقع شد. آذربایجان به سال ۱۹۹۲ با عنوان یک دولت مستقل گام گذاشت. کشور برادر جمهوری ترکیه هم به عنوان

اولین دولت، آنرا به رسمیت شناخت. [آذربایجان]، در تاریخ دوم ماه مارت ۱۹۹۲ به عنوان عضو سازمان ملل متحد، سازمان امنیت اروپا و سازمان‌ها و تشکیلات آن پذیرفته شد.

ابوالفضل ائلچی بیگ در هفتم ماه اییون سال ۱۹۹۲ در رفراندوم انجام شده، بعنوان رهبر دولت انتخاب گردید. ائلچی بیگ که به عنوان رهبر دولت انتخاب شده بود، پرچم و سرود ملی و بسیاری از آداب و رسومی که جمهوری دموکراتیک آذربایجان - که بین سال‌های حیات مستقل آن در سال ۱۹۲۰ - ۱۹۱۸ - داشت دوباره احیا کرد. [۱۰۰] زبان ترکی و همچنین الفبای معاصر ترکی بعنوان زبان رسمی دولت مورد قبول واقع شد، روسیه که [در خاک آذربایجان] دارای بیش از ۸۰۰۰ نفر نیروی جنگی و ارتش بود، بدون آنکه گلوله‌ای در آذربایجان شلیک کنند، در نتیجه نبوغ سیاست ائلچی بیگ از خاک آذربایجان خارج شد، پول ملی ضرب گردید، در زمینه‌ی حقوقی توافقات جدیدی بعمل آمد، دموکراسی در معنای واقعی خود بکار برده شد، در عرض نزدیک به ۱۰ ماه ۸۰ عنوان کتاب درسی آماده گردید، ارتش ملی بوجود آمد.

در جنگ‌های انجام شده با ارمنی‌ها نزدیک به ۴۰/۰۰۰ نفر ترک آذربایجانی به مرتبه شهادت نایل آمدند. از سرزمین‌های اشغال شده توسط ارمنی‌ها ۱۰/۰۰۰ کیلومتر مربع، منطقه آغ دره گرفته شد و در منطقه‌ی زنگه‌زور از شهر قافاندا ۳/۶۰۰ خانواده ارمنی آنجا را گذاشته و فرار کردند. ارامنه‌ای که بعد از سازش ترکمن‌چای به منطقه‌ی داغلیق قاراباغ مهمان آمده بودند و بعد از استقرار در آنجا، محلی را که مهمانش بودند برای خود طلب می‌کردند، دیگر حتی آنان کار را بیش از حد برای خود هم سخت کرده بودند و وجود این سختی‌ها موجب شد که منطقه را کم-کم ترک کنند. اکثر زن‌های خانواده‌ها، کودکان، محلی را که زندگی می‌کردند، ترک کرده و تنها مردها و نیروهای جنگی باقی مانده بودند. جریان حوادث به نفع ترکان آذربایجان سیر می‌کرد. کریدور زنگه‌زور، در حال افتادن در دست ترکان آذربایجان بود که [در این موقعیت حساس] و در جهت نابودی منویات ارتش آذربایجان، تبلیغات شروع شد، اینان در تبلیغات خود می‌گفتند: «اتحاد جماهیر شوروی از نو بوجود خواهد آمد. بخاطر این خاک‌ها چرا کشته می‌شوید؟! وقتی حاکمیت شوروی به اینجا برسد، هر چیزی هم داشته باشید از دستتان

خواهد گرفت. مگر روس و پلیس‌هایی که در صف ارامنه می‌جنگند نمی‌بینید، وجود ایشان مگر نظر ما را تصدیق نمی‌کند؟!»

این سخنان و حرف‌های شبیه آن، منویات و طرح‌های ارتش آذربایجان را نقش بر آب می‌کرد. همچنین از طرف دیگر سربازان و پلیس‌های روس، با قاتلان مزدوری که از خارج آورده شده بودند، همدست شده و در صف ارامنه می‌جنگیدند و اهالی آسوده و بی‌سلاح آذربایجانی منطقه را قتل‌عام می‌کردند و بر قلوب مردم رعب و وحشت می‌انداختند. در میان صفوف ارتش آذربایجان و ملیتون آن، دست‌های معین و جاسوسانی جای گرفته بود که شروع به انجام اقدامات خود کرده بودند.

با اشغال کلبجر، ابوالفضل ائلچی بیگ، توجه دبیرکل سازمان ملل متحد را نسبت به مناقشه قاراباغ جلب نمود و در این کار موفق هم شد؛ در نهایت از این اقدامات عده‌ای ناراضی بودند، نیروهای امپریالیستی آرزو داشتند که سرزمین‌های آذربایجان در اشغال باقی بماند که حوادث هم بدین سو سیر نمود.

در مقابل پرده، جریان و حرکتی که صورت حسین‌اف انجام داد، آشکارا نشان داد که: راه سیاسی ایده‌آل ملی که ائلچی بیگ در پیش گرفته بود، اگر به نتیجه بیانجامد، آذربایجان در گستره خود به یک دولت مقتدری تبدیل خواهد شد. آن آذربایجان مقتدر، دیگر در دایره سلطه‌ی امپریالیست‌ها باقی نمانده و منابع زیرزمینی که آنها بدان علاقه دارند، بخورد آنها نخواهد داد و قدم‌های وحشیانی که در طول دوران در منطقه خون‌ریزی کرده و پدران و مادران را گریبان گذاشتند، از قفقاز کشیده و بریده خواهد شد، البته که آنان این وضع را بر نمی‌تابیدند و اینطور هم شد.

در ماه اییون سال ۱۹۹۳، ائلچی بیگ مانند همیشه روی به روستای کلک زادگاهش نهاد و این مسئله موجب سردرگمی عده‌ای شد و بعضی از جاهای معین که ظن خروج او را از آذربایجان در سر می‌پروراندند، به پوچی تبدیل کرد. رئیس مجلس نخجوان، حیدر علی‌اف، آن احساس که قلب مردم آذربایجان بدان متمایل بود و انتظاری که مردم بدان خیلی راغب بودند، می‌فهمید، از این رو، وی با یک هواپیمای خصوصی به باکو رفت و انتظار مردم به قطعیت

پیوست. [در این موقع] حیدر علی اف در قلوب مردم آذربایجان به یک قهرمان افسانه‌ای تبدیل شده بود. بعد از کنار رفتن ائلچی بیگ از حاکمیت، ۶ منطقه آذربایجان (آغ دام، لاجین، فضولی، زنگیلان، قبادلی و جبارلی)، توسط ارتش ارمنستان اشغال گردید و حال نیز اشغال آن ادامه دارد.

زام حاکمیت از سال ۱۹۹۳ در دست حیدر علی اف بوده و در تاریخ آذربایجان برای نخستین بار است که برخلاف بازی‌های امپریالیست‌های روس و فارس، [این دولت] تداوم یافته است.

جمهوری آذربایجان در قسمت شرقی قفقاز و در ۴۱ - ۵۵ و ۲۵ - ۳۸ درجه عرض شمالی و ۵۰ - ۵۱ و ۴۴ - ۵۰ درجه شرقی موازی اراضی مدار جای گرفته است. آذربایجان یکی از نقاط مهم دنیای قدیم محسوب می‌شود و همچنین قلب اراضی آسیای میانه، خاورمیانه و آسیای مقدم را اشغال می‌کند. در یک کلام به گذرگاه‌ها و راه‌های تجاری مشرف است. این عوامل بر اهمیت و نقش صادراتی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی آذربایجان افزونتر می‌افزاید.

در شمال آذربایجان، فدراسیون روس و در زیر سلطه آن (در ترکیب آن) داغستان، در شمال غرب گرجستان، در جنوب غربی ارمنستان و در مرزی به اندازه ۱۱ کیلومتر با ترکیه در همسایگی می‌باشد. آذربایجان در جنوب همچنین [۰۰۰] در مرزی به طول ۶۱۸ کیلومتر با آذربایجان ایران هم‌مرز می‌باشد. در قسمت شرق این کشور، دریای خزر جای گرفته است. خط ساحلی دریای خزر ۸۲۵ کیلومتر است. آذربایجان شمالی و آذربایجان جنوبی بوسیله رود ارس به دو قسمت تقسیم شده و رود ارس مرز آن است. بین قسمت جدایی ناپذیر آذربایجان یعنی نخجوان، ارمنستان به شکل مصنوعی، کریدور و وصله ناجوری مابین این دو قسمت بوجود آورده است. طول مرزهای آذربایجان ۳۶۰۰ کیلومتر است.

از نظر تقسیمات اداری، نخجوان یک جمهوری خود مختار، قاراباغ یک ولایت مختار، شهرها و مناطق، قصبه‌ها و روستاها در آن جای گرفته است. شهر باکو پایتخت مملکت، تقریباً دارای ۴ میلیون نفر جمعیت است.

تعداد جمعیت آذربایجان در دوره رژیم کمونیستی بین ۳ تا ۸ میلیون نفر بود. در سال ۱۹۹۵ بر اساس سرشماری تعداد جمعیت آن افزون بر ۸ میلیون نفر بود. از این تعداد ۹۵٪ آن را ترکان تشکیل می‌دهند.

مناطق که ترکان آذربایجان در آنجا ساکن هستند

آنچه بدان آذربایجان [۰۰۰] گفته می‌شود، در فکر انسان جغرافیای وطن ترک آذربایجان [۰۰۰] تداعی می‌شود که از سوی [۰۰۰ دشمنان] اشغالگر چند پارچه شده و به اسارت افتاده است. مرزهای این سرزمین عظیم و قدیمی ترک در شمال سلسله‌ی قفقاز بزرگ، ولایت دربند، جلگه قارایازی، منطقه‌ی بورچالی، در جنوب از دریاچه اورمیه تا سرزمین‌هایی که ترکمن‌های عراق در آن زندگی می‌کنند، ادامه دارد. در جنوب همچنین از همدان تا ولایت قزوین، از شرق به دریای خزر و تا سرزمین‌های نزدیکی تهران احاطه دارد. سرزمین‌هایی که آبا و اجداد ترک‌های آذربایجان در آن ساکن بوده‌اند بعضاً در چنگال فارس‌ها، عرب‌ها، مغول‌ها و روس‌ها افتاده است. اما در نهایت آنان برای کسب استقلال خود [۰۰۰]، دایم مبارزه کرده‌اند. ترکان آذربایجان، هیچ وقت از تلاش برای استقلال خود کناره نگرفته‌اند. برای آنها از زمانی که وطن



بزرگشان در مقاله گلستان یعنی از تاریخ دوازدهم ماه اکتبر سال ۱۸۱۳ تکه - پاره شده، روزهای سنگینی شروع شده است. بر طبق این مقاله به شرطی که خانات نخجوان و ایروان آذربایجان، خارج از قلمرو روس‌ها باشد، تمامی سرزمین‌های شمالی رود ارس در حیطه اشغال روس‌ها درآمد. [۰۰۰] در روز ۲۱ فورال سال ۱۸۲۸، باز از این هم فراتر رفته، آن چیزی که برای آذربایجان بسیار سنگین بود، یعنی عهدنامه سازش ترکمن‌چای را بستند. بر اساس این سازش، درست از قلب آذربایجان آنرا به دو نیمه کردند. بر طبق ماده سوم سازش؛ علاوه بر سرزمین‌های آذربایجان که در طی جنگ اول اشغال شده بود، خانات ایروان و نخجوان نیز داخل حاکمیت روس‌ها درآمد. بجای خانات ایروان - که توسط روسیه لغو گردید، - [روس‌ها] در سال ۱۸۵۰ ولایت ارمنی‌نشین قوئرنیای ایروان را بوجود آوردند. آرامنه که در طول حیات خود دولت مخصوص به خود را ندیده بودند و کسانی در دوره تزاری و با تشویق انگلیس از خارج به خاک آذربایجان آمده بودند و برای آرامنه‌ای که یک اقلیت محدودی را تشکیل می‌دادند، زمینه‌ای فراهم شد تا بتوانند سنگ بنای بوجود آوردن یک ارمنستان بزرگ را در آینده بگذارند.

بعد از سازش ترکمن‌چای، سرزمین‌های شمالی رود ارس تحت حاکمیت روسیه تزاری ارتدوکس، سرزمین‌های جنوبی هم به [دست] حاکمیت فارس افتاد. ترکان آذربایجان برای حفظ زبان و آداب و سنن و در راه عینیت بخشیدن به ایده برپایی دولت مستقل خود، یک مبارزه سنگین و طولانی‌ای را به راه انداختند. روسیه که هنوز اشغال سرزمین‌های شمالی را به پایان نرسانده بود که شبیه آن سیستم تقسیمات اداری که در ولایات مرکزی روسیه مجری بود، آنها را بعنوان ولایات یئلیز اوت پول باکو، قوئرنیای (گنجه) تکه - پارچه کرد. بصورت غیر رسمی در معنی جغرافیایی کلمات «شمال» و عموماً «آذربایجان قفقاز» را بکار بردند. همچنین خانات آذربایجان جنوبی هم، نام‌هایی چون «مملکت آذربایجان» و یا «ایالت آذربایجان» در تقسیمات اداری ایران، بصورت یک ایالت درآورده شده بود. در آن اوایل مناطق همدان، زنجان و قزوین نیز جزو محدوده ایالت آذربایجان بود. بعدها تعمداً و آگاهانه حدود آن محدودتر شد و مرحله به مرحله ابتدا همدان، بعداً بطور کلی جایی که موطن ترکان آذربایجان بود، یعنی ولایات زنجان و قزوین از ترکیب این ایالت خارج ساخته شد. در سال ۱۹۰۶ نظامنامه قانون انتخابات به

تصویب رسید. بر اساس این نظامنامه شهرهای زنجان و قزوین همچنین تبریز، اورمیه، خوی، ماکو، مراغه، بناب، میاندوآب، سووج بولاغ (سویوق بولاغ) امه‌باد حالیه، دهخوارقان، مرند، اهر، سراب و ساین قالا در حوزه ایالت آذربایجان قرار می‌گرفتند.

در دوره قاجارها، تبریز [۰۰۰] در سیاست خارجی ایران نقش مهمی را به عهده داشت. ولیعهد در تبریز زندگی می‌کرد و تبریز بعنوان پایتخت دوم محسوب می‌شد. نمایندگان دیپلماتیک کشورهای خارجی هم در این شهر زندگی می‌کردند.

محمدامین رسول‌زاده در اثر خود بنام «ترکان ایران» می‌نویسد: «دست کم یک سوم مردم ایران را ترکان تشکیل می‌دهند. اکثریت بزرگ آنان در آذربایجان زندگی می‌کنند.»

ترکان در خارج از آذربایجان، در اطراف تهران، زرنند، کرج، خاور و ورامین، قزوین و همدان حتی در اطراف پایتخت قبلی ایران، شیراز نیز زندگی می‌کنند. اطراف شیراز مسکن قشقائی‌ها می‌باشد.

آذر به جانان (محمدسعید آران)، در کتاب ترکان ایران، نام بسیاری از مناطقی که ترکان ایران در آذربایجان جنوبی ساکن هستند، روی نقشه معین کرده است. او می‌گوید: در قسمت شمال غرب ایران، یعنی ایالت آذربایجان از یک گوشه تا گوشه دیگر آن مسکن ترکان است. گستره این ایالت ۲۵۰/۰۰۰ کیلومتر مربع می‌باشد. شهرهای مشهور آن، تبریز (شهر مرکزی)، مراغه، اورمیه، سلماس، دیلمان، خوی، ماکو، مرند، شبستر، زنجان، میانه، اردبیل، اهر و سایر شهرها و قصبات می‌باشد. علاوه بر ایالت آذربایجان همچنین در مناطق ساحلی دریای خزر مانند گیلان و مازندران و ولایت خراسان، قزوین، تهران، اطراف سلطان آباد، یزد، کاشان، همدان و نیز در شیراز شاخه‌هایی از ترک‌ها زندگی می‌کنند.

ایلات ترک و مناطق مسکونی آنها: قبیله قاراگوزلو: همدان و اطراف آن. ترکان افشار و قیزیل آیق، طرف‌های اسد آباد، قشقایی‌ها: ولایت شیراز، بختیاری‌ها، ایالت خوزستان، بیات و قاجارها، اطراف سلطان آباد، ترکان یاموت: منطقه گوموش تپه و سواحل خزر، افشارها، دریاچه‌ی اورمیه و سویوق بولاغ، کرمانشاه و سایر مناطق، خانقلی‌ها/کنگرلی‌ها: اطراف کرمانشاه، ایلات قوجابیلی، شاه سئوونن، تکه‌لی، مغانلی، قورد بئلی، سپانلو، تخته قاپیلی،

اطراف قاراداغ، اینانلی، در منطقه‌ی قاراداغ ساکن هستند. در ایالت آذربایجان علاوه بر اینها طوایف ترک، قاراقویونلو، آغ قویونلو، ائلخانلی، قیزیل آیاق، باش اوغوز، اوغورلو، قووانلو، قاراسانلی، قارادولاقلی، تخته قاپیلی، قارابابالی، خالاجلی، موغانلی، خیتایلی، اومارلی، قاراچورلو (قاراچوریلی)، قویامادنیلی، ایل بئیلی، چاریقلی، پوروسونلو و ده‌وه‌لی زندگی می‌کنند. [۷]

[...] ابتدا با نام ایالت آذربایجان غربی و شرقی آن را به دو قسمت تقسیم کرده بودند، بعداً ایالت‌های ساختگی تازه تأسیس اردبیل، زنجان، قزوین را بوجود آوردند و یکپارچگی سرزمین‌های آذربایجان را از بین بردند.

ترکان آذربایجان در داخل ایران، نه مداری به زبان مادری خود دارند و نه به شکل رسمی مطبوعات و نشریات و ارگانی. از ۶۰ میلیون جمعیت ایران بیش از ۳۰ میلیون نفر آن را ترکان تشکیل می‌دهند. اگر آشکارا بگوئیم تعداد آمار جمعیت ترک‌ها از فارس‌ها بیشتر است. آمار جمعیت تهران پایتخت ایران ۱۱ میلیون نفر است و اکثریت آن را ترکان تشکیل می‌دهند و این هم تصادفی نیست. [...]

ترکان آذربایجان، در قسمت شمال آذربایجان، یک دولت مستقلی را بوجود آورده‌اند. [...] خلق‌های ترک آذربایجان که با ظلم از یکدیگر جدا شده‌اند در ۱۰ دسته جای گرفته‌اند. ۳۱ ماه دکابر آخرین روز سال ۱۹۸۹، روز «همصدایی [همبستگی] ترکان آذربایجان دنیا» اعلان شده است. در آن روز، سیم‌های خاردار که در طول سواحل رود ارس و مابین دو آذربایجان کشیده شده بود، توسط ترکان آذربایجان از میان برداشته شد. [...]

آن روز مقدس قدم به قدم نزدیک می‌شود...

[۷] - علاوه بر این ایلات و طوایف نام برده شده از سوی مؤلف، تعداد زیادی از ایلات و طوایف ترک در ایران و استان‌های کشور زندگی می‌کنند که اسامی برخی از آنان در این سیاهه از قلم افتاده است از جمله ایل قاراپایاق (بزچلو/ برچلو/ بورچالی) که حالیه عده کثیری از آنان در ولایت سولدوز (شهرستان نغده)، همدان و یا سایر نقاط کشور و حتی در جمهوری آذربایجان، جمهوری گرجستان و ترکیه ساکن هستند، مترجم.]

اما ظن ائتمه کی، داغلار یئنه قالخان اولاجاقدیر،
محشر اولماقدایر بونلار داها وولکان اولاجاقدیر،
ظلم دونیاسی یانارکن دا تیلیت قان اولاجاقدیر،
وای ... نه طوفان اولاجاقدیر!

اما شک نکن چرا که دوباره کوه‌ها سپر خواهند شد، [معنی دیگر مصراع، کوه‌ها قیام خواهند کرد] قیامت در حال برپا شدن است، اینها دیگر همچون آتشفشانی خواهد شد، در حالی که دنیای ظلم شعله‌ور می‌شود، غرق در خون خواهد شد، وای ... چه طوفانی برپا خواهد شد!

۱۹۹۹/۱۱/۵

چوخور سعد (چوخور سات)